

دین زرتشت

و
نقش آن در جامعه ساسانیان



فرشته عبد الهی

طرح جلد: هوشتنگ نرمدین

۴۵۰۰
انتشارات ققنوس

فوشه عبد الهی

دین زرتشت و نقش آن در جامعه ساسانیان

دین زرتشت

و

۹۲۵۰۷

نقش آن در جامعه ساسانیان

فرشته عبدالمهی

دین زرتشت و نقش آن در جامعه ساسانیان

فرشته عبدالمهی

چاپ اول

پائیز ۱۳۶۹

حروفچینی پیشگام

چاپخانه گوته

تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: مؤلف با همکاری انتشارات ققنوس

فهرست

۷	مقدمه مؤلف
۹	قسمت اول - دین زرتشت
۱۱	بخش ۱ - شناخت زرتشت
۱۱	الف - نام زرتشت
۱۴	ب - تاریخ پیدایش زرتشت
۱۵	ج - زادگاه اصلی زرتشت
	بخش ۲ - شناسایی زرتشت از دیدگاه روایت‌های سنتی
۱۸	زرتشتیان
	بخش ۳ - نوشی‌جان‌تپه، قدیمیترین بنای مذهبی زرتشتیان
۲۱	در ایران
۲۵	بخش ۴ - دخمه‌ها یا استودانها
۲۸	بخش ۵ - معتقدات مذهبی مادها
۳۴	بخش ۶ - باورهای دینی هخامنشیان
	بخش ۷ - آشنائی بیشتر در مورد محل و تاریخ ظهور زرتشت
۵۰	و تأثیرات آن بر اقوام مختلف
۶۷	بخش ۸ - رسالت زرتشت
۸۹	قسمت دوم - نقش دین زرتشت در جامعه ساسانیان
۹۱	بخش ۱ - دین زرتشت در شکل‌گیری سلسله ساسانیان
	بخش ۲ - ساختار جامعه ساسانیان و پیوند آن با دین
۱۰۵	زرتشت
۱۱۶	بخش ۳ - شاهپور اول و ظهور مانی
۱۳۶	بخش ۴ - کرتیر

۱۴۷	بخش ۵ - تنسر
۱۵۵	بخش ۶ - نرسی
۱۶۶	بخش ۷ - پادشاهان ساسانی و پذیرش و باور مذهبی
	بخش ۸ - نقش روحانیون زرتشتی (مزدیسنا) در جامعه ساسانیان
۱۷۲	
۱۹۳	بخش ۹ - مزدک
	بخش ۱۰ - آئین مهرپرستی در جامعه زرتشتی (مزدیسنا) ساسانیان
۲۱۳	
	بخش ۱۱ - آئین زروان در جامعه زرتشتی (مزدیسنا) ساسانیان
۲۲۴	
	بخش ۱۲ - طرح کلی فرهنگ و تمدن در جامعه زرتشتی (مزدیسنا) ساسانیان
۲۳۲	
۲۴۵	فهرست منابع

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد

یزدان پاک را سپاس

اینك كه من از كیش و آئین باستان، نوشتاری آماده
کردم، بد نیست كه از چگونگی شكل‌گیری این اثر با شما
سخنی داشته باشم.

بم‌نگام پژوهش در نواحی کوهستانی شهرستان تنکابن
و رامسر بر روی آثار برجای مانده از گذشته‌های دور و با
پژوهشهایی كه پیش از این دیگر پژوهشگران مطالعات
ایرانی، در این منطقه انجام داده بودند به قراین و نشانه‌
هایی رسیدم كه بازگوکننده فرهنگ دیرینه سال و آداب و
رسوم مردمانی داشت كه به آن آئین و رسوم زیسته‌اند، اما
دریغ و تأسف كه بسیاری از آن موارد كه معدوم شد و
یا به تاراج رفت و آنچه كه اکنون باقی است به حفظ و
نگاهداشت بسامانی نیازمند است. و از پی همین پژوهشها
نوشتاری درباره آثار منطقه «جواهر ده و رامسر» فراهم آمد
كه به اداره ارزش میراث فرهنگی مازندران فرستادم و این

نوشته نیز تهیه و تدوین شد. البته جای دارد از یاریمهای بی دریغ آقایان خدایار اوستائی و جهانگیر دانا علمی که در تدارک این، مهم بودند تشکر کرده و این نوشته تقدیمشان باد. قبل از هر چیز در این نوشته که «دین زرتشت و نقش آن در جامعه ساسانیان» است از پیش از هموطنان زرتشتی و پژوهشگرانی که سالها در راه شناسائی و شناساندن فرهنگ و تمدن ایران زمین کوشیدند پوزش خواه هستم و اگر سهو القلم پدید آمد بی گمان بر نویسنده و کم تجربتی این پژوهشگر واگذارند و از راهنمایی و ارشاد دریغ نوزند.

در اینجا سپاسمند همه آنانی هستم که در تهیه منابع و باز نمودن نکات فنی و علمی کار رهنمون بودند.
باری به قول حافظ شیرازی:

«همت بدرقه راه کن ای طایر قدس
که دراز است ره مقصد و من نویسندهم»

تنکابن، تیرماه ۱۳۶۸

فرشته عبدالمهی

قسمت اول

دین زرتشت

بخش (۱)

شناخت زرتشت از دیدگاه جمعی از محققان

الف: نام زرتشت

نام زرتشت در گائاه‌ها^۱ «زرتوشتره اسپیتامه»^۲ (سرود—های ۲۹ بند ۸، ۴۶ بند ۱۳، ۵۱ بند ۱۱، ۵۳ بند ۱) آمده است.

[..... «بهمن» گفت: یگانه کسی که من می‌شناسم، که آیین ما را پذیرفته «زرتشت سپیتمان» است ای «مزدا»! اوست که اندیشه ما و دین راستین را، در جهان بگستراند، از این رو گفتاری دلپذیر بدو دادیم.]
یونانیان «زرتشت» را «زروآستر»^۳ می‌نامند. این واژه به معنی ستاره‌شناس است. عربها نام او را به «سلطنت زرین» تعبیر کرده‌اند.

۱- «گائاه‌ها» یا «گائا» Gāthā و یا «گاتها» gat-ha بخشی از یسنا است که بصورت سرود می‌باشد و این قسمت قدیمترین و اصیلترین بخش اوستا بشمار می‌آید.

2— Zarathushtra Spitama

3— Zoroaster

پژوهندگان ایرانی؛ «آذرگشسب» و «پوروالا» نام اصلی «زرتشت» «اسپیتامه» می‌دانند و از هنگامی که به پیغمبری مبعوث گردید «زرتشت» نامیده شد و همچنین می‌گویند «این واژه ترکیبی از «اوشی» به معنی سوزاندن و درخشیدن و «زر» به معنی زرین و طلائی است و «زرت-اوشتر» یعنی کسی که چهره‌اش از نور خدا درخشان است و به عبارتی دیگر، هاله‌ای از نور بر گرد چهره اوست.»

در میان پژوهندگان و مستشرقین خارجی کسانی نیز هستند که پیرامون معنی نام زرتشت پژوهشهایی کرده‌اند و هرچند آراء یکسانی ندارند، از جمله، هینتز^۴ دانشمند و مستشرق آلمانی عقیده دارد که «شتر از روزگار کهن از چهارپایان اهلی بوده است که در باکتریا (باختر یا استان بلخ) تربیت می‌شده است و واژه زرتشت مسلماً با واژه شتر ترکیب شده است و این نام ویژه آریائیهای شرقی است.»

«بارتولومه»^۵ ابتدا معتقد بود که نام «زرتشت» از دو کلمه «زرت» و «اشترا» ترکیب شده یعنی آنکه کسی به آبادانی مرتع تمایل دارد، و یا دارنده مرتع یا گیاهان قابل فدیة و نیاز، است. همین محقق بعدها در پژوهشهایش می‌نویسد، واژه زرتشت باید مسلماً از کلمه «شتر» ترکیب شده باشد چه موطن زرتشت مهمترین منطقه تربیت شتر در عهد باستان بوده است. «برودیک»^۶ دانشمند انگلیسی آن

4— Walter Hinz

۵— Bartholomae مستشرق آلمانی

6— Brodbeck

را ستارهٔ طلائی تعبیر می‌کند. کرن^۷ محقق آلمانی می‌گوید، «کلمه زرتشت از دو جزء «اوش» به معنی درخشیدن و «زر» یعنی طلائی مشتق شده و معنی اصلی آن درخشش طلائی است.»

نیبرگت^۸ دانشمند سوئدی می‌گوید: «به نظر می‌آید که نام زرتشت نام کاملاً عادی آن روزگار باشد و رنگ و گره‌ای از افسانه ندارد، و معنای آن این است، آنکه شترانش «زرت» هستند، اما واژه «زرت» بیشتر به معنای صفت خوبی برای شتر می‌تواند باشد. پرفسور «هوسینگت»^۹ آلمانی نام او را ترکیبی از دو واژه «زئوترا»^{۱۰} به معنی نیاز دهنده و «واستر»^{۱۱} به معنی چراگاه و نتیجه می‌گیرد که زرتشت به معنی مالک مزرعه که شایسته برای نیاز است. دانشمند انگلیسی بیلی^{۱۲} معنی زرتشت را «زرت-اشتر» آنکه شتر را می‌راند، معنی می‌کند.

یوستی^{۱۳} محقق آلمانی این نام را مرکب از «زر» به معنی زرین و «واستر» ستاره دانسته است، و آن را ستاره زرین تفسیر می‌کند.

زولستر^{۱۴} شرق‌شناس دیگر آلمانی، نام زرتشت را «شتر زرین» می‌داند. تیل^{۱۵} دانشمند هلندی «ستاره زرین» را بر دیگر تعبیر و معانی ترجیح می‌دهد. راولینسون^{۱۶} مستشرق پرآوازه انگلیسی معتقد است، اصل این نام

7— Kern

9— Husig

11— Vastra

13— usti

15— Tiele

8— H.S. Nyberg

10— Zauthra

12— Bailey

14— Fr. Zolzer

16— H.G.-Rawlinson

«زیر و ایشتار»^{۱۷} است. یعنی آنکه از نسل «ایشتار» می-باشد. مارتین هاوگ^{۱۸} مستشرق آلمانی نیز می گوید، «این کلمه در اصل «جارات-اوتارا» بوده سانسکریت می داند که ستایش کننده عالی معنی می دهد». ماکس مولر^{۱۹} دانشمند آلمانی الاصل و استاد اکسفورد، نام زرتشت را «صاحب شتر جسور» تعبیر می کند و سرانجام باید از اشیگل^{۲۰} دانشمند دیگر آلمانی نام برد که نام زرتشت را «عذاب دهنده شتران» معنی می کند.

ب - تاریخ پیدایش زرتشت

درباره تاریخ پیدایش «زرتشت» نیز، دانشمندان و پژوهشگران همیشه اختلاف نظر داشته اند. کهن ترین سند موجود از «کسانتوس»^{۲۱} است. او معاصر هرودت یونانی بوده است. کسانتوس می گوید: «زرتشت ششصد سال پیش از لشکرکشی خشایارشا به یونان می زیسته است.» (خشایار-شا در سال ۴۸۰ ق. م به یونان لشکر کشید، بنابراین، زرتشت در ۱۰۸۰ ق. م می زیسته است.)

«ایدکسوس کیندس»^{۲۲} که پیش از افلاطون درگذشت و از یاران نزدیک او بشمار می آمد، از قول پلینیوس^{۲۳} می گوید: «زرتشت، شش هزار سال پیش زندگی می کرد. پلوتارک^{۲۴} (۴۶-۱۲۰ م) در آثار خود قدمت زرتشت را

17— Ziroishtar

19— M. Muller

21— Xantos

23— Plinius

18— M. Haug

20— Spiegel

22— Eudoxos von Knidos

24— Plutark

شش هزار سال پیش می‌داند. «ادوارد مایر»^{۲۵} معتقد بود که واژه «اهوره‌مزدا» نام خدائی است که زرتشت آن را ساخته است و از این‌رو، اهمیت بسیار به این نکته می‌داد که متونی که از زمان آشور بانیپال به خط میخی نوشته شده خدائی به نام «آسر‌م‌زاش»^{۲۶} به چشم می‌خورد که می‌تواند، مبنائی برای پیدایش «اهوره‌مزدا» باشد. وی همچنین نتیجه می‌گیرد که: آئین زرتشتی در غرب ایران و در همان سده هشتم ق. م ظهور یافته است. ولی دیرین‌ترین تاریخ و پیدایش زرتشت را هزار ق. م دانسته است.

«پتازونی»^{۲۷} یکتاپرستی زرتشت را بیشتر متأثر از دین اسرائیلی می‌داند و می‌گوید: «زرتشت «مغی» بود که با اصول نوین یکتاپرستی در میان مغان شمال غربی ایران در سده هفتم ق. م ظهور کرد.

«هوسینگ» بر این اعتقاد است که، «شخصیت زرتشت افسانه‌ای بیش نیست»

ت - زادگاه اصلی زرتشت

در مورد زادگاه و محل ظهور «زرتشت» نیز میان دانشمندان و پژوهندگان اتفاق نظر وجود ندارد. کریستین-سن^{۲۸} محقق دانمارکی، موطن زرتشت را شرق ایران می‌داند، و «بارتولومه» زادگاه او را شمال غربی دانسته و می‌گوید، «مکتب زرتشت در آذربایجان پایه‌گذاری شده اما بنا بدلائلی زرتشت مجبور گردید به شرق ایران و منطقه

25— E. Meyer

27— R. Pettazzoni

26— Assarmazas

28— Christensen

شمال خراسان بگریزد، و سرانجام در قلمرو «ویشتاسپ» مستقر شد و دین زرتشت از این ناحیه به سرزمینهای دیگر نفوذ یافت. «پرفسور «گلدنر»^{۲۹} شرقشناس آلمانی نیز نظریه بارتولومه را تأیید می‌کند. اما نیبرگ محقق بزرگ سوئدی می‌گوید: «ارینم و یجه» سرزمین زرتشت و مرز و بوم انجمن گاهانی در پشت رودخانه جیحون یعنی در خوارزم، شمال سگدیانه و مرگیانه قرار داشت و بعدها زرتشت ناگزیر می‌شود از انجمن گاهانی بگریزد و به سوی تیره تورانی «فریانه»^{۳۰} در کنار رود سیحون روی آورد و در آنجا با پیروانش پایگاه خود را استوار و دین زرتشتی را بنیاد نهاد. این دین از راه تبلیغات موفقیت‌آمیز به سوی سگدیانه، مرگیانه، باکتریانه، نسیانه و آریه گسترده شد و پیام این دین سپس به سوی غرب رهسپار گردید. «مولتون»^{۳۱} معتقد است که: «در زبان گائاها لهجه قدیمی بسیار خاصی هست که متعلق به منطقه‌ای بین پارتیا و ایندوس می‌باشد که می‌توان تقریباً قلمرو سیستان کنونی را در نظر گرفت. این لهجه بسیار به زبان «وداها» نزدیک است. پس باید در منطقه‌ای بسیار نزدیک به اقوام «ودیک» شکل گرفته باشد. سیستان قدیم در ضمن برای رمه‌داری و زراعت بسیار آمادگی داشته است و به فضائی که در گائاها تصویر شده، بسیار نزدیک است.

«هرتسفلد»^{۳۲} زرتشت را از خانواده سلطنتی مادها می‌داند و زادگاه او را در غرب ایران (محل سکونت قبایل

29— K. Geldner

31— Maulton

30— Fargâanh

32— Herzfeld

مادی) گمانه می‌زند و همچنین می‌گوید: «زرتشت به علت مخالفت با اشراف قوم ماد محاکمه شد آنگاه به شرق تبعید شده است.»

بالاخره آلتهم^{۳۳} مبداء زرتشت را در شمال شرقی ایران، سرزمین باکتریا می‌داند و هومباخ^{۳۴} زبان‌شناس آلمانی با مطالعه زبان گائاها، منشاء زرتشت را سرزمینهای شمال شرقی می‌پندارد و «زهner»^{۳۵} محقق آلمانی، زادگاه زرتشت را شمال افغانستان در بین اقوامی که در منطقه وسیعی از جنوب روسیه می‌زیسته‌اند حدس می‌زند و او معتقد است که: «از همین گروهها، قبایل مادی، پارسی، باختری، سغدانی، خوارزمی و پارتی منشعب شده‌اند.»

سرانجام از محقق ایرانی آقای جلال‌الدین آشتیانی باید نام برد که می‌گوید، «زرتشت در منطقه‌ای در اطراف دریاچه آرال در بین آریائی‌هائی که اجداد مهاجران هند و ایرانی بوده‌اند می‌زیسته است.»

33— Altheim

35— Zaehner

34— Humbach

بخش (۲)

شناسایی زرتشت از دیدگاه روایتهای سنتی زرتشتیان

اینک از روایتهای سنتی زرتشتیان پی گیر شخصیت این پیامبر می شویم تا ببینیم در باره او چه روایت کرده اند. از اخبار و روایتهای سنتی زرتشتیان و به خصوص در کتب باقی مانده از دوره ساسانیان، بطور کلی می توان این گونه استنباط کرد، که نام پدر زرتشت «پوروشسب» و نام فامیل او «اسپیتامه» اهل آذربایجان بود که نزدیک دریاچه اورمیه به پیغمبری مبعوث گردید. با توجه به سرودهای زرتشت او از طبقه کشاورزان بوده است. اما در کتاب دینکرت (دینکرد) چنین آمده است: «او هر مزد فروشی^۱ زرتشت را در آغاز دوره سه هزار ساله سوم به زمین فروفرستاد، درست در همان لحظه ای روی داد که اهریمن، آفرینش «او هر مزدی»

۱- فروشی Fravahr Fravashi یا نیروئی است که از پیش اهورا- مزدا می آید و پس از مرگ بدن باز به پیش او بازمی گردد. (برای اطلاع بیشتر به کتاب جهان فروزی اثر دکتر بهرام فره وشی ص ۵ تا ۹ مراجعه شود.)

را تباه کرده بود. (به موجب قانون کیمهانی که بیش از همه در «بند هشن» دیده می‌شود، جهان پس از دوازده هزار سال عمرش به پایان می‌رسد و این دوازده هزار سال خود به چهار دوره، سه هزار ساله بخش شده است. دوره سه هزاره ساله سوم از سال ۶۰۰۰ تا ۸۹۹۹ می‌باشد.)

همچنین در کتاب دینکرت می‌خوانیم «زرتشت در روستای «سپیتامیه‌ها» در خانه «پوروشسب» بدنیا آمد. مادرش «دوغدو» دختر یکی از نجبای ایرانی و پدرش از رؤسای قبیله و قوم بوده که مردی دانشمند و پارسا بوده است.»

در روایات دیگر نیز آمده است که: در زادروز زرتشت معجزات و کرامات بسیاری رخ داد. سپس زرتشت از هفت تا پانزده سالگی نزد خردمند بزرگی بنام «برزین» به فراگرفتن اصول مذهبی و روش کشاورزی و شفای بیماران پرداخت. بر طبق بعضی از روایات، آموزگار واقعی زرتشت، پدر دانشمندش بوده است و چون آموزشها را به خوبی فراگرفت، در گروه مردان بالغ پذیرفته شد، کمر-آویزی را به کمرش بستند؛ و از سن پانزده سالگی از اجتماع کناره‌گیری کرد و اغلب در عالم تدبر و تفکر و مکاشفه به چند و چون آفرینش می‌اندیشید. و باز در روایت‌های مختلف آمده است که به روزگار جوانی زرتشت، جنگ و پیکارهای بسیاری رخ داد و او کشتار انسانها را در جنگ و بیماری و قحطی و خشکسالی پس از جنگ را به چشم دید و آمیختگی زندگی با درد و رنج و ویرانی و تباهی و بدبختی باعث شد، تا مدتی از خلق گوشه گیرد و

سر به جیب تفکر فرو برد و دیر زمانی درباره نیکی و خیر و زشتی و شر اندیشید تا سرچشمه بدبختیهای انسان را دریابد. و بنا به روایتی مدت تفکر و گوشه گیری او از انسانها و پناه بردن به دامن طبیعت، ده سال به طول انجامید و پس از این مدت با دستاورد حقایق بازیافته و با رسالتی جدید و آئینی که بر سه اصل «پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک» استوار بود به دامن جامعه بازگشت. او تبلیغ خود را در غرب ایران شروع کرد، اما کمتر گوش شنوا و پشتیبان قابل اعتمادی یافت و از سوئی بزرگان و سران قوم و پیشوایان دینی جامعه عرصه را بر او تنگ کردند، که مجبور به ترک زادگاه خود شد و به شرق ایران و نواحی بلخ و خوارزم مهاجرت نمود و پس از تحمل مصائب فراوان به دربار ویشتاسپ (گشتاسپ) شاهنشاه این سرزمین راه یافت و این پادشاه آئین او را پذیرفت و زرتشت پس از ۳۵ سال کوشش و تبلیغ دین، در سن هفتاد و هفت سالگی در جنگی که بین ارجاسپ پادشاه توران زمین و گشتاسپ روی داد، شرکت کرده و در آن جنگ جان باخت.

بخش (۳)

نوشی جان تپه، قدیمترین بنای مذهبی زرتشتیان در ایران

پس از بررسی آراء و عقاید محققان و روایات سنتی زرتشتی در مورد تاریخ ظهور و خاستگاه و موطن اصلی زرتشت اینک از کشفیات باستان‌شناسان و مورخین دیگر یاری می‌جوئیم تا شاید به درستی یا نادرستی آراء و عقاید مختلف پی بریم و به نتایج درست‌تری برسیم. قدیمترین بنای مذهبی که بعدها و بویژه در زمان ساسانیان نموداری برای ساختن اکثر آتشکده‌های زرتشتی گردید، در «نوشی-جان تپه» قرار دارد.

نوشی‌جان تپه در ۶۰ کیلومتری جنوب همدان و ۲۰ کیلومتری غرب ملایر واقع است. طول این تپه ۸۰ و پهنای آن ۳۰ متر و در مجموع ۳۷ متر از زمینهای اطراف مرتفع‌تر است. تپه از دو بخش طبیعی و مصنوعی تشکیل یافته است. حفاری آن در سال ۱۳۴۶ شمسی آغاز شد و دارای سه دوره متمایز می‌باشد. قدیمترین طبقات این تپه مربوط به نوشی‌جان I می‌باشد که به عصر سکونت مادیها

مربوط است. این قسمت از سده دوم قرن هشتم ق.م تا نیمه اول سده شش ق.م محل سکونت این قوم بود. آثار دوره مادی به احتمال زیاد تنها به سده هشتم تا ششم ق.م مربوط نمی‌شود، و احتمالاً تاریخ استقرار در این بخش از تپه، جلوتر از سده هشتم ق.م باید باشد. اما آثار ساختمانی تپه که شامل بخش‌های مختلفی است، و مهمترین قسمت‌های آن که به بحث مورد نظر ما مربوط است، بدین قرار می‌باشد: ۱- بنای قدیمی جبهه غربی تپه که در آن اولین آتشگاه را می‌بینیم.

۲- معبد مرکزی که دومین نیایشگاه آن می‌باشد.

بنای قدیمی جبهه غربی با دو محوطه مرتبط طرح‌ریزی شده است که در ورودی آن شرقی است. محوطه بنا، اطاقی است، مستطیل‌شکل که ورود به آن تنها از اطاق مجاور امکان‌پذیر است. بقایای يك آتشدان در جبهه جنوبی اطاق اصلی، نشانگر برگزاری مراسم نیایش آتش، در این مکان می‌باشد. آنچنانکه ظواهر بنا نشان می‌دهد این نیایش پنهانی انجام می‌گرفته است. تا این تاریخ این اولین مکانی است، که می‌توان قبول کرد که مراسم نیایش آتش در فضای سر بسته در نوشی‌جان تپه انجام می‌گرفت. در دیواره جنوبی و غربی این معبد، بقایای دو طاقچه که دارای سقف هلالی است، دیده می‌شود. اطاق معبد بصورت شمالی، جنوبی، به درازای ۸ متر و ۸۵ سانتی‌متر ساخته شد و پهنای آن ۴ متر و ۵۰ سانتی‌متر است و در همین حدود ارتفاع نیز دارد. بر روی بدنه مخروط به شمالی آن، آثار سه طاقچه به صورت نامشخص مشاهده می‌شود، که احتمالاً یکی از آنها

به خارج راه دارد، می‌توان آن را هواکش دانست، زیرا نظیر آن در دیواره جنوبی چند عدد دیده می‌شود و در حاشیه جنوبی معبد آثار يك سکوی برجسته به ابعاد ۷۵×۸۵ سانتی‌متر وجود دارد، که شاید شالوده ستونهای محراب معبد بوده است. آخرین تاریخ استفاده از این بنای قدیمی همزمان با دگرگونی معماری و ساخت بنای تالار ستوندار در شرق معبد می‌باشد که حدود ۱۸۰ سانتی‌متر بالاتر از بدنه شرقی معبد است و در نتیجه باعث مسدود شدن ورودی معبد گردیده است. بدیهی است که در این زمان معبد عملکردی نداشته و معبد مرکزی با مشخصات و طرح بهتری احداث شده و به همین جهت تالار ستوندار بعد از متروک شدن اولین آتشگاه جبهه غربی تپه، بوجود آمده است. دومین آتشکده شکلی نیمه چلیپا دارد و طرح معماری آن بیشتر همانند يك دژ است. این معبد قبل از تخریب با تخته سنگهای ورقه‌ای از نوع سنگهای شیست محلی (رسوبی) به منظور حفاظت پر شده است که با حفاری و تخلیه محل از تخته سنگها، سیمای اصلی معبد نمایان گردید. و این یکی از مهمترین و با ارزشترین آثار شناخته شده معماری‌ها در نوشی‌جان تپه است. بنای اصلی معبد از دو اتاق مجاور و مقابل و جدا از هم ساخته شده با درگاهی به دهانه ۹۰ سانتی‌متر که در حقیقت يك واحد ساختمانی مرتبط بهم را تشکیل می‌دهد. در زاویه غربی بنای اصلی معبد، محراب و پایه آتشدانی دیده می‌شود، که هنگام حفاری مقداری خاکستر روی این پایه بدست آمده که احتمالاً بقایای آتش و جایگاهی برای نیایش بوده است.

پایه آتشدان و محراب از سه بخش کاملاً متمایز از خشت خام ساخته شده است. مجمر یا آتشدان صفه‌ای است مربع شکل که درون آن جهت جای گرفتن آتش خالی شده است. قسمت زیرین این آتشدان نیز شبیه صفه فوقانی است و سومین بخش آن به صورت ستونی چهار ضلعی در وسط یا در حد فاصل این دو صفه ایجاد شده است. درون معبد دارای پنجره‌های کور یا به عبارتی «پنجره‌نما» می‌باشد. این فرم چلیپائی (چهار ایوانی) نوعی معماری خاص دوران ساسانیان است که اکثر آتشگاه‌ها و حتی کاخ بیشاپور نیز بدین فرم ساخته شده است. همزمان با بنای تپه نوشی جان نمونه‌های دیگری در قسمت‌های غرب ایران ساخته می‌شود، که می‌توان از بنای تپه «باباجان» نام برد.

باباجان تپه در حدود صد کیلومتری جنوب غربی نوشی-جان تپه قرار دارد، اما چون بنای «نوشی جان تپه» قدیمی‌تر و نیز به آتشکده‌های ادوار بعدی شباهت بیشتری دارد، از توصیف بنای باباجان تپه، خودداری می‌کنیم.

بخش (۴)

دخمه‌ها یا استودانها

یکی دیگر از ویژه‌گیهای معماری که می‌تواند تا حدی ما را با فرهنگ و عقاید مذهبی ایرانیان باستان آشنا سازد، وجود دخمه‌هایی است که به صورت پراکنده در کوهستانهای نواحی مختلف ایران، مخصوصاً در مناطق غربی و جنوب غربی دیده می‌شود. این حفره‌ها به «استودان» نیز شهرت دارد.

استودانها را نه تنها از زمان مادیها و پارسیها داریم، بلکه در زمان ساسانیان هم که دین و مذهب رسمی ایران زرتشتی بود، این‌گونه گورهای دخمه مانند وجود داشته است. بیشتر استودانهای که اولین بار در سرزمین مادیها و پارسیها بوجود می‌آیند، ساده هستند. اما آنهایی که مخصوص امراء و بزرگان ساخته شده، بزرگتر و دارای نقوش تزئینی است. از جمله: ۱- دخمه «فرهاد و شیرین» بین باختران و کنگاور، نزدیک دهکده «صحنه» که متعلق به دوره مادهاست و به قبر کیکاووس نیز مشهور است. (در

سفرنامه ناصرالدین شاه به سال ۱۲۸۷ هجری، قمری و در تحقیقات پروفیسور ویلیام اجکسن استاد زبانهای شرقی دانشگاه کلمبیای نیویورک در سال ۱۹۰۵ م از قبر کیکاووس نیز نام برده اند.) در طرفین در ورودی دخمه دو ستون و بالای آن قرص بالدار خورشید حجاری شده است. درون دخمه ابتدا دهلیزی است با دو طاقچه و در طرفین آن دو سکو قرار دارد. برای قرار دادن جسد در کف دهلیز گودالی حفر شده که به اطاق اصلی آرامگاه راه دارد، و در آنجاسکویی برای قرار دادن يك جسد موجود است.

۲- در جنوب باختران در محلی موسوم به «سکاوند» یا «دهنو» يك استودان یا دخمه در سنگ تراشیده اند. حجاری قسمت بالای استودان، شخصی را نشان می دهد که دو دست خود را به حالت نیایش بلند کرده و در مقابل او نقش آتشدان حجاری شده است. گروهی از پژوهشگران از جمله، پرفیسور هرتسفلد آن را به قبر «گئوماته» مغ نسبت می دهند.

۳- در سه کیلومتری جنوب شرقی سرپل ذهاب، در دامنه کوه، دخمه دیگری است بنام «دکان داوود» معروف می باشد. درون دخمه سکوئی وجود دارد که روی آن جسد یا تابوت را می نهاده اند. در نمای خارجی دخمه نقش شخصی که مراسم مذهبی و نیایش را بجای می آورد، حجاری شده است. روی سر او چیزی شبیه به تاج و در دستش «برسم»^۱ دیده می شود.

۱- Barsam : در اوستا Baresman ، نام شاخه های بریده باریکی است که هنگام دعا خواندن و بجای آوردن نیایشها، زرتشتیان آن را در دست می گرفتند.

۴- در کوههای ممسنی و در ارتفاع ۳۰۰ متری، دخمه‌ای قرار دارد که به دخمه «داو دختر» (مادر و دختر) معروف است. دو ستون در دو طرف در ورودی قرار دارد و بالای آن کنگره‌هائی شبیه به کنگره‌های کعبه زرتشت در نقش رستم حجاری شده است. محققان، این دخمه را آرامگاه یکی از شاهان هخامنشی پیش از کوروش بزرگ، تصور نموده‌اند.

نمونه‌های دیگر نیز، وجود دارد که از اشاره به آنها درمی‌گذریم و در اینجا به چند و چون آداب و سنن مذهبی در دوره مادها می‌پردازیم، که طبق قراین، نشانه‌ها و آثار باقی مانده از حکومت مادها، می‌توان راهنمای خوبی برای شناخت محل پیدایش و تاریخ ظهور واقعی زرتشت باشد.

بخش (۵)

معتقدات مذهبی مادها

باورهای مذهبی مادها را می‌توان براساس متون تاریخی و یافته‌های باستان‌شناسی، به دو دوره تقسیم کرد. دوره اول از ابتدای استقرار این قوم در این سرزمین تا قرن هفتم ق. م است. دوره دوم از آغاز سده هفتم تا انقراض دولت مادها (۵۵۰ ق. م) می‌باشد.

گزارشها و مدارکی که ما را در یافتن نوع مذهب و معتقدات قوم ماد راهنمائی کند (بخصوص در دوره اول استقرار) ناچیز است، و به‌طور قاطع نمی‌توان نظر دقیقی از این دوره تاریخ ایران ارائه داد. همچنین در این عصر سرزمین مادیها را اقوامی چون «هوری‌ها»، «کاسی-ها»، «سکاها»، «گوتی‌ها» «لولوبیها» و غیره جایگاهی برای خود ساخته بوده‌اند و احتمالاً حضور این اقوام در سرزمین جغرافیائی مادیها، در تغییر و دگرگونی فرهنگ مذهبی آن عصر بی‌تأثیر نبوده است. اما در فهرست نامخدایان که در کتابخانه آشوربانی‌پال (۶۸۸-۶۲۶ ق. م) یافته شده

است؛ درباره رب النوع (خدا) مادی به دو نام برخورد می-کنیم، یکی واژه «میترا»^۱ و دیگری کلمه «اسرمزاش» که شاید واژه دوم همان «اهورمزدا» باشد. البته باید این نکته را گفت که میان این نامها با معتقدات اوستائی قرینه‌ای تام نمی‌توان یافت و حتی اندکی مبهم و پیچیده نیز به نظر می‌رسد. اما شواهدی که بتواند رأساً وجود این رابطه را رد نماید در دست نیست. همچنین با برپا شدن دولت ماد بخصوص در عصر اقتدار پادشاهی ایشان مظاهری وجود دارد که می‌توان آن را با تعلیمات اوستائی بطور مستقیم یا غیرمستقیم مربوط دانست، از جمله واژه «فرورتیش» است، که نام فرزند بنیان‌گذار سلسله مادیه‌ها (دیااکو) است. این واژه يك اصطلاح زرتشتی (فرورتی)^۲ به معنای سوگند یاد کردن و اقرار است که افراد، قبل از وارد شدن به انجمن و جامعه مزداپرستان باید از آن یاد کنند.

همچنین در عصر پادشاهی مادها، مراسم مذهبی توسط افرادی روحانی بنام «مغان» انجام می‌گردید. و همین‌گروه (مغان) در زمان هخامنشیان کم و بیش دارای نفوذ مذهبی، سیاسی بودند و مهمتر از همه بعد از سقوط و پرافتادن هخامنشیان، در شمال تخت جمشید در شهر «استخر» نوعی حکومت نیم‌مستقل تشکیل دادند و سرانجام در اواخر حکومت اشکانیان، رهبری شورش‌ها را به عهده گرفته و باعث سرنگونی سلسله اشکانیان شده و حکومت ساسانیان را بنیاد نهادند و نهایتاً همین گروه بودند که دین زرتشت را در زمان حکومت ساسانیان (حکومت خودشان) به عنوان دین

رسمی برگزیده و حکومت دین سالاری را پدید آوردند. براستی «مغ» یا «مغان» چه کسانی بودند و چه نقشی در دولت ماد و یا حکومت‌های بعدی که بوجود آمدند، ایفاء کردند؟.

واژه مغان، در اوستای غیر گاهانی بخصوص در «وندیداد»، «مغه»^۳ عنوان شده و در اوستای گاهانی یا بخش «گاثاها» به صورت جسته و گریخته واژه «مگه»^۴ (سرود ۳۳ بند ۷، سرود ۴۶ بند ۱۴، سرود ۵۱ بند ۱۱ و ۱۶) به کار رفته است. دانشمندان بسیاری روی این دو واژه تحقیق و غوررسی کرده‌اند. عده‌ای از این پژوهندگان نیز سعی داشته‌اند بین این دو واژه ارتباطی بیابند اما نهایتاً برای واژه «مگه» که در قسمت گاثاها آمده معنی درستی پیدا نکرده‌اند و بهمین جهت در اکثر کتب نوشته شده در این زمینه با شك و تردید این دو واژه را یکی دانسته و یا اصلاً هیچ شباهتی میان آن دو نیافته‌اند.

اما از خود مغان به عنوان يك شخصیت تاریخی و مذهبی، کم و بیش در اخبار تاریخنگاران قدیم و جدید یاد شده است، و اینکه مغان چه کسانی بوده‌اند و اولین بار در جامعه ایرانیان (مادها و هخامنشیان) از چه موقعیتی برخوردار بودند. «هرودت» در این زمینه می‌گوید، «مادیها از شش قبیله تشکیل می‌شده‌اند که عبارت بودند از: ۱- پاری تاکن‌ها^۵ ۲- بوس‌ها^۶ ۳- ستروخات‌ها^۷ ۴- آری زانت‌ها^۸

3— Magha

5— Paritakens

7— Stroukhates

4— Maga

6— Bouses

8— Aryzantes

۵- بوده‌ها^{۹۶} - مغ‌ها^{۱۰} و در باره مغان نیز می‌گوید، «امور کهنانت و سرپرستی دین به عهده این گروه است. و همچنین این دسته غیبگویان و خوابگزاران دولت ماد به شمار می‌روند.»^{۱۱} هرودت بار دیگر نیز از موقعیت مغان در عصر هخامنشیان یاد کرده و می‌گوید: «مغ‌ها بنا بر بعضی از رسوم اجساد خود را در معرض لاشخورها قرار می‌دهند. و کشتن بعضی از حیوانات چون مورچه و قورباغه‌ها و وزغها را سفارش می‌کنند. در مقابل پارسیها مرده‌های خود را پس از مومیائی کردن به خاک می‌سپارند. و می‌توان گفت مغان زرتشتی‌اند و آدابی که به‌جای می‌آوردند در حقیقت در اوستا آمده است. اما پارسیها زرتشتی نیستند، ولی نمی‌توانند بدون حضور يك مغ عبادت را به‌جا آورند.»^{۱۲} در نوشته هرودت نوعی تناقض‌گوئی به چشم می‌خورد. در جائی می‌گوید، «پارسیها زرتشتی نیستند.» و در جائی دیگر می‌نویسد: «پارسیها بدون حضور يك مغ که يك روحانی زرتشتی است نمی‌توانند مراسم عبادت را به‌جا آورند.»

«موله» ایران‌شناس فرانسوی برای رفع تناقض گفته - های هرودت می‌گوید، «در این دوره مغ‌ها، شریعت خاص گاهانی را دنبال می‌کنند. آریائی‌های دیگر، با برتری دینی ایشان آشنا هستند و بر مذهبی اقرار دارند که اساس و پایه آنها یکسان است. ولی يك شریعت تشریفی نیست. در طول

9- Boudes

10- Mages

۱۱- هرودت، تاریخ هرودت، ص ۱۸۸ بند ۱۰۱

۱۲- تاریخ هرودت، ص ۱۴۰ بند ۱۳۲ و ۲۲۱

زمان، شریعت گاهانی تفوق خواهد یافت و دیگر عناصر دین ایرانی اهمیت خود را از دست خواهند داد.»^{۱۳} (آیا نظریه موله واقعاً درست است؟!)

«دیاکونوف» به استناد نظریه‌های هرودت می‌نویسد: «مغان قبیله‌ای هستند که معتقدات مذهبی و مراسم دینی خاصی دارند و پارسی‌ها و مادی‌ها کاهنان خویش را از میان افراد آن قبیله انتخاب می‌کرده‌اند. و گمان می‌رود مغان قبیله‌ای بوده‌اند که تعلیمات زرتشت در میان آنان پیش از دیگران معمول گشته و رواج یافته است.»^{۱۴}

در اینجا از محقق ایرانی آقای هاشم رضی یاد میکنیم. که در مورد مغان عقیده دارد: «مغان چون هخامنشیان زمانی يك طایفه سلطنتی بوده‌اند و مرکز تجمع آنان در زمان مادها در شرقی‌ترین قلمرو این سلسله «رغه» (=رگه مادی) بود، در عصری که زمان آن به تحقیق روشن نیست، در همین مرکز با دین زرتشتی آشنا شده و به دلایلی اجباراً یا بنا بر مصالحی که داشتند، آن را پذیرفتند و به شکلی که خواستند، آراستند و تبلیغ کردند. در زمان هخامنشیان چنانکه ملاحظه شد مغ‌ها برای به دست آوردن قدرت و نفوذی که در زمان مادی‌ها داشتند و از آنان سلب شده بود، شورش کرده و شاهنشاهی را از آن خود کردند. اما پس از مدتی دوباره هخامنشیان بر آنان غلبه کرده و بسیاری از ایشان را کشتند. این طایفه که در زمان داریوش مطرود و منفور

۱۳- م. موله، ایران باستان، ص ۹۹

۱۴- ا. م. دیاکونوف، تاریخ ماد ص ۳۴۷

بودند، دوباره در دربار و پیشگاه شاهان صاحب رأی و قدرت شده و تا اواخر کار هخامنشیان به نفوذ و قدرتی بسیار رسیدند...»^{۱۵} بالاخره بیشتر محققانی که در این زمینه کار کرده‌اند عقیده دارند که، «اصطلاح مغ یا مغان مربوط به پیروان کیش زرتشت است و اینان درواقع مقامهای روحانی دین زرتشتی بوده‌اند. و یکی از مراکز عمده مذهبی سده ششم ق.م را ماد کوچک یا (آتروپاتن = آذرآبادگان) می‌دانند. که بعدها و حتی در زمان ساسانیان بزرگترین آتشکده شاهان ساسانی (آذرگشسب) در آنجا قرار داشت و شاهان ساسانی جهت تاجگذاری با پای برهنه تا بدانجا می‌رفتند.» و همچنین بعضی از مورخین نیز عقیده دارند که ظهور زرتشت در این سرزمین (آتروپاتن) صورت گرفته است.

اما قبل از هرگونه نتیجه‌گیری باید سفری به سرزمین پارس باستان کرد تا این موضوع روشن شود که باورهای مذهبی هخامنشیان چه بوده است و آیا مذهب زرتشت در عصر ایشان رواج داشته یا خیر؟ و اگر پاسخ مثبت است، رواج آن از چه دوره‌ای بوده است؟

۱۵- هاشم رضی، وندیداد، مجله چیستا، آبان ۱۳۶۶، سال پنجم، شماره ۳ ص ۲۷۵.

بخش (۶)

باورهای دینی هخامنشیان

نخستین بار در سالنامه‌های شلمانسرسوم^۱ از ایرانیانی نام برده شده است که در قشون آشور و از همراهان سپاهیان آشوری به زاکرس بوده‌اند.

با توجه به اینکه در سالنامه‌های آشوری در سال ۸۴۴ ق. م از «پارسوائی» یا «پارسوا» (پارسیها) نام برده شده است، اما در متون تاریخی قرون اخیر در مورد پارسیها چنین آمده است: «پارسیها اولین بار حکومت کوچکی را در قرن هشتم ق. م در سرزمین «پارسوماش»^۲ در کوههای بختیاری در شرق شوشتر امروزه و در دو سوی کارون بنیان نهادند و «چیش‌پش» در سال ۶۴۰ ق. م متصرفات خود را بین دو فرزندش، کوروش اول (۶۴۰-۶۰۰ ق. م) و آریار-منه (۶۴۰-۵۹۰ ق. م) تقسیم کرد.

شاخه اول را مورخان شاخه کبری می‌دانند که کوروش بزرگ (۵۵۰ تا ۵۳۰ ق. م) از این شاخه به پادشاهی رسید.

1— Shlemanser III

2— Parsumash

اما شاخه دوم (آریارمنه) را شاخه صغری نامیدند که از این شاخه، داریوش بزرگ یا داریوش اول را داریم که بعد از حکومت کمبوجیه سوم در سال (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) به پادشاهی برگزیده شد.^۳

درباره معتقدات دینی مردم پارس، همان طوری که از قول هرودت گفتیم: «پارسی‌ها مردگان خود را با در نظر گرفتن مقررات احتیاطی در زیر خاک دفن میکردند و همچنین در مراسم مذهبی مجاز نبودند بدون حضور مغ، عبادت و نیایش انجام دهند.»

در کتاب تاریخ ایران باستان از قول «آریان»^۴ چنین آمده است: «چیزی که اسکندر را پس از برگشت در پاسارگاد مغموم داشت نبش قبر کوروش بود. مقبره در وسط باغهای سلطنتی پاسارگاد واقع است. و از هر طرف انبوه درختان و جویبارها و چمنهای سرسبز بر آن احاطه داشت. بنا، بر روی پایه‌ای از سنگهای بزرگ قرار گرفته و به اطاقی منتهی می‌شود که مدخلش خیلی کوچک است. نعش کوروش را در تابوتی از زر نهاده و تابوت را روی میزی که پایه‌اش نیز از زر بود، قرار داده و آنرا با پارچه نفیس بابلی و قالیمهای ارغوانی و ردای سلطنتی و لباسهای مادی و جامه‌های رنگارنگ از یاقوت زرد و غیره با طوق‌ها و یاره‌ها و زینتهائی از زر و سنگهای گرانبها پوشیده بودند. پله‌های درونی به اطاقی کوچک که متعلق به «مغ‌ها»

۳- به نقل مضمون از کتاب باستان‌شناسی ماد و هخامنشی، (از دروس دانشگاهی) استاد مسعود گلزاری.

۴- ARIAN مورخ ق. دوم میلادی. اهل آسیای صغیر

بود منتهی می‌گشت. خانواده این مغها از زمان مرگ کوروش پاسبان قبه بوده و این امتیاز به آنها اختصاص داشت. شاه همه روزه يك گوسفند و مقداری شراب به آنها می‌داد و هر ماه يك اسب قربانی می‌کردند. در اینجا کتیبه‌هائی به خط پارسی نوشته بودند که مضمون آن چنین بود: ای مرد فانی، من کوروش پسر کمبوجیه‌ام. من شاهنشاهی پارس را بنیان‌گذاردم و فرمانروای آسیا بودم. بدین قبر رشك میر^۵

از گزارش آریان مورخ این گونه استنباط می‌شود که گروهی از مغان مأموریت دائمی نگهبانی از آرامگاه کوروش را برعهده داشته‌اند و همین مغان در زمان حکومت مادیه‌ها، نزد خاندان «دیاکو» نیز خدمت می‌کردند. همچنین «کمبوجیه» در سال ۵۲۵ ق. م وقتی به سوی غرب تاخت و بر مصر چیره شد، قبل از حرکت و لشکرکشی به مصر یکی از مغان را به عنوان نگهبان خانه خود گماشت. در جریان لشکرکشی به مصر کمبوجیه پنهانی برادر خود «بردیا» (یونانی سمردیس^۶) را می‌کشد. ولی پس از چند سال مغی بنام «گوماته» (= گئومات، گئوماته^۷) خود را به دروغ «بردیا» معرفی کرده و ادعا می‌کند که او بردیا است و بر تخت سلطنت می‌نشیند. کمبوجیه سوم از این گستاخی برمی‌آشوبد و فوراً راهی ایران می‌شود. اما در میان راه به طور ناگهانی می‌میرد.

در این میان داریوش که خود از خاندان هخامنش بود،

۵- حسن پیرنیا (مشیرالدوله) تاریخ ایران باستان، ص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱

6-- Smerdis

7-- Gaomata

با یاران خویش بر علیه بردیای دروغین به مبارزه بر می خیزد و سرانجام او را شکست می دهد و این رویداد را در بزرگترین کارنامه ایران باستان در عهد باستان و کتیبه بیستون می نویسد: «..... شاهی را که از تخمه ما گرفته شده بود، آن را من دوباره برپا ساختم. من آن را در جایش ایستاندم. آن چنانکه پیش از آن بود. آن چنان کردم. پرستشگاههایی را که گئوماتای مغ ویران کرده بود باز ساختم.» پس فعلا مشخص شد، مغان روحانیون مادی نیز در زمان هخامنشیان مورد اعتماد شاهان (به جز داریوش اول) بوده و کارهای مختلفی از جمله امور مذهبی به عهده این گروه بود. اما برای دست یافتن به نتایج مطلوب در این پژوهشنامه، بهتر است جستجو در سنگنوشته ها و کتیبه ها را پی گیریم؛ چه از مهمترین آثار موجود برای شناخت دین هخامنشیان، سنگنوشته های باقی مانده از خاندان شاهی این سلسله می باشد.

قدیمترین کتیبه ای که از خط میخی پارسی بدست آمده، لوحه زرین آریارمنه است که در سال ۱۲۹۹ شمسی در همدان کشف شد. این لوحه که اکنون در موزه برلین می باشد دارای یازده سطر خط میخی است. توجه به متن لوحه زرین، افکار آریارمنه، پادشاه پارس را تا حدودی نمایان می سازد: «آریارمن شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه در پارس پسر چیش پیش، نوه هخامنش. آریارمن شاه گوید: این کشور پارس که من دارم دارای اسبان خوب و مردان (است) خدای بزرگ «اهورمزدا» (آن را) به من اعطاء فرمود. به خواست «اهورمزدا» من شاه در این کشور هستم. آریارمن

شاه گوید، «اهورمزدا» به من یاری ارزانی فرماید.^۸ پس از آریارمنه، نوبت پسرش «ارشام»^۹ بود. از او نیز در سال ۱۲۹۹ شمسی در همدان کتیبه‌ای با این مضمون، کشف گردید: «ارشام، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه در پارس، پسر آریارمن شاه هخامنشی، ارشام شاه گوید: «اهورمزدا» خدای بزرگ که بزرگترین خدایان (است) مرا شاه کرد. او کشور پارس را که دارای مردم خوب و اسبان خوب (است) به من اعطاء فرمود. به خواست «اهورمزدا» این کشور دارم. مرا «اهورمزدا» بپایاد و خاندان مرا، و این کشور که دارم بپایاد.»^{۱۰}

کتیبه مهمی که باید از آن یاد کرد، لوحه استوانه از گل پخته است که متن آن به خط میخی می‌باشد و کوروش پادشاه بزرگ هخامنشی برای آزادی مردم در هنگام پیروزی بر بابل (۵۳۹ ق.م) دستور نوشتن آن را صادر کرده است. این کتیبه که در کاوشهای باستان شناسی در بابل بدست آمد، امروزه در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود و متن آن، چنین است: «منم کوروش، پادشاه جهان، پادشاه بزرگ، پادشاه مقتدر، پادشاه بابل، پادشاه سرزمین «سومر» و «اکد» و پادشاه چهار گوشه (جهان) پسر کمبوجیه پادشاه بزرگ، پادشاه «انشان» نواده کوروش پادشاه بزرگ، پادشاه «انشان» از اعقاب «چیش‌پش» پادشاه بزرگ، پادشاه

۸- بررسیهای تاریخی، شماره مخصوص، سال ششم، مهر ۱۳۵۰، ص ۳۰۵ و ۳۰۷

9- Arsham

۱۰- بررسیهای تاریخی، شماره مخصوص ص ۳۱۱

«انشان» از دودمان سلطنتی پایان‌ناپذیر که «بعل»^{۱۱} و «نبو»^{۱۲} سلطنتشان را گرامی می‌دارد. و اینان برای خشنودی دل خود سلطنتشان را خواهانند. وقتی من با وضع خوبی وارد بابل شدم در میان جشن و شادمانی مقرر حکومت خود را در کاخ شاهی استوار کردم. «مردوک»^{۱۳} خدای بزرگ سبب شد که سکنه گشاده‌دل بابل مرا.... کنند. من هر روز به پرستش او همت گماشتم. سپاهیان بیشمار من بدون مزاحمت در میان شهر بابل حرکت کردند. من به هیچ‌کس اجازه نمی‌دادم که سرزمین «سومر» و «اکد» را دچار هراس کند. من نیازمندیهای بابل و همه معابدش را در نظر داشتم، و در بهبود وضعشان کوشیدم. من یوغ ناپسند مردم بابل... را برداشتم. خانه‌های مخروبه آنان را آباد کردم. من به بدبختیهای آنان پایان بخشیدم. «مردوک» خدای بزرگ از کردارم خشنود شد و به من کوروش پادشاه که او را می‌پرستیدم، و به کمبوجیه فرزندم که زاده کمر من است و به تمام سپاهیان من از روی لطف، برکت بخشید. و باروحيه نیکو مقام «الوهیت» شامخ او را بسی تجلیل نمودم. تمام پادشاهانی که در بارگاههای خود بر تخت نشسته‌اند. در سرتاسر چهارگوشه جهان از دریای علیا تا سفلی، کسانی که در..... مسکن داشتند. تمام پادشاهان کشور باختر که در خیمه‌ها مسکن داشتند. خراج سنگینی برایم آوردند. و در بابل برپایم بوسه زدند از.... تا شهر «آشور» و «شوش»، «آکاد»، «اشنونا» و شهرهای «زمبان»، «میورنو»، «در» تا

11— Baal, Bel, ba'l

12 — nabo

13— Mardux, Marduk

ناحیه سرزمین «گوتیوم» و شهرهای مقدس ماورای دجله که مدتهای مدیدی معابدشان دستخوش ویرانی بود. خدایانی که مسکنشان در میان ایشان بود. همه اینها را بهجای خودشان برگرداند و در منزلگاه پایداری جا داد. من همه ساکنان آنها را جمعآوری کرده و منازلشان را به آنها بازگرداندم. خدای سومر و اکد که «نابونیدس» آنها را به بابل آورده و خدای خدایان را خشمناک ساخته بود. من به خواست «مردوک» خدای بزرگ با صلح و صفا به جایگاه پسندیده خودشان بازگرداندم. باشد که تمام خدایانی که من در پرستشگاههایشان مستقر ساختهام روزانه به سود من در پیشگاه «بعل» و «نبو» مرا دعا کنند. تا عمر من دراز شود. و باشد که به مردوک بگویند «کوروش، پادشاه که تو را گرامی می‌دارد و فرزندش کمبوجیه..... بادا».

از داریوش اول نیز کتیبه‌های متعددی باقی مانده است. اما در این جا قسمتی از يك کتیبه میخی پارسی را که در نقش رستم در سمت چپ درب ورودی به آرامگاه نقش گردیده است، و در آن داریوش از سجایای خود صحبت می‌کند، می‌آوریم: «(بند ۱) خدای بزرگ (است) «اهورمزدا» که این شکوهی را که دیده می‌شود آفریده، که شادی مردم را آفریده، که خرد و فعالیت را بر داریوش شاه فرو فرستاد. (بند ۲) داریوش شاه گوید: به خواست «اهورمزدا» چنان کسی هستم که راستی را دوست هستم. بدی را دوست نیستم. نه مرا، میل (است) که (شخصی) ضعیف از طرف توانا (به او) بدی کرده شود. نه آن مرا، میل (است) که (شخصی) توانائی از طرف ضعیف (به او) بدی کرده شود.

(بند ۳) آنچه راست (است) آن میل من (است) مرد دروغگو را دوست نیستم. تندخو نیستم. آن چیزهائی را که هنگام خشم بر من وارد می شود سخت به اراده نگاه می دارم. (بند ۴) سخت بر هوس خود فرمانروا هستم. مردی که همکاری می کند او را به جای همکاری (اش) همانطور او را پاداش می دهم. آنکه زیان می رساند او را به جای زیان (اش) کیفر می دهم. نه مرا، میل (است) که مردی زیان برساند. نه حتی مرا میل (است) اگر زیان برساند، کیفر نبیند. (بند ۵) مردی آنچه علیه مردی بگوید آن مرا باور نیاید. تا هنگامی که سوگند هر دو را نشنوم (بند ۶) مردی آنچه برابر قوایش کند یا بجا آورد، خوشنود هستم و میل (نسبت به او) بسیار (است) و نیک خوشنود هستم. (بند ۷) از چنین نوع (است) هوش و فرمانم چون آنچه را از طرف من کرده شد. چه در کاخ چه در اردوگاه، ببینی یا بشنوی. این فعالیت من است. علاوه بر عقل و هوش. (بند ۸) این (درواقع) فعالیت من (است) چون که تن من توانائی دارد. در مصاف و نبرد هم آورد خوبی هستم. همین که با گوش هوش در آوردگاه نگریسته شود. آنکه را نافرمان می بینم و آنکه را غیر نافرمان می بینم، آنگاه نخستین کس هستم با هوش و فرمان و عمل، چون نافرمان و غیر نافرمان را می بینم، بیاندیشم. (بند ۹) ورزیده هستم، چون با هر دو دست، چه با هر دو پا، هنگام سواری خوب سواری هستم. هنگام کشیدن کمان، چه پیاده چه سواره، خوب کمان کش هستم. هنگام نیزه زنی چه پیاده و چه سواره، خوب نیزه زنی هستم. (بند ۱۰) و هنرهائی که «اهورمزدا» بر من فرو فرستاد و توانستم آنها را بکار

برم. به خواست «اهورمزدا» آنچه به وسیله من کرده شد با این هنرهائی که «اهورمزدا» بر من فروفرستاد کردم. (بند ۱۱) ای مرد، نیک آگاه ساز که (من) چه جور آدمی هستم و هنرمندیهایم از چه نوع و برتری‌ام از چه نوع (می باشد) آنچه به گوش تو رسید برای تو دروغ ننماید. آنچه را که به تو دستور داده شده بشنو (بند ۱۲) ای مرد، آنچه بوسیله من کرده شده به تو دروغ نمایانده نشود. آنچه را نوشته شده بنگر، و فرمانها از طرف تو نافرمانی نشود. کسی ناآزموده نشود. ای مرد، شاه ناچار نشود که کیفر دهد.^{۱۴} در این کتیبه «اهورمزدا» به عنوان خدای بزرگ نام برده می شود، و هم اوست که پادشاهی را به داریوش بخشیده است. و داریوش هنرهائی که «اهورمزدا» فرو فرستاد و کارهایی که خوشایند «اهورامزدا» است انجام می دهد.

در زمان «خشایارشا»، «اردشیر اول» و «داریوش دوم» نوشته ها به همین سبک و سیاق، نوشته شده اند. اما در سنگ نبشته های عصر اردشیر دوم در شوش در کنار نام «اهورمزدا» نام «آناهیتا» و «میترا» نیز دیده می شود. و در زمان «اردشیر سوم» در کتیبه ای که در تخت جمشید است، غیر از اینکه می گوید: خدای بزرگ «اهورمزدا» است و او آفریننده زمین و آسمان و مردمان است. در بند چهارم نام «اهورمزدا» در کنار نام «میترا» آمده است. با بررسی کتیبه های برجای مانده از زمان شاهان

هخامنشی درمی یابیم که، آریارمنه، ارشام، داریوش و پادشاهان پس از او، از خدائی نام می برند که «اهورمزدا» نام دارد. و او خدای بزرگ و آفریننده تمام موجودات است و تمامی اعمال و افعال به خواست و اراده او صورت می گیرد. و به خواست «اهورمزدا» است که پادشاهان سلطنت می کنند و هم او آنها را در کارهای حکومت یاری می دهد. پادشاهان هخامنشی بخصوص داریوش دروغگوئی را خوار می شمرد و علت شکست دشمنانشان را در دروغگو بودن ایشان می دانست، و سعی می کرد آزادی و برابری و حقوق بشر را نیز رعایت کند.

اما در متن فرمان آزادیبخش کوروش نامی از «اهورامزدا» برده نمی شود. حتی برخی از مورخین درباره معتقدات مذهبی کوروش در شك و تردید هستند. و به درستی نمی دانند کوروش بر چه آئین و مذهبی بوده است. آیا اصلا به خدائی خاص و واحد اعتقاد داشته است، یا معتقد به خدایان گوناگونی بوده است؟

در کتاب مقدس عهد عتیق آمده: «و در سال اول کوروش پادشاه پارس، تا سخنان خداوند به زبان «ارمیا» رسا گردد. خداوند روان کوروش پادشاه پارس را برانگیخت، تا در همه کشورهای خود فرمانی صادر کرد و آن را نیز نویساند و گفت، کوروش پادشاه پارس چنین می فرماید، یهوه خدای آسمانها، همه کشورهای زمین را به من داد و مرا امر فرموده است که خانه ای برای وی در اورشلیم که در یهوداست بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی پیروان او که خدایش با وی باشد. او به اورشلیم که در یهوداست، برود و خانه

یهود را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است در اورشلیم بنا نماید. و هر که باقی مانده باشد در هر مکانی از مکانهای که در آنها غریب می باشد، اهل آن مکان او را به نقره و طلا و اموال و چهارپایان، علاوه بر هدایای تبرعی از برای خانه خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند.^{۱۵} کتیبه های باقی مانده از کوروش و همچنین پیامهای مختلف و متفاوتی که در متون تاریخی و یا مذهبی از قول او بیان شده است نمایانگر نکاتی چند است. از جمله آنکه کوروش سعی می کند در ایجاد دموکراسی در روش حکومت بکوشد و به خواسته های ملل مختلف و همچنین به معتقدات آنها به دیده احترام بنگرد و همچنین می بینیم، کوروش هرگز از ویران ساختن شهرها و بردگی کشاندن انسانها و اسیر کردن یا کشتن افراد و خراب کردن مزارع، طرفداری نمی کند. و از انسانهای مغرب و تباهگر و زیانکار سخت بیزار است. همچنین از خصوصیات مهم دیگر او یکتاپرستی اوست که در همه جا از خدائی نام می برد که خدای خدایان است و آفریننده تمام موجودات می باشد و دیگر اینکه اعمالشان نشان می دهد او در دامن راستی و درستی پرورش یافته است. آیا با توجه به این نکات می توان نتیجه گرفت، کوروش با تعلیم و دستورات دین زرتشت بیگانه بوده است؟

به اعتقاد اجماع مورخان از جمله «آریان» روایت شده است: مغها از زمان مرگ کوروش پاسبانی مقبره او را به عهده داشتند و نگهبانی دائمی آرامگاه اختصاص به آنها

۱۵- کتب مقدس عهد عتیق، کتاب دوم تواریخ ایام، باب ۳۶ آیه ۲۲

و ۳۳- کتاب عزرا، باب یک، آیه ۱ تا ۵

داشت. همچنین درباره تعلیم و تربیت کوروش، از جمله «نیکولاس داماس سئوس» معتقد است «تعلیم و تربیت کوروش مطابق فلسفه مغان بوده.» و حتی بعد از کوروش، در زمان کمبوجیه، فرزندان و جانشین او، مغان به عنوان نگاهبان در خانه او گماشته می‌شوند و جزء نزدیکان خاندان شاهی بشمار می‌روند.

فلسفه مغان و تأثیر آن در پرورش شخصیت کوروش و همچنین قابل اعتماد بودن مغان در نزد شاهان هخامنشی (بجزء داریوش) مسئله قابل توجهی است.

بر طبق نظریه هرودت، مغان گروهی از روحانیون مادی بودند. و براساس منابع و اسنادی که نقل کرده‌ایم، به این نتیجه می‌رسیم که نشانگر آن است که این گروه آشنائی محدودی با معتقدات و آداب و مراسم زرتشتی داشتند. حتی در زمان خشایارشا سالنامه‌هایی بوجود می‌آید که دین زرتشت نقش عمده‌ای در پیدایش این سالنامه داشته و سازندگان اصلی آن، همین گروه مغان بودند.

اما باز در این‌جا يك مسئله مبهم پیش می‌آید، و آن شورش بردیای دروغین (گئومات) است، که هشت سال پس از مرگ کوروش رخ می‌دهد و مورخین یونانی می‌گویند، که در این شورش، پیروان دین قدیم نیز دست داشتند، و بعد از شورش گئومات نیز یکسری شورشهایی توسط مغان مادی در شهرهای مختلف رخ می‌دهد که باعث می‌شود، کشور به ناآرامی گرفتار شود و داریوش اول برای سرکوب شورشیان تلاش بسیار کند تا اینکه سرانجام موفق می‌شود بر آشوبها غلبه نماید و در سنگنبشته سترگ خود چنین می‌گوید:

«(این است) آنچه من بخواست «اهورمزدا» در همان یکسال پس از آنکه شاه شدم کردم. نوزده جنگ کردم. بخواست «اهورمزدا» من آنها را زدم و ۹ شاه گرفتم، یکی گئومات نام مغ بود. او دروغ گفت و چنین گفت، من بردیا پسر کوروش هستم. او پارس را نافرمان کرد.....»

و همچنین در کتیبه دیگری می‌گوید، «شاهی را که از تخمه ما گرفته شده بود، آنرا من دوباره برپا ساختم. من آنرا در جایش ایستادم. آنچنانکه پیش از آن بود، آنچنان کردم. پرستشگاههایی را که گئوماتای مغ ویران کرده بود باز ساختم.»

در کتیبه‌های داریوش او خودش را پرستنده «اهورمزدا» معرفی می‌کند و از طرفی وقتی از گئومات (گئوماتا) نام می‌برد، او را يك مغ نافرمان و دروغگو می‌خواند. یعنی کسی که پرستنده «اهورمزدا» نیست، و کارهایش برخلاف دستورات فروفرستاده اهورمزداست. آیا گئومات برآستی بدانگونه است که داریوش از او سخن می‌گوید؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت، شاید که شورش مغان در دوران حکومت داریوش با انگیزه برقراری دین زرتشت (!؟) و همچنین بدست گرفتن دوباره قدرت، بویژه قدرت سیاسی، دلیل عمده چنین قضاوتی باشد. در زمان کوروش، از هم پاشیدن دولت ماد، باعث می‌شود که اقوام مادی زیر نفوذ سلسله هخامنشیان درآیند، و اما مغان با از بین رفتن دولت ماد، قدرت و نفوذ خودشان را در زمان هخامنشیان حفظ می‌کنند، و ادامه قدرت و نفوذ در زمان هخامنشیان را باید از دیدگاه مذهب نگریست. و این نفوذ دینی است که وجود

مغان را در دربار هخامنشیان توجیه می‌نماید. مغان نه تنها روحانیون مادیها بشمار می‌رفتند، بلکه رهبری مذهبی جامعه پارسیها را نیز به عهده داشتند. اما بین اعتقادات مذهبی مادیها و پارسیها، تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. و همچنین کارهایی که گئومات مغ در زمان کوتاه به حکومت رسیدن خود انجام داد، اقدام به یکسری اصلاحات اجتماعی و مذهبی بود. از جمله ویران کردن پرستشگاههای متعددی که توسط اقوامی با اعتقادات غیر از مذهب مغان بنا شده بود. اگرچه در زمان حکومت هخامنشیان، آزادی مذاهب وجود داشت و پادشاهان و بزرگان، این آزادی را رعایت می‌کردند، اما در جامعه روحانیان زرتشتی (مغان) اینگونه گرایشهای مذهبی، قابل چشم‌پوشی و اغماض نبود و مغان همیشه در صدد بودند تا با قدرت سیاسی و نفوذ خود در دربار لانه دیوان (پرستشگاه غیر زرتشتی) را ویران کنند. و دیوان نمی‌بایست در سرزمین ایران پرستیده شوند. اصلاحات مذهبی گئومات موجب گردید که بزرگان قوم هخامنش به او شک کنند. و نتیجه آنکه وقتی داریوش اول بر بردیای دروغین پیروز می‌شود، او را دروغگو می‌نامد، و برای پیروزی بر او، و رسیدن به سلطنت، «اهورمزدا» را سپاس می‌گزارد. همچنین بر اساس متون برجای مانده از عصر ساسانیان، مذهب دوران هخامنشیان را دین زرتشت نوشته‌اند و در دینکرت آمده، «مذهب زمان هخامنشیان دین زرتشت بوده است. و در آن زمان اوستا، با خطی از طلا بر

روی پوست گاو نوشته شده بود.^{۱۶}

و همچنین براساس آثاری چون آتشکده‌ها و آتشدانها در پاسارگاد و نقش رستم که از زمان هخامنشیان باقیست، به تقدس و حرمت آتش در نزد این قوم می‌توان پی برد.

تا اینجا این مسئله روشن می‌شود که هم مغان مادی (مادیها) و هخامنشیان با دین زرتشت آشنائی داشته‌اند و کم‌وبیش آن‌را پذیرفته بودند. اما کدام یک از اقوام مزبور، پیام راستین زرتشت، یا به عبارتی دیگر دستورات دین زرتشت را اجراء می‌کرده‌اند؟ دریافت این مطلب، بحث و

بررسی جداگانه‌ای را می‌طلبد، اما پیش از پرداختن به این مبحث، بهتر است جمع‌بندی کلی از بحث پیشین داشته باشیم:

۱- زرتشت نه تنها یک شخصیت موهوم نیست، بلکه پیامبری است، آریائی و محل ظهور این پیامبر را نیز باید در ماورای مرزهای جغرافیائی کنونی ایران جستجو کرد.

۲- تاریخ ظهور این پیامبر را نیز باید، دوره‌ای خیلی دورتر از زمان حرکت (مهاجرت) اقوامی چون مادیها و پارسیها دانست.

۳- زرتشت رسول پیامی راستین بوده است که مذهب و آیین او، هم در میان قوم ماد و هم در میان قوم پارس نفوذ و گسترش داشته است.

۴- تأثیر و گسترش دین زرتشت در ایران کنونی بوسیله اقوامی مانند، مادیها و پارسیها و حتی قوم پرتو (پارتیها) صورت گرفته است.

۱۶- براساس مندرجات کتاب سوم و پنجم دینکرت. دینکرت = دینکرد

dinkart, din-hard

۵- دین زرتشت در ایران کنونی براساس مدارک و آثار بدست آمده تقریباً در حدود قرن هفتم ق. م به بعد، یعنی از زمان قدرتمند شدن مادیها و پاگیری پارسیها انتشار یافته است.

بخش (۷)

آشنائی بیشتر در مورد محل و تاریخ ظهور زرتشت و تأثیر آن بر اقوام مختلف

برای آنکه بهتر به زادگاه و تاریخ و پیدایش و ظهور این پیامبر و چگونگی تأثیر او بر اقوام مختلف آگاه شویم، ابتدا جستجویمان را از منشأ اولیه اقوام آریائی آغاز می-کنیم. چه این دو مقوله مرتبط باهم هستند. درباره منشأ و محل سکونت اولیه اقوام آریائی نظریات و عقاید مختلفی ارائه شده است. اما آنچه که بیشتر محققان در آن وحدت نظر دارند و آثار و مدارک بدست آمده نیز مؤید آن است، این نکته است که، سرزمین اصلی هند و ایرانی و اروپائیه (آریائی ها) چمنزارهای سرسبز جنوب روسیه و دشتهای اراسی یا اراسیک^۱ (سواحل بین دانوب سفلی و ولگا علیا و بالخاش) و نواحی شمالی دریای سیاه و قفقاز و کرانه های بحر خزر تا ترکستان و دریاچه آرال و کرانه رودهای دن و دنتز (دنی پر) و کریمه و کوبان^۲

1— Eurasikue

2— Kuban

بوده است. یکی از دلایل عمده برای اقامه این عقیده، اعتدال هوای این نواحی است که یکی از مستعدترین نواحی برای پرورش اسب بوده است. چون یکی از امتیازات خاص این قوم، پرورش و نگهداری اسب بود. در حفاریهای انجام شده تومولی^۳ و کورگان^۴ (که به تمدن تومولی و کورگان معروف است) و در نواحی دن و دنی‌پر و در کریمه و بخصوص در مقابر بدست آمده از این حفاریات، همراه با اسکلت انسانها، ابزارهای مورد نیاز ارابه و اشیائی شبیه به وسایل زینتی اسب بدست آمده و بنظر می‌رسد که این قوم زمانی که از اسب استفاده می‌کرده‌اند، هنوز طریقه استفاده از این حیوان در تمدنهای باستانی مصر و بین‌النهرین و کُرت ناشناخته بوده است. (وجود ابزارها و نشانه‌های دیگری که از ویژگی‌های تمدن این اقوام است بدست آمده که در اینجا چون منظور نظر ما نیست از آن درمی‌گذریم.)

بی‌شک مهاجرت اقوامی که (بخصوص مادها و پارس‌ها) بعداً ایران غربی را بوجود می‌آورند، از طرف شمال غربی انجام گرفته است. اما علت اینکه بعضی از محققان مبداء حرکت «مادها» و «پارس‌ها» را شمال شرقی می‌دانند، شاید بخاطر این است که موطن احتمالی زرتشت را کناره‌های دریاچه آرال و سرزمین خوارزم فرض کرده‌اند. اما براساس مدارک باقی‌مانده که از حفاریات باستان‌شناسان بدست آمده است، سرازیر شدن اقوام آریائی بسوی فلات ایران از دو سوی دریاچه خزر صورت گرفته است، و مهمترین اقوامی

که از قسمت غرب دریاچه خزر به طرف ایران آمدند مادیها بودند، که در نواحی جنوب شرقی دریاچه ارومیه تا همدان، و پارسیها در مغرب و جنوب غربی دریاچه ارومیه استقرار یافتند. و حتی شاخه دیگری نیز از این ناحیه سرازیر شده و تا حوالی اصفهان پیش رفتند، ولی در اینجا با برخورد عیلامیها، جلوی پیشروی آنها سد گردید و اجباراً بطرف دربندهای شرقی خزر و نواحی «هریوه»^۵ (هرات) رانده و در این قسمتها مستقر می شوند. این گروه اخیر، همان قوم پرثوه (پارت)^۶ بودند. همچنین حفريات باستان شناسان که نمودار و یژگیهای معماری مناطقی چون ارومیه و پاسارگاد و بردنشانده و مسجد سلیمان و معماریهای اولیه تخت جمشید است، چنین می نماید که ابنیه مدها و بخصوص پارسیها، شباهت زیادی به معماری اقوام «ارارتو»^۷ دارد. این را نیز باید گفت، که در سده دوازده پیش از میلاد (۱۱۰۰ ق.م) امپراطوری جدیدی تحت عنوان ارارتو ظهور یافت که از دره ارس تا سرچشمه های فرات (کوههای ورای آنتی تاروس) در غرب و ارمنستان در شمال، در اختیار این قوم بود. کتیبه های باقی مانده مربوط به این قوم، نشان می دهد که زبان قوم ارارتو بی نهایت به زبان قفقازی نزدیک است و می توان آن را شاخه ای از زبان قفقازی انگاشت. نکته قابل توجه اینکه، مادیها و پارسیها، تأثیرات زیادی از این قوم گرفته اند. در اینجا قابل ذکر است که زمانی ارارتو بر نواحی دجله علیا و نواحی ذاب بزرگ

5— Haraiaava

7— urartu

6— Parthava

علیا، تسلط یافته، و حتی بخشی از سرزمین «ماننا»^۸ در شرق و جنوب دریاچه اورمیه را متصرف گردیده بود و در همین زمان بر روی اقوام مادیه‌ها و پارسیها تأثیراتی داشته است. اما آنچه محتمل به نظر می‌رسد این می‌باشد که اثرات فرهنگ و آداب و رسوم ارارتوها بر این اقوام بیش از نفوذ فرهنگ آشوریها و یا اقوامی دیگر مانند عیلامیه‌ها بوده است. دلایل این تأثیرات و پذیرفتن فرهنگ ارارتویی را باید در نزدیکی این اقوام با یکدیگر در زمانی دورتر از مهاجرت به ایران جستجو کرد، یعنی زمانی که مادها، پارس‌ها و احتمالاً پارتها با ارارتوها همسایه بودند، و فرهنگ و آداب و رسوم شبیه به هم داشته و در آن موقع هنوز از هم جدا نشده و حرکت مهم خود را بسوی ایران یا نقاط دیگر شروع نکرده بودند، و احتمالاً محل استقرار اولیه این اقوام در قسمت‌های ماورای قفقاز و محدوده جغرافیائی شرق و شمال شرقی دریای سیاه و غرب و شمال غربی دریاچه خزر و همینطور به طرف شمال این دو دریا بوده است. و محل ظهور زرتشت را باید در قسمت‌های نام برده و در گذشته‌ای دورتر از زمان مهاجرت مادیه‌ها و پارسیها (سده نهم ق. م) به ایران کنونی، جستجو کرد. برای روشن شدن مطلب از «تیل» کمک می‌گیریم، که می‌گوید، «نام «مزداه» و «اهوره» یا «مزداه‌آهور» و ندرتاً «اهورمзда» که در گائاه‌ها و در اوستای جدید صورت ثابت «اهورمزداه» یافته است، نام مرکبی است که هریک از دو قسمت آن جداگانه صرف می‌شود. در کتیبه‌های هخامنشی،

دو جزء مذکور بصورت واحد «اهورمزدا» دیده می‌شود. و قسمت اول نام مرکب صرف نمی‌گردد، مگر در يك مورد که بصورت استثناء این عمل صورت گرفته است و آن در کتیبه خشایارشا است.»

«تیل از این امر چنین نتیجه می‌گیرد که برای حصول این تکامل می‌بایست مدتی بین قسمت‌های کهن اوستای کنونی یعنی یشت‌های قدیم و کتیبه‌های هخامنشی فاصله بوده باشد، اما یشت‌های قدیم نیز با يك فاصله زمانی از «یسنا هپتوهتی» جدا می‌شود، که خود موخر از گائاهاست. براساس این دو قرینه بنظر می‌رسد که می‌توانیم حیات زرتشت را به عصری مقدم بر مهاجرت طوایف ماد و پارس به قسمت غربی ایران، بالا ببریم. و به این ترتیب بنظر بسیار محتمل می‌آید که آیین زرتشتی بوسیله مبلغینی که از شرق آمده باشند در میان طوایف ماد و پارس و پس از مهاجرت آنان به مساکن جدید انتشار نیافته باشد، بلکه این آیین در میان قبایل ایرانی پیش از مهاجرت بزرگ، نفوذ داشته و طوایف ماد و پارس این کیش را هنگامی که در نیمه اول قرن نهم به بعد بجانب مغرب بحرکت درآمدند با خود آوردند، و همچنین این امر چنانکه خواهیم دید، مایه ایجاد مغایرتها و اختلافاتی شد که به‌مرور زمان، میان زرتشتیان مغرب و شرق ظهور کرد. با قبول این مقدمات به آسانی می‌توان عصر زرتشت را در زمانی مقدم بر هزار سال پیش از میلاد مسیح قرار داد.»^۹

۹- آرتور کریستین‌سن، مزدپرستی در ایران قدیم، ص ۲۸ و ۲۹

به دو دلیل نظریه «تیل» را می‌توان پذیرفت. اولاً اگر زرتشت بعد از مهاجرت مادها و پارس‌ها، به ایران کنونی، ظهور می‌کرد، یعنی از قرن نهم ق. م به این طرف، می‌بایست نشانه‌هایی از خود برجای می‌گذاشت، بخصوص باید در قسمت گائاها، از سرزمین ایران کنونی و یا از حکمرانان و فرمانروایان و یا حکومت‌های محلی همزمان آن، نامی به میان می‌آمد، در حالیکه می‌بینیم در بخش‌های گائاها و دیگر متون (بویژه اوستای متأخر در بخش یشت‌ها و حتی در قسمت‌های نشر یسناها) نیز نامی از قوم مادی و یا پارسی و یا پرثوه برده نشده است، و این نشانه آن است، که نه تنها گائاها در ایران کنونی نوشته نشد، بلکه بیشتر بخش‌های اوستا، که در اصالت آنها تردید وجود دارد، نیز در ایران کنونی بعد از مهاجرت مادی‌ها و پارسی‌ها نوشته نشده است. چرا که نام «پارسوا» (پارسی‌ها) و «مادای» (مادی‌ها) به هیچ عنوان دارای مفاهیم قومی نمی‌باشد. و محتملاً نام سرزمین‌هایی است که قبایل هندو ایرانی در آن نقاط از سده نهم ق. م مسکن گزیده‌اند که قبل از مهاجرت هرگز چنین نامی را نداشته‌اند.

مبهم بودن شخصیت زرتشت در نزد افرادی چون «هوسینگ» که حتی زرتشت را شخصیتی موهوم می‌انگارد، بدین علت است که او و دیگر معتقدان به این نظریه در جستجوی نشانه‌هایی بجا مانده از زرتشت در ایران کنونی برآمده‌اند و نیز با ملاحظه مغایرت و اختلاف در بخش‌های قدیم و جدید اوستا، گرفتار نوعی سردرگمی بودند و نظر می‌دادند که اصلاً زرتشت نامی بعنوان پیامبر ظهور نکرده

است و اوستای موجود ساخته دست افراد (شاید مغان) در طول تاریخ است...

اما دلیل دوم اینکه، زرتشت در گائاه‌ها، رهبران مذهبی را بنامهای «کرین»^{۱۰} و «اوسیج»^{۱۱} می‌نامد، و در بعضی از قسمت‌ها نیز از «کوی» یا «کاوی» نام می‌برد، که رئیس و یا به عبارتی امیر کاهن جامعه بشمار می‌رفتند. این نشان می‌دهد که در زمان ظهور زرتشت و حتی در بعضی از قسمت‌های اوستای متأخر، هنوز طبقه‌ای بنام مغان پدیدار نشده و به اصالت این آئین نو ظهور، دستبردها و انحرافات، بصورت کلی و بنیادین نزده‌اند. همین مسئله نشان می‌دهد که بین ظهور زرتشت و گروه مغان، يك فاصله زمانی وجود داشته و مغان بعنوان يك قبیله مذهبی، بعد از زرتشت بوجود آمده، و سالها پس از مرگ زرتشت انسجام یافته‌اند. و این گروه (مغان) و شاید گروه «آثرون»^{۱۲} (در پهلوی اسرون یا اسروک)^{۱۳} بر اثر رسوخ عقاید انحرافی در اصول این مذهب، کم‌کم سرپرستی آئین زرتشتی را به‌عهده می‌گیرند و خود، رهبران مذهبی قوم مادیمها و پارسیها می‌شوند. با توجه به اینکه، اقوامی چون مادها و پارس‌ها و احتمالاً پرثوه هرگز در محدوده جغرافیائی ایران کنونی با دین زرتشت آشنا نشده‌اند، آیا می‌توان نظریات برخی از محققان، همچون هاشم رضی را که نظریه‌اش بی‌تأثیر از نظریات نیبرگ نیست، پذیرفت که می‌گوید، «سرزمین

۱۰ - Karapan ؛ گروهی از پیشوایان دیوپرستان (کافران)

۱۱ - usij ؛ از پیشوایان دیوپرستان

زرتشت و زادگاه دین گائاها «ائیرنیم وئجه»^{۱۴} است. این سرزمین را باید در پشت رودخانه جیحون، در خوارزم، شمال سگدیانه و مرگیانه قرار داد. زرتشت دین خود را در همین سرزمین ظاهر ساخت. فشار فوق‌العاده بر دین تازه از جانب دین میتراپی بود. پیروان زرتشت جهت تبلیغ و انتشار، راه به سوی جنوب جیحون انتخاب کرده بودند، و می‌کوشیدند تا فرمانروایان محلی، یعنی کوی‌ها را با خود همراه کنند. زرتشت از جایگاه خود، زیر فشار کوی‌ها و کرپان‌ها که روحانیان و مغان میتراپی بودند، به جنوب رهسپار شد. در این مهاجرت به کنار رود سیحون – تیره فریانه^{۱۵} که از تورانیان بودند، وی را پذیرفته و کوی و یشتاسپه از امیران با نفوذ محلی نیز با بسیاری از رجال خود، زرتشت را پذیرفت، و پایگاه نیرومند و انجمنی دینی در آن‌جا فراهم آمد. بدین ترتیب دین زرتشت از راه تبلیغاتی که موفقیت‌آمیز بود به سوی سگدیانه، مرگیانه، باکتریه، نسیایه و آریه گسترده شد و در سراسر منطقه نفوذ دین میترائی جا گزید و هنگامی که فرگرد نخست «وندیداد» نوشته و تنظیم می‌شد، این دین به رگه (=ری) رسید و در غرب نفوذ کرد. ری مرکز دینی مادها و نشستگاه مس مغان، موبدان موبد و محل قدرت مغان مادی بود. از این‌جاست که دفتر گائاها بسته می‌شود و دوران نخستین دین زرتشتی به سر می‌آید. و این دین در دست مغان مادی عاملی مهم می‌شود تا قدرتی را که از دست می‌دادند، در لوای این دیانت تازه نفس و نیرومند اعاده نمایند. و بدین

طریق دین زرتشتی غربی با کارکرد مغان مادی کاملاً متمایز از شیوه اصیل شرقی و اولیه آن گسترش پیدا می‌کند.^{۱۶} قبل از هرگونه اظهار نظری، از محقق ایرانی، آقای جلال‌الدین آشتیانی باید نام برد که او نیز کم و بیش نظریه بالا را تأیید کرده و می‌گوید: هنگامی که آتش پرستی و یا نیایش آتش و بخشی از مذهب و آئین آریائیان مجدداً به دین زرتشت وابسته گردید، مغان جامعه غربی پس از گذشت قرن‌ها، با دین زرتشت که درحقیقت مذهب آثرونهاى شرق است، با لباس زرتشتی آشنا می‌گردند و از ترکیب این مذهب و معتقدات گذشته خود معجونی می‌سازند، که حتی نام زرتشت را نیز دارا نیست، ولی دارای آثار زرتشتی است. عشیره هخامنش نیز بدون تأثیر مغان از مسیر شرق ایران با پرستش اهورامزدا آشنا می‌شوند. در معتقدات داریوش و بیانات او تأثیر پیام زرتشت را بیش از همه در آثار باقی مانده از ایرانیان مشهود می‌بینیم. و این نشانه ارتباط او با اصل پیام زرتشت است بدون متأثر شدن از مذهب مغان...»^{۱۷}

از نظریات محققانی چون نیبرگ، میلز، هاشم رضی و آشتیانی و غیره... می‌توان اینگونه نتیجه‌گرفت که پذیرش مذهب زرتشت در نزد مغان مادی در ایران کنونی صورت گرفته است. و حتی برای گروهی نیز این شبهه پیش آمده است که مغان، قبیله‌ای از شش قبیله مادی بوده‌اند، و جزء

۱۶- هاشم رضی، وندیداد، مجله چیستا، شهریور ۱۳۶۶، سال پنجم، شماره یک ص ۳۰-۳۱

۱۷- جلال‌الدین آشتیانی، زرتشت و مزدیسنا و حکومت، ص ۱۱۰

روحانیون مادیها و حتی هخامنشیان محسوب می‌گردیدند و امور روحانی و سرپرستی دینی در اختیار آنها بود، آریائی نبوده‌اند. آیا واقعاً می‌توان این گونه نظریات را پذیرفت؟! شاید اثر برجا مانده مغان که «وندیداد» نام دارد و همچنین این بخش از اوستا چه به لحاظ موضوع، اصول فکری، خداشناسی و احکام و امور شرعی و دینی زرتشتی و دستورات و فرایض دینی و حدود و شعایر ویژه‌ای دارد، و حتی طرز نوشتن و نکات زبان‌شناسی و املائی آن نه تنها با سرودهای زرتشت که به «گااثاها» معروف است، فرق دارد. بلکه با قسمتهای دیگر اوستا (اوستای متأخر) نیز دارای جنبه‌های افتراق است، و همین تفاوتها این گمان را بوجود آورده که «دین زرتشت بوسیله مبلغان زرتشتی» از شرق به غرب آمده است و انتشار یافته است، و مغان به دلایلی مجبور به پذیرش این آئین تازه گردیده‌اند. و یا شاید اقوام غیر آریائی که در سرزمین هخامنشیان می‌زیسته‌اند و دارای خوی توحش و دژخویی و ستیزه‌گری در این مردم زیاد بود این توهم را بوجود آورد که «روحیه مغان به شکل بسیار خشن و سختی نمود داشت و نمونه بارز آن را در وندیداد می‌بینیم، پس باید مغان غیر آریائی باشند.»

برای آنکه به درستی و نادرستی این آراء و نظریات پی ببریم نخست باید به این گونه پژوهندگان تاریخ و ادیان گفت؛ چرا آنقدر سعی دارند، تا ثابت کنند که جاسایگاه نخستین و محل ظهور زرتشت در قسمتهای نزدیک به رود جیحون و خوارزم و یا بعبارتی در قسمتهای شمال شرقی دریاچه خزر و دریای آرال بوده است. همچنین چگونه به این

اصل معتقد شده‌اند که پیام زرتشت از شرق ایران به قسمت غرب گسترش یافته است؟ آیا وجود آئین میترائی در این مناطق، این شبهه را برای ایشان پدید آورده است که زرتشت باید در این قسمت‌ها، اولین بار پیام «توحیدی» خود را ابلاغ کرده و بعد از رویارویی با مشکلات و موانع مختلف که دیوپرستان (کفار = میتراپرستان؟!) برایش فراهم آورده‌اند، تن به مهاجرت داده‌است اما باز در محدوده شمال شرقی و یا شرق دریاچه آرال و یا تقریباً در همین حول و حوش بوده است؟ و همچنین باز این گمان پیش می‌آید که آئین میترائیسم فقط مخصوص این مناطق بوده و پایگاه مهمی نیز در این مناطق داشته است؟

شاید مواردی که باعث شده است ظهور زرتشت و یا انتشار پیام او را اولین بار در قسمت‌های شمال شرقی دریاچه خزر و یا در همان نواحی با تردید بنگریم، ابتدا وجود اقوامی مانند سکاهاست. «سکا»^{۱۸} یا سکاهای طوایفی بودند از ترکستان شرقی یا ترکستان چین تا حوالی دریای آرال و رود دن و دانوب زندگی می‌کردند، و نتیجه اینکه، اگر ظهور زرتشت در میان این اقوام صورت گرفته و یا مهاجرت او نیز از میان ایشان آغاز شده باشد، چرا اولین بار در میان این اقوام دین زرتشت مورد پذیرش قرار نگرفته است؟ و یا در قسمت «گائاها» نامی از اقوام سکاهای که به قومهای مختلفی نیز تقسیم می‌شده‌اند برده نشده است؟ و دیگر اینکه وجود تیره تورانی «فریانه» که در گائاها نام برده می‌شود این سؤال را پیش می‌آورد آیا این تیره تورانی

واقعاً جایگاه آنها در کنار رود سیحون بوده است؟

[هنگامی که «اردیبهشت» از (پرتو) کوشش «سپندارمذ» گشایش بخش هستی، به نوادگان و خویشان نامور «فریان» تورانی روی کند، «بهمن» آنان را بپذیرد و «مزداهورا» در روز پسین بدیشان رامش یخشد.]
سرود ۴۶ بند ۱۲

پس در قسمت «گاهاها» ما به ناموری بنام فریان از تیره تورانی برخورد می‌کنیم که پیرو آئین زرتشت بوده‌اند، که زرتشت را پذیرفتند. مارکوارت^{۱۹} و کریستن سن و نیبرگ و غیره... در رابطه با تیره تورانی براساس اوستای متأخر و نوین که از تیره‌های دیگری نام برده می‌شود که به دین زرتشت روی آورده‌اند، به هم ربط داده و هرکدام نظریه‌ای می‌دهند که محل ظهور زرتشت در کجا بوده است. ابتدا باید دید که در اوستای متأخر، سرزمینهایی که مردان و زنان آن به آئین زرتشت گرویده‌اند، چه نام دارد.

[«فروهر»های مردان پاکدین سرزمینهای ایران را میستائیم.

«فروهر»های زنان پاکدین سرزمینهای ایران را میستائیم.

«فروهر»های مردان پاکدین سرزمینهای توران را میستائیم.

«فروهر»های زنان پاکدین سرزمینهای توران را میستائیم.

«فروهر»های مردان پاکدین سرزمینهای «سئیریم» را میستائیم.

«فروهر»های زنان پاکدین سرزمینهای «سئیریم» را میستائیم.

«فروهر»های مردان پاکدین سرزمینهای «سائینی» را میستائیم.

«فروهر»های زنان پاکدین سرزمینهای «سائینی» را میستائیم.

«فروهر»های مردان پاکدین سرزمینهای «داهی» را میستائیم.

«فروهر»های زنان پاکدین سرزمینهای «داهی» را میستائیم.]

فروردین‌یشت — ۱۴۴ و ۱۴۳

برای شناخت موقعیت جغرافیائی سرزمین «سائینی و داهی یا داهه، هنوز نظریات روشنی نداده‌اند. اما عده‌ای از محققان قوم «سئیریم» یا سئیرمه را با قوم، سمرت یا «سارماتها» که از تیره‌های اسکیت‌ها بوده‌اند یکی می‌دانند. از جمله نیبرگ می‌گوید: «تورانیان و سئیریم‌ها هر دو نماینده اسکیت‌ها هستند. تورانیان نماینده اسکیت‌های شرقی و سئیریم‌ها، نماینده اسکیت‌های غربی...»^{۲۰} و همچنین نیبرگ براساس گزارشهای اوستا، درباره قوم تورانی که يك دریاچه و يك رودخانه نقش مهمی در زندگی تورانیان داشته، حدس می‌زند؛ دریاچه‌ای بنام «واورو-کش»^{۲۱} (یعنی فراخ کرانه) و رود «رنگها»^{۲۲} باید همان دریاچه آرال و رودخانه سیحون بوده باشد.» و همین امر باعث شده زرتشت را در این قسمت‌ها جستجو کند.

با طرح این بحث‌ها و دلایلی که اقامه شد می‌توان نتیجه گرفت، که به احتمال زیاد، «واوروکش» همان دریاچه خزر و «رنگها»، رودخانه ولگا یا رود ارس می‌باشد.

شاید این سؤال پیش آید چرا چنین نظریه‌ای ارائه می‌شود؟

اگر براساس دینکرت و روایت‌های سنتی زرتشتیان بپذیریم، که آرش کمانگیر تیری از کوه سرخ فام رویان بسوی تورانیان رها کرده است. آیا این نظریه نمی‌تواند به صحت نزدیک باشد؟

براستی کوه سرخ فام رویان در کجاست؟

۲۰- هنریک ساموئل نیبرگ، دینهای ایران باستان، ص ۲۵۳

21— Vourukasha

22— Rangahâ

امروزه درباره محل اصلی کوه سرخ‌فام رویان نظریات متفاوت است. و اغلب کسانی که نظریه داده‌اند بیشتر بر اساس متون تاریخی بوده است. و هرگز از نزدیک مشاهده نکرده‌اند. اما براساس تحقیق و مشاهده عینی (نگارنده) باید بگویم، کوه سرخ‌فام رویان در یکی از مناطق کوهستانی شهرستان رامسر، در محلی بنام جواهر ده قرار دارد. و در این محدوده جغرافیائی و اطراف آن نه تنها، جای پا و حرکت آریائی‌ان را می‌توان مشاهده نمود، بلکه براساس نشانه‌های ظاهری می‌توان نتیجه گرفت این قسمت محل سکونت اقوام آریائی بخصوص قوم پرتو (اشکانیان) نیز بوده است. و اگر بپذیریم آرش کمانگیر، نماینده و یا عبارتی سرسلسله اشکانیان، تیری از کوه‌های رامسر به طرف تورانیان رها کرد. آیا این تیر، بطرف دریاچه آرال یا رودخانه سیحون می‌تواند پرتاب شود؟

شاید باز برای عده‌ای این توهم پیش آید که داستان آرش کمانگیر يك اسطوره یا افسانه‌ای بیش نیست. اما باید گفت، اسطوره‌ها و افسانه‌ها، همیشه از واقعیت‌ها سرچشمه می‌گیرند. و همچنین بیشتر مواقع پژوهشگران به حرکت اقوام آریائی که با خود دین زرتشت را، به ایران می‌آوردند، توجه نمی‌کنند. در اینجا زیاد روی محل ظهور زرتشت تأکید نداریم و حتی صد در صد نیز محل ظهور و یا انتشار دین زرتشت را در قسمت‌های شمال شرقی دریاچه خزر و یا قسمت‌های آرال و بخش‌های جیحون و یا سیحون... رد نمی‌کنیم. اما معتقدیم، دین زرتشت در ایران، اولین بار از شرق بطرف غرب نرفته، بلکه کاملاً برعکس آن صورت

گرفته است. یعنی اقوامی همچون مادیها و پارسیها و احتمالاً قوم پرتوه با مهاجرت از شمال غربی ایران به طرف غرب، این دین جدید را با خود به همراه آورده و در پی انتشار این دین در ایران کنونی، به قسمتهای شرق ایران نیز نفوذ و رواج یافت. همچنین این را نیز باید گفت، که دین زرتشت وقتی وارد ایران شد، اصالت اولیه خودش را نداشت. اگرچه هنوز هم دچار انحرافات کلی نشده بود. از طرفی می توان نتیجه گرفت، که «وندیداد» در ایران کنونی نوشته شده و چنانچه با اصول دین زرتشتی نیز مغایرتهای کلی و زیادی داشته است، شاید بخاطر این است، مغان مجبور شدند، دست به چنین کاری بزنند، و آن نیز به دو دلیل بوده است. ابتدا برای آنکه بتوانند بر آداب و رسوم و قوانین مذهبی اقوام بومی فائق آیند و دینی را بوجود آورند، که با آیین مذهبی اقوام بیگانه (غیر آریائی) فرقی نداشته باشد. و دیگر اینکه ناخواسته، مغان، کم و بیش تحت تأثیر فرهنگ و آداب مذهبی اقوام دیگر قرار گرفته اند تا جائی که این دسته بعدها يك طبقه ای می شوند، قدرتمند، و چنان در اجتماع آن روز خود رشد کرده و ریشه می دوانند که یاد کرپانان و اوسیج های زمان زرتشت را زنده می کنند. نمونه اقوام بومی و غیر آریائی که تأثیر فراوانی در مورد مسائل دینی و آداب و رسوم فرهنگی بروی مغان داشته اند، و این تأثیر را نیز بروشنی در وضع قوانین وندیداد می بینیم، قوم «کاسیان» یا «کاسپیان» هستند. که در ساحل خزر از حوضه سفلی ارس تا حوضه سفلی سفید رود محل اسکان این قوم بود. نمونه نفوذ معتقدات این قوم

بروی افکار مغان یکی گذاردن جنازه در فضائی باز و بخصوص در ارتفاعات و دور از شهر و مردم، و همچنین در دسترس پرندگان یا لاشه‌خواران است.

و نمونه دیگر احترام به سگ است. که در فرگرد پنجم و نندیداد می‌بینیم، سگ هم‌تراز با انسان می‌باشد. و همان مکافات و مجازات و آلودگی و تطهیر و قوانینی که برای انسانها در نظر گرفته شده است، هنگام تماس با جسد مرده، همانها در اثر تماس با جسد سگ نیز وجود دارد. و احتمالاً اولین آتشکده یا عبارتی محل مذهبی که جایگاه مخصوص احترام به آتش است، در جائی مخفی و پنهانی صورت گرفته است، این خود نشان می‌دهد، که اقوام جدید مهاجر با خود يك شیوه مذهبی نوینی آورده‌اند، که با مذهب و آیین افراد بومی یا گروههای دیگر فرق دارد. و چون هنوز این اقوام مهاجر قدرت سیاسی را بدست نیاورده‌اند، پس در امور مذهبی نیز ناچاراً، یکسری از مسائل را باید رعایت نمایند. اما با قدرت گرفتن مادیها و پارسیها و بخصوص با برپای حکومت واحد بدست «دیاکو» افکار مذهبی خود را نیز آشکار می‌کنند. و دین زرتشت، بن‌مایه و مهمترین اصول معتقدات این اقوام (مادیها و پارسیها) است.

و چون با گذشت زمان باورهای راستین زرتشت را با اصول فکری و آداب و رسوم مخصوص به زمان خود شکل می‌دهند، و بخصوص بعد از مهاجرت نیز تحت تأثیر فرهنگ بومی و غیر آریائی قرار می‌گیرند، می‌بینیم، مذهب واقعی و پیام اصیل دین زرتشت در طی زمان تغییرات فاحشی پیدا می‌کند، و حتی بعد از سقوط هخامنشیان تا پایان حکومت ساسانیان این

انحرافات ادامه می‌یابد، و اکنون این تغییرات را در ادبیات اوستائی و همچنین در قسمت‌هایی که قوانین و دستورات مذهبی جای دارد، بخوبی می‌بینیم. نتیجه کلام، باید گفت، شخصی بنام زرتشت در میان قبایل آریائی که زمانی دورتر از شروع مهاجرت اقوام آریائی به نقاط مختلف ظهور می‌کند. و او در زمان خود اندک پیروانی می‌یابد. اما بعد از مرگش، عده‌ای بیشتر او را درک کرده و پیروان او زیادتر می‌شود. از جمله پیروان او، می‌توان از اقوامی نام برد که بعد از مهاجرت بنام مادها و پارس‌ها و حتی قوم پرتوه، معروف هستند. این اقوام با حرکت خود بسوی ایران، اولین بار با خود مذهب جدیدی به همراه آورده که پیام و دستورات زرتشت پیامبر الهی آریائیان در آن نهفته بود، و بوسیله این اقوام، مذهب زرتشت، کم‌کم و بتدریج در محدوده جغرافیائی ایران کنونی، انتشار می‌یابد. و همچنین در زمان حکومت ساسانیان این مذهب با همه تغییرات گذشته خود (قبل از ورود به ایران) و تغییرات بعدی که بدان افزوده، بنام «دین زرتشت» مذهب رسمی و یگانه ایران در آن زمان (ساسانیان) شناخته می‌شود.

حال با کاوش در لا به لای اوستای کنونی باید رسالت این پیامبر را معلوم کرده و نقش دین و مذهب او را، در زمانهای مختلف، بخصوص در زمان ساسانیان بیابیم.

بخش (۸)

رسالت زرتشت

رسالت زرتشت را می‌توان در پیامهای باقی مانده از او دریافت. پیامها و اصول تعلیماتش که به صورت مجموعه‌ای است، از سرودهای آسمانی تا متنهایی که بعدها افزوده‌اند یا تغییرات فاحشی که بر روی متنهای اصیل داده شده است، امروزه به صورت کتابی است، که از زمان ساسانیان بر جای مانده، و «اوستا» نام دارد. بخش عمده نوشته‌هایی را که امروزه آن را اوستا می‌نامیم، در زمان ساسانیان بیست و یک نسل و یا به «سه‌بهر» بخش می‌شد. اما آنچه در این زمان از اوستا باقی است، شامل پنج کتاب یا جزوه می‌باشد، که عبارتند از:

۱- یسن‌ها، مضمون آن، نیایشهایی در ستایش آفریدگار و آفریدگانش می‌باشد. این بخش دارای ۷۲ فصل یا هات یا (ها) ترکیب شده است. از این ۷۲ فصل، ۱۷ هات آن معروف به «گااثاها» یا «گاتها» می‌باشد. اکثر محققان این قسمت را ناب‌ترین و اصیل‌ترین بخش اوستا

می‌دانند. و امروزه پربمهاترین میراث فرهنگی و مذهبی باقی مانده از گذشته دور است.

۲- «ویسپرد»: مجموعه‌ای از ملحقات یسنا است. که در مراسم دینی و نمازها، همراه با یسنا خوانده می‌شود. و مشتمل بر ۲۴ فصل یا «کرده» می‌باشد.

۳- «وندیداد»، یا در اصل «وی-دئوداتا» به معنی مخالفت با دیوان یا قانون ضد دیوان است. و در آن دستور-هایی، پیرامون پرهیز و پاکی مردار، و چند پاره افسانه که در متن وندیداد گنجانده شده است. این بهر شامل ۲۲ فصل می‌باشد. و هر فصل را يك «فرگرد» نیز گویند.

۴- «یشت‌ها»: موضوع آن عبارتند از، سرود و ستایش پروردگار و نیایش امشاسپندان و ایزدان است. اوستا دارای ۲۱ یشت است. و هر يك از یشت‌های طولانی دارای چندین فصل است که آنها را «کرده» یا «کرت» نیز گویند. ۵- «خورده اوستا»: یا خرده اوستا، که از برای نماز و ادعیه اوقات روز و ایام متبرکه و اعیاد مذهبی و غیره، ترتیب داده شده است.

همان طوریکه قبلا نیز ذکر شد، رسالت و خط‌مشی و روش رهبری زرتشت را می‌توان کم و بیش در پیام‌های باقی مانده از او دریافت. گرچه در طول زمان از دستبرد حوادث روزگار مصون نمانده است. اما اشعار و سرودهای جالب آن کمتر آسیب دیده است و از این سرودهای مذهبی می‌توان يك برداشت و نتیجه‌گیری کلی از رسالت زرتشت به عمل آورد.

آنچه از سرودهای زرتشت درمی‌یابیم این است، که او

(زرتشت) اولین انقلاب تکاملی اعتقادی و اصلاح محیط و پاکیزگی درونی و بیرونی را در بین اقوام آریائی، بوجود می‌آورد. و این انقلاب اعتقادی و ایدئولوژی مذهبی جدید نیز کم‌کم دارای چندین مرحله، و هر مرحله نیز انقلابی نو در زمینه‌های مختلف را به همراه داشت. نخستین مرحله انقلاب زرتشت بهنگامی به وقوع پیوست، که نیاپرستی و ستایش پدیده‌های طبیعی و اعتقادی به‌خدایان و یا تثلیث طبقاتی در پرستش، بشدت رواج داشت. و نه تنها نیرو و فکر مردمان به ساختن معابد و مسکن برای خدایان صرف می‌شد، بلکه قربانیهای مختلف، از جمله، انسانها نیز در این راه مستثنی نبوده‌اند. و پراکندگی و هرج و مرج مذهبی، در میان قبایل و دسته‌ها انگیزه و عامل بروز انواع زدوخوردهای خونین می‌شد. و در این کشمکشها اغلب انسانها یا کشته و یا اسیر و یا به بردگی کشانده می‌شدند. و کسانی که در جنگ پیروزی نصیبشان می‌شد، جز استعمار و آزار و اذیت و چپاول اموال اقوام مختلف، کاری نداشتند. با ظهور زرتشت، ابتدا خدایانی مختلف مهر باطل خورده و تنها خدائی که آفریننده است، «اهورامزدا»ست. اوست خدای واحد و قادر و عادل و خالق زمین و آسمان و تمام موجودات را می‌بیند و دیده نمی‌شود. اما در وجود همه، جای دارد. و اگر بخواهیم او را ببینیم باید با دل و اندیشه روشن به جستجوی او پردازیم که بی‌شک او را خواهیم یافت. و اوست، دادگر و آفریننده راستیها، اوست خوب و دوست دارنده خوبیه‌ها، و بالاخره اوست، سرآغاز و سرانجام هر چیزی.

برای آنکه به پاکی، قدرت، دادگری، داوری، یکتائی و غیره.... اهورامزداى زرتشت بهتر پی ببریم، از خود گفته هایش کمك می گیریم.

[ای «مзда»!]

آنگاه که تو را به دیده دل نگرسته، در قوه اندیشه خود یافتم، که توئی سرآغاز، که توئی سرانجام، که توئی پدر منش پاک، که توئی آفریننده راستی، که توئی داور دادگر] سرود ۳۱ بند ۸

[ای «مзда»! بیا، منش نیک و بخشایش پایدار راستی خویش به «زرتشت» ارزانی دار.

ای «اهورا»! پناه و یاور نیرومند و زبردستی به ما بخش، تا در ستیزه با دشمن چیره شویم.]

حتی ستایش و نیایش به درگاه او، باید به یاری و خواست او (اهورامزدا) انجام گیرد.

[... ای «مзда»! ای پادشاه، به پیامبر خویش یارائی آن ده، که سرود ستایش تو را روا کند.] سرود ۲۸ بند ۷

در سراسر گاتاها، جز اهورامزدا، نام هیچ خدائی یا الهه‌ای دیگر برده نشده است. اهورامزدا، نه طالب قربانی است، و نه طالب قدرت، و همچنین از خشونت و قهر و غضب و حسد و دروغ نیز به دور است. دروغ‌گویان و زور-گویان را دوست ندارد. او یکتائی است که هستی بخش داناست. و آگاه به همه چیز است.

[ای «مзда»! چون من راستی و منش نیک را جاویدان نگاه خواهم داشت، تو نیز با خرد خویش به من بیاموز، و به زبان خود بازگوی و مرا آگاه ساز، که جهان نخستین چگونه است؟] سرود ۲۸ بند ۱۱

در سرودهای چهل و چهار با شماری پرسش از اهورا-
مزدا، به ظاهر نشان می‌دهد، که او نسبت به قدرت پروردگار
و وظایف و مسئولیتهای خود ناآگاه و ناآشناست. اما اگر
با دیده حقیقت به گفتارش بنگریم و بیاندیشیم، می‌بینیم،
او می‌خواهد به پیروان و حتی مخالفان خود بگوید، با چراغ
دل و با عقل و هوش درست به اطراف بنگرید، و بدون
غفلت و با آگاهی بجای ساده‌بینی و ساده‌اندیشی، به راز
آفرینش پی ببرید. و تشخیص جدائی بین حق و باطل را
داشته باشید. و بی‌نیاز از گمانها و پندارها و خرافه‌ها،
به زندگی ادامه داده و جامعه تازه و پایدار بنا کنید.

[ای «اهورا»!

درباره نیایش، آن‌چنان نیایشی که از برای کسی چون تو (شایسته)
است، از تو می‌پرسم، به من پاسخ گوی!
ای «مزدا»!

کسی چون تو باید (چنین نیایشی را) به دوستی چون من بیاموزد و به
دستکاری «اردیبهشت» ارجمند، ما را یاری کند تا منش نیک به نزد ما
قرود آید. [بند ۱

[ای «اهورا»!

از تو می‌پرسم، به درستی به من برگو، چگونه مردمان در جهان از
پاداش کردار نیک بهره‌مند خواهند شد و آیا برآستی بختیار و کامیاب
خواهند گردید؟

ای «مزدا»! ای «راستی»!

آن مرد پاک، آن دوست و درمان‌بخش زندگی، نگران روز پسین
است. [بند ۲

[ای «اهورا»!

از تو می‌پرسم، به من برگو، در آفرینش، پدر نخستین راستی کیست؟

کیست که خورشید و اختران را به گردش درآورد؟ از (نیروی) کیست که ماه می‌فزاید و دیگر باره می‌کاهد؟
ای «مزدا»!

خواستارم (که) این (همه) و (بسا چیزهای) دیگر (را) بدانم. [بند ۳]

[ای «اهورا»!]

از تو می‌پرسم، به من برگو، چه کس زمین را در زیر و آسمان را بر فراز نگاهداشت که فرو نمی‌افتند؟ چه کس آبها و گیاهها را بیافرید؟ چه کس به بادها و ابرها تنلی و شتاب بخشید؟ هان ای «مزدا» دادار نیک منش؟ [بند ۴]

[ای «اهورا»!]

از تو می‌پرسم، به من برگو، کیست که روشنائی خوب کنش و تاریکی را بیافرید؟ کیست که خواب خوب کنش و بیداری را بیافرید؟ کیست که بامداد و نیمروز و شب را، که برگزیدگان را پیمان‌فریاد آورد، بیافرید؟ [بند ۵]

[ای «اهورا»!]

از تو می‌پرسم، به من برگو، آیا براستی چنانست که من (به‌مردمان) نوید می‌دهم؟ آیا «اردیبهشت» و «سپندارمذ» با کردار خود (پاکدینان را) یاری خواهند کرد؟ آیا «بهمن» از سوی تو، کشور (مینوی) تو را (از آن ما) خواهد شناخت؟ هان ای «مزدا»!

برای چه کس چارپای بارور خرمی‌بخش آفریدی؟ [بند ۶]

[ای «اهورا»!]

از تو می‌پرسم، به من برگو؛ چه کس «شهریور» و «سپندارمذ» ارجمند را بیافرید؟ چه کس با فرزانتگی پدر را دوستار پسر کرد؟
ای «مزدا»!

من بر آنم که تو و «سپند مینو»ی پاکت را آفریدگار همهٔ اینها بشناسم. [بند ۷]

[ای «اهورا»!]

از تو می‌پرسم، به من برگو؛ چگونه روان من به بخشایش شادی‌انگیز خواهد پیوست؟ (من) آموزش تو را به یاد خواهم سپرد و آیین زندگی را که از «اردیبهشت» و «بهمن» می‌پرسم به درستی درخواهم یافت. [بند ۸ ای «اهورا»!]

از تو می‌پرسم، به من برگو؛ آیا من که دین مردم نیک‌اندیش را از آرایش گناه می‌پردازم و آنان را به راستی رهنمون هستم، خواهم توانست از سوی خداوندگار کشور (مینوی) مردم را به آن سزائی که کسی چون تو ای «مزدا» با «اردیبهشت» و «بهمن» در آن غنوده است نوید دهم؟ [بند ۹]

[ای «اهورا»!]

از تو می‌پرسم، به من برگو؛ آیا (مردم) بدرستی با گفتار و کردار به دین من، دین با راستی پیوسته من که به جهانیان فزونی بخشد، خواهند نگرست یا به امید بخشایشهای تو؟ [بند ۱۰]

همینطور سؤال و پرسش ادامه می‌یابد تا سرانجام به بند ۱۹ و ۲۰ می‌رسد.

[ای «اهورا»!]

از تو می‌پرسم، به من برگو؛ آن کس که مزدی را نوید دهد و آن را ارزانی ندارد، سزای او (در این جهان) چیست؟

از سزائی که چنین کسی را در جهان مینوی خواهد بود آگاهم. [بند ۱۹]

[آیا هرگز دیوها، خداوندگاران خوبی بوده‌اند؟ آنان می‌بینند که چگونه «کرپن»^۱ و «اوسیج»^۲ و «کوی»^۳ چارپایان را برایشان به خون

۱- کرپن (Karapan)؛ گروهی از پیشوایان دیوپرستان (کافران)

۲- اوسیج (Usij)؛ از پیشوایان دیوپرستان

۳- کوی (Kavi) به معنی خدیو و سردار و فرمانده است. در اینجا به سران و بزرگان آریائی‌ان که طرفدار دیوپرستی بودند، خوانده می‌شود.

می‌کشند. اینان چارپایان را از روی آیین راستین برای گشایش بخشیدن به کشت و ورز نمی‌پرورند. [بند ۲۰

زرتشت در آغاز شروع به تبلیغ آیین «توحیدی و یکتا-پرستی» می‌کند. و همچنین از مردم می‌خواهد، پیامبری او، که باعث نیکبختی می‌شود، بپذیرند، و او جز خیر و صلاح و نشان دادن راه خوشبختی و رستگاری هدف دیگری ندارد.

[راستی و منش نیک و شهریاری کجاست؟ هان! مردم!

مرا بپذیرید و آیین بزرگ مرا دریابید، تا راستی و منش نیک و شهریاری به شما روی آورد. ای «اهورا»!

اکنون برای پاسداری خواست تو برپای ایستاده‌ام. [سرود ۲۹ بند ۱۱

او که خویشتن را تسلیم اهورامزدا کرده و خود را مکلف می‌داند، تا رسالت خود را بر همه روشن سازد، و راهنمایی انسانها را مهمترین وظیفه خود می‌داند. اما از همان آغاز کار، با مشکلات و موانع بسیاری روبرو می‌شود. و دشمنان زیادی از گروهها و دسته‌های مختلف سد راهش می‌شوند و کار تبلیغ رسالتش با بغرنجی همراه می‌گردد.

[ای «مزدا»! بیا، منش نیک و بخشایش پایدار راستی از گفتار خویش به «زرتشت» ارزانی دار. ای «اهورا»! پناه و یاور نیرومند و زبردستی به ما بخش، تا در ستیزه با دشمن چیره شویم. [سرود ۲۸ بند ۶

فصل نوزدهم از کتاب و ندیداد، درباره منازعه زرتشت با اهریمن و دیوان و دروغ‌پرستان است. در «گاثاها» نیز کم و بیش این منازعه و درگیری آمده است، که اهریمن و دیوان درصدد برمی‌آیند، تا زرتشت را که پیام‌آور نیکی و راستی است، از میان بردارند. دیو دروج را مأمور از بین

بردن این پیامبر می‌کنند. اما زرتشت در برابر او پایداری می‌کند و می‌گوید، من آیین راستی و پیروزی را تبلیغ می‌کنم، و مبشر دوستی و راستی و درستی هستم. چون دیو دروغ کاری از پیش نمی‌برد. پس اهریمنان و دیوان بیشتری گرد می‌آیند، تا او را بفریبند، و به او وعده‌های فریبنده بسیاری می‌دهند.

اما زرتشت می‌گوید: تا واپسین نفس به تبلیغ آیین راستین می‌پردازم، و با بدی و شر نیز مبارزه خواهم کرد. اهریمن از او می‌پرسد: سلاح‌ها و جنگ‌ابزارهای تو در برابر ما چیست؟!

زرتشت پاسخ می‌دهد: چه جنگ‌ابزاری، جز نیکی و راستی و آیین «مزدائی» وجود دارد. با این سلاح‌هاست که زشتی، بدی، ویرانی و دیوان را نابود خواهم ساخت. آنگاه زرتشت از «اهورامزدا» یاری می‌طلبد و راه می‌جوید. سپس از خویشان خود شروع می‌کند.

[ای «هچتسیان»؟! ای «سپیتمانیان»!]

به شما می‌گویم، که دانا را از نادان بازشناسید!..... ۶

از این کردار است که شما راستی را به خود ارزانی دارید، آن‌چنان

که در نخستین آیین «اهورا» ست. [سرود ۴۶ بند ۱۵]

زرتشت در کنار یاران اندک خود و در کنار آتش، با

۴- Hactasp ؛ نام چهارمین نیای «زرتشت» بوده و ظاهراً هچتسیان بستگان وی بوده‌اند.

۵- Sapitamân ؛ نام نهمین نیای «زرتشت» بوده و سپیتمانیان یا اسپیتمانیان خویشان و کسان وی بوده‌اند.

۶- بخشی از سرود افتاده است.

دلی سرشار از امید چنین می گوید:

[ای «مزدا»!]

تو را (در جهان مینوی) توانا و پاک شناختم. آنگاه که پاداش (و پادافره) به دست می گیری و به پیرو راستی و پیرو دروغ می دهی، از گرمای «آذر» تو، که نیرویش از راستی است، نیروی منش نیک به من روی خواهد نمود. [سرود ۴۳ بند ۴]

و او برای «مزدا» هدیه و پیشکش نیز به ارمغان دارد. حال ببینیم، که به بارگاه هستی چه هدیه می کند.

[«زرتشت» زندگی و اندیشه و گفتار و کردار نیک و برگزیده خود و فرمانبری و توانائی دین راستین را به بارگاه «مزدا» پیشکش می کند.]
سرود ۳۳ بند ۱۴

جهان عرصه و میدان نبرد نیکی با بدیهاست. و سر-انجام در این ستیزه و پیکار پیروزی از آن خوبیه‌ها و نیکی‌ها خواهد بود.

حال با دلگرمی تمام و با نیروئی تازه، هدایت مردمان را به عهده می گیرد، تا بتواند تحول مذهبی و معنوی، همراه با فضائل اخلاقی ستوده را در میان قوم ایجاد نماید، و آنها را از بی توجهی و تقلید کورکورانه که بازدارنده پیشرفت مادی و معنوی است، نجات دهد. و بر قلمرو نیروی نیکی‌ها و خوبیه‌ها، قدرتی تازه بخشد، و مبارزه را هرچه زودتر به نفع خوبیه‌ها و به ضرر بدیه‌ها به پایان برساند. پس قوانین وضع می کند و می گوید: آیین من بر سه اصل، «اندیشه نیک»، «گفتار نیک»، «کردار نیک» استوار است. این سه

اصل را شعار خود سازید..... [هومت^۷، هوخت^۸، هورشت^۹]
 دومین قانون راستی [اش - اشا]^{۱۰} است. اگر می‌خواهید،
 بر قلمرو نیروهای نیکی وسعت داده و به آن توان بخشید،
 باید از «اشا» پیروی کنید. بوسیله «اشا» نظام جهانی و
 آیین خوب بر مدار خود می‌چرخد، و به آفرینش سر و
 سامان می‌دهد. حتی شب و روز، شام و نهار، پائیز و
 زمستان، بهار و تابستان بر این نظام قرار دارند. براساس
 قانون «اشا»ست، که عبادت مطابق آیین برگزار می‌شود. و
 اهورامزدا پرستندگان را مطابق با نظر «اشا» پاداش
 می‌دهد.....

در آیین من، راستی هسته هر چیز است. و راستی برای
 همه، هرکس، و هر اجتماع باید بر نظام راستی برپا
 باشد. و در اجتماع راستی برای کسی استثناء نیست. باید
 همه درکار خود راست باشند. باید در هر خانه و هر ده،
 هر شهر و هر کشور، راستی روا باشد. راستی فقط
 راستی، جز آن هر باشد، دروغ است.

راستی سودمند، و دروغ آزار می‌رساند. پس هر کسی
 از ما از روی راستی رفتار کند، راستکار می‌باشد. و هر
 کسی که بجای آبادی جهان، دنبال بربادی آن رود، دروغکار

۷- Humata اندیشه نیک

۸- Hukhta گفتار نیک

۹- Hvarshta کردار نیک

۱۰- «اشا» یا «اش» یا «اشی»، ashi : فرشته توانگری و پاداش است.
 اشی در دنیای محسوس مراسم عبادت را زیر نظر دارد و همچنین در این
 دنیا به‌طور مادی بصورت نوع آتش حضور پیدا می‌کند.

و زیانمند است. بوسیله راستی و درستی به آرامش، و از آرامش که خود از قانونهای ازلی است، به تندرستی می-رسیم، و از تندرستی، توانائی و خردمندی زائیده می‌شود. و از اینها به سوی رسائی و کمال پیش می‌رویم. رسائی و کمال، يك روی و سوی دیگر جاودانی و ابدیت است. همچنین در قسمت «گاثاها» می‌بینیم که بیشترین تأکید بر روی رستگاری انسانها شده است. رستگاری که در پیروی از «اشا» و پاکی برونی و اندیشه، گفتار و کردار نيك امکان‌پذیر است.

رستگار، در جهان دیگر نیز به فروغ بی‌پایان مینوی پیوند خواهد خورد. همچنین کسی که به گوه‌ر راستی و نیکی گرایش پیدا کند، فرشتگان یا «امشاسپندان»^{۱۱} او را

۱۱- در قسمت «گاثاها» که جزء گاهان آن را می‌دانند، از شش موجود نام برده می‌شود که از جاودانان مقدس یا «امشاسپندان» و یا عبارتی فرشتگان اهورامزدا هستند و هرکدام از این شش تن، نمایند و حافظ و امانت‌دار موجودات خوب و خیر و نیکی جهان مادی و معنوی و واسطه‌ای میان عالم مادی و معنوی بشمار می‌روند. این شش امشاسپند، عبارتند از: ۱- «وهومنه» (بهمن) vohumanah، نماینده اندیشه نيك و خرد و دانائی، «اهورامزدا» است و عهده‌دار آموختن گفتار نيك به انسان می‌باشد. در برابر قانون دنیای محسوس که «اشا» نمایشگر آن است، «وهومنه» واسطه‌ای میان دو جهان می‌باشد.

۲- «سپنتا آرمئیتی» (سپندارمذ = اسفند) Spanta Armaiti نماینده «پارسائی مقدس» است. این فرشته در جهان مینوی، نماینده و دوستدار بردباری و فروتنی و فرمانبرداری و اطاعت است. و در جهان خاکی نگهبان زمین و خرمی و آبادانی می‌باشد.

۳- «خشرویه» (شهریور) Xshaeravarga، نماینده شهریار و توانائی «مژده» در جهان مینوی و یا پادشاهی مورد میل و آرزو است. و

در راه برانداختن دروغ پرستان یاری خواهد کرد.

[کسی که به گوه‌ر راستی و نیکی بگرود «شهریور»، «بهمن»، «اردیبهشت» و «سپندارمذ» او را یاری و استواری دهند و در کوشش در راه راستی و برانداختن دروغ، پشت و پناه وی باشند، چنان که در روز پسین از آزمایش «آهن» ۱۲ سرافراز برآید و در برابر دروغ پرستان، نخستین کسی باشد که به سوی بهشت جاودان گام بردارد.] سرود ۳۰ بند ۷

در گفتار و اندیشه زرتشت هرگز ثنویت و یا فاعل شری (اهریمن) در برابر اهورامزدا قرار ندارد. هرچه هست، اوست (اهورامزدا) اول و آخرش نیز یکی است. تنها اوست که «قدیم» است، باقی «حادث» هستند.

[..... ای «اهورا»! تو در پایان زندگی نیز چنانی که در آغاز آفرینش بودی.] سرود ۳۱ بند ۷

زشتیمهای جهان و نیروهای شر (انگړه مینو در پهلوی اهرمن یا اناک مینوک) هیچگاه رقیب او بشمار نمی‌رود،

تحقق آرمان آن، هدف یزش است، که به جای آورده می‌شود. و در جهان مادی پاسدار فلز و بویژه فلز سلاح و دستگیری و فریادرسی بینوایان بر روی زمین به عهده اوست.

۴- «اشه و هیش» (اردیبهشت) یا ارتوهشت Artavahisht * Asha-Vahishta نماینده راستی و پاکی اهورامزدا در جهان و نگهبانی آتش در روی زمین، بر عهده اوست.

۵- «هوروات» (خرداد) Haurvatat

۶- «امرات» (مرداد) Amartat، این دو امشاسپند، کاملاً به هم وابسته‌اند. و غالباً باهم ظاهر می‌شوند. در جهان مینوی نماینده تندرستی و بی‌مرگی هستند. و در جهان مادی نماینده آب و گیاه می‌باشند.

۱۲- آزمایش آهن و آذرفروزان، آزمایشی است، که در روز رستاخیز برای بازشناختن مزدپرست از دیوپرست (کافر) صورت می‌گیرد.

بلکه خرد گمراه و خبث در برابر سپنتامینو (پهلوی، سپنتاک مینوک) یکی از ظریف‌ترین نکته‌هایی است، که نشانگر یکتائی و توحیدی اهورامزدا است.

[در آغاز، دو گوهر همزاد در اندیشه و گفتار و کردار نیک و بد پدیدار شدند. در این میان، نیک‌اندیشان گوهر راستین را برگزیدند، و بدانندیشان گوهر دروغین را. چون این دو گوهر به هم رسیدند، از گوهر نخستین، کاخ پرشکوه هستی برافراشته شد و از دومین، سرای تیره نیستی بنیان گرفت. در پایان روزگار نیز دوستان راستی و نیکی در بارگاه مینوی از بخشایش و فروغ «اهورا» کامیاب خواهند شد و پیروان دروغ و بدی، در دوزخ سیاه و تیرگی اهریمنی فرو خواهند افتاد.] سرود ۳۰ بند ۳ و ۴

پدیدار شدن، که حادث بودن دو گوهر (راستین و دروغین) را نیز می‌رساند، این نشانه آن است که انسان در عین حال که مخلوق می‌باشد، می‌تواند خالق و فاعل نیز باشد. اما از آنجائی که علم و آگاهی او نسبت به طبیعت ناشناخته نسبی بوده است، همین امر سبب می‌شود که خوبی‌ها را به بدیها تبدیل نماید. (در جهان طبیعت چیزی که فی‌نفسه دارنده شر و بدی باشد وجود ندارد.) و از این‌رو می‌تواند سازنده اهریمن درونی و بیرونی (داخلی و خارجی) نیز باشد، و در آن صورت انسانی عصیانگر، نافرمان، شکننده و نقض‌کننده پیمان و عهد اهورائی می‌شود، و در دوزخ عذاب و سیاه تیرگی این جهان و آخرت که خود با دست خود فراهم آورده فرو خواهد رفت. اما اگر با اندیشه پویا، به‌راز هستی پی ببرد، و در ساختن و پیشرفت و تکامل خود و آنچه در اطرافش می‌گذرد، کمک کند، در

آن صورت نیروی نیکی و خوبی در تمام وجودش گسترش می‌یابد، و او خود به خود در بارگاه مینوی به اهورامزدا می‌پیوندد، و در فروغ بی‌پایان او محو می‌شود. از همین روست، با آنکه زرتشت قوانین خود را ابلاغ می‌کند، و رهنمودهای خود را بیان می‌دارد، اما در راه پذیرش گفتار و پیامش هیچ اجبار و جبری در کار نیست. و هر کسی که راه درست و راستی را انتخاب کند، زندگی را خوب و زیبا و اگر طریق بدی و پلیدی را برگزیند، زندگی را تباه و ویران کرده است. و کسانی که به مردم زیان می‌رسانند، باید بدانند که زیانها روزی به خودشان بازمی‌گردد، و از آن گریزی نیست.

نیکی و بدی همچون تخمی است که بر زمین پاشیده می‌شود. اگر تخم خوب کاشتید، مزدی نیکو، و اگر تخم بد بکارید، در پایان کار، بهره‌تان جز دریغ و افسوس نخواهد بود.

[همه زندگان و همه آنان که بودند و خواهند بود، از پاداش و پادافره که در دست اوست، خواهند دانست، که در جاودانگی روان، پیرو راستی همیشه کامروا (و شادمان) و (روان) دروغ‌پرست (پیوسته) در رنج خواهد بود. این را «مزدا اهورا» از کشور مینوی خویش بیافریند.]
سرود ۴۵ بند ۷

رحمت الهی برای همه یکسان گسترش دارد. اما عده‌ای از انسانها، کور و ناآگاه هستند و بجای اصلاح خود به فساد کشیده می‌شوند، و سرانجام قوم یا اجتماعی را تباه می‌کنند. وقتی نعمتهای الهی بوسیله برگزیدگان خدا به انسانها ابلاغ می‌شود، و نویدها و پاداشها برای وفاکنندگان

به پیمان نیز صادر می‌شود. اما همیشه کسانی هستند، که اندر زها و هشدارها را نقض می‌کنند، و فرامین الهی را نادیده می‌گیرند، ولیکن سرانجام هرکسی پاداش کارهای نیک و پادافره (کیفر) کردار زشت خود را در هر دو جهان خواهند دید.

[پیش از فرا رسیدن روز رستاخیز آنچه را بهتر است، با گوشه‌های خویش بشنوید، و دوگانگی میان دو آیین (آیین «مзда» و کیش «اهریمن») را با منش روشن، بازشناسید، و دریابید، که سرانجام گردش روزگار به سود ما پایان خواهد پذیرفت.] سرود ۳۰ بند ۲

اما بسیاری از افراد قوم زرتشت، در غرور و غفلت بسر می‌بردند و دست از لجاجت بر نمی‌داشتند. و بیشتر افراد پیرو آیین باطل را، بزرگان قوم (کوی‌ها) و پیشوایان مذهبی («کرپن» و «اوسیج‌ها») و گروهی از افراد عادی تشکیل می‌دادند، که بر اثر کوردلی و تقلید کورکورانه، به سخنان زرتشت که جاذبه‌ای راستین و جانی تازه داشت گوش فرا نمی‌دادند و از دعوت به سوی هدایت، سرپیچی می‌کردند.

[ای «اهورا»!]

به (گفتار) آن کسی باید گوش فراداد، که به راستی اندیشیده است، بدان خردمندی که درمان‌بخش زندگی است، بدان کسی که تواند در برابر آذرفروzan بدانسان که باید، سخن راست و استوار بر زبان راند.

ای «مзда»!

پاداش و پادافره مزدپرستان و دیوپرستان را به هنگام بخش کن!]

سرود ۳۱ بند ۱۹

باز همچنان دیوپرستان گفته‌های او را تکذیب می‌کنند،

و از او می‌خواهند، دست از تبلیغ توحیدی و پیروی از راستی بردارد.

اما زرتشت از قوانین و سنتهای غلط و تحمیلی که در میان افراد قوم نهفته است، بخوبی آگاهست، و به‌گمراهی اطرافیان‌ش ایمان دارد.

[ای «مزدا اهورا»!

در آن هنگام که «بهمن» به‌سوی من آمد، و از من پرسید؛ «کیستی، و به کدام کس بازبسته‌ای، و در روز بازپسین با کدامین نشان، خود و زندگی خود را خواهی شناساند؟»

ترا پاک شناختم. آنگاه بدو گفتم؛ «منم» «زرتشت» که دشمن دروغ پرست و پناه نیرومند راستی خواهم بود، تا روز رستاخیز کشور دلخواه جاودانی از آن من گردد.»

ای «مزدا»!

تا هنگامی که می‌ستایم و می‌سرایم (همچنان دشمن دروغ و یاور راستیم.) [سرود ۴۳، بند ۷ و ۸

در سرتاسر سخنان و پیامهای زرتشت نه تنها یکتائی «اهورامزدا» و رستگاری انسانها در پیروی از «اشا» و پاکی اندیشه و گفتار و کردار، و جاودانی روان و پاداش و کیفر در هر دو جهان و اعتقاد به روز رستاخیز و در عین حال آزادی‌گزینش راه نیک از راه بد را می‌بینیم، بلکه اگر خوب و با دقت به گفتارش بنگریم و بیاندیشیم، خواهیم دریافت که دستورات و پیامش، نقش مهمی در تشویش و پرورش اصول اخلاقی و تغییر خوی و عادات و رفتار و کردار ناپسند افراد دارد. و از کلیه انسانها می‌خواهد، صفات نیکو را در فکر و روح و حتی جسم خود جای دهند،

و به پرورش و رشد عقل و هوش خود بکوشند، و با عقلی سالم و هوشی سرشار، نه فریب بخورند و نه بفریبند. زرتشت سخت پلیدی را محکوم می‌کند، و کسانی را که با مستی مردم را می‌فریبند و فریب‌خورده می‌شوند به باد انتقاد می‌گیرد.

[ای «مзда»!]

کی مردم پیام (مرا) خواهند شناخت؛ کی پلیدی این «می» ۱۳ = (مرگ‌زدای «هوم») را که «کرپن‌ها» از روی کین و آهنگ بد، شهریاران و سروران سرزمین‌ها را بدان می‌فریبند خواهی برانداخت؟]

سرود ۴۸ بند ۱۰

مسئله مهم دیگری که در عصر زرتشت وجود داشت، نوع مالکیت و شیوه اقتصاد و کسب معیشت بود. که آن را می‌توان به دو نوع اقتصاد، کشاورزی و دیگر دامپروری (بصورت ابتدائی) تقسیم کرد. و اغلب کشاورزان نیز کم و بیش به تربیت ستوران می‌پرداختند. اما معیشت نوع سومی نیز وجود داشت، که عده‌ای از راه شکار و بیابانگردی و غارت و چپاول به اموال مردم زندگی خود را می‌گذراندند. این عده که اغلب مانع‌کار و پیشرفت دو گروه (کشاورزان

۱۳- «می» که به هوم (مرگ‌زدای) نیز معروف است، نام نوشابه‌ئی می‌باشد که از گیاهی به همین نام گرفته شده است، و در جشن‌ها و نیایش‌ها آن را می‌نوشیده‌اند، و «مرگ‌زدای» صفت آن است. و هوم را نیز بسان ایزدان و فرشتگان به یاری می‌خوانده‌اند. زرتشت این نوشابه را به‌زشتی یاد می‌کند و آن را نکوهش می‌نمایند. اما در «یسنا»، هات ۹ (نه) خواهیم دید که هوم ستایش می‌شود. و این دگرگونی بخاطر نفوذ آداب و رسوم دیرین آریایی‌هاست، که در آئین زرتشت در زمانی دیگر و پس از زرتشت صورت گرفته است.

و دامپرووران) بودند. و برخورد و جنگ بین این گروه‌ها (بیابانگردها و تقریباً یکجانشین‌ها) اغلب باعث ضعف افراد قبایل می‌شدند و از پیشرفت و توسعه می‌کاست، و رکود و خمودگی و دلهره را به همراه داشت.

[ای «مزدا اهورا»]

آنگاه که به چارپایان آزادانه راه دادی تا به کشاورز گرایند، یا به چادرنشینان پیوندند، «سپندارمذ» و خرد مینوی پدید آورنده چارپایان از آن تو بود. پس (چارپایان) از آن میان، کشاورز گله‌پرور، آن پاسبان منش نیک، را خدایگان خویش دانستند.

ای «مزدا»!

چادرنشین بیابان‌گرد (که به کشاورزی نپردازد) هرچند بکوشد، از پیام نیک (تو) بهره نیابد.

سرود ۳۱، بند ۹ و ۱۰

زرتشت در همه‌جا، مبلغ کشاورزی و دامپروری است. انسان باید از راه راست و صحیح، زندگی خود را بچرخاند، و با سعی و کوشش تخم آبادانی را بپاشد.

[آری، ای «مزدا»!]

این پاداش آرزو شده را از کنش و منش نیک در زندگی جهانی به آنان که برزیگرند و گله و رمه خوب پرورند، ارزانی خواهی داشت. چه این در آیین تست. ای «اهورا»!، آن آیین بخردی، که از راستی گشایش دهنده برزیگران (و شبانان) است. [سرود ۳۴، بند ۱۴]

شیوه اقتصادی که زرتشت آن را پذیرفته و مبلغ آن است، رفتار و اخلاقی درست و دوری از ستم و خشم را نیز برای حیوانات در نظر گرفته است. چرا که نعمت‌های ایزدی را باید از راه درست و بدون آسیب و گزند استفاده کرد.

و آفریدگار، چارپایان را برای شبانان و برزیگران آفرید، تا روزیشان فراخ و زندگیشان خوش باشد. پس چرا باید سلاح برداشت و حیوانات مفید را نابود کرد.

[«گوشورون» ۱۴ به بارگاه آفریدگار روی آورد و خروش برداشت و بنالید که؛ «مرا به چه کار آفریدید؟ کیست آن کس که مرا پدید آورد؟ خشم و ستم و سنگدلی و گستاخی و زور مرا به ستوه آورد؛ ای آفریدگار! مرا جز تو نگاهبان دیگری نیست، اینک بهروزی و شادگامی برزیگران را به من ارزانی دار!»]

آنگاه، آفریدگار چارپایان از «اردیبهشت» پرسید؛ «کدامین کس را می‌شناسی که بتواند برای چارپایان چراگاه و کشتزاری سزاوار پدید آورد و از آنان پاسداری کند؟ چه کسی را برای نگاهبانی چارپایان برمی‌گزینی که بتواند دروغ و خشم را بازدارد؟»

«اردیبهشت» به آفریدگار پاسخ داد:

در جهان برای چارپایان نگاهبان بی‌آزار و آیین‌شناسی نیست! مردمان نمی‌توانند دریابند که (باید) با زیردستان رفتاری بسزا کنند. در میان مردمان، نیرومندتر از همه آن است که مرا بخواند و من به‌یاری او بشتابم.....] [سرود ۲۹، بند ۱ تا ۳]

زرتشت که پیامبری است، جدی و در عین حال فردی منطقی، و مبعوث شده از جانب پروردگار یکتا (اهورا-مزدا)، که برای رستگاری بشر و ساختن جامعه‌ای نو براساس راستی و عدالت و آزادگی و نجات بشر از دست جهل، تلاش فراوانی می‌کند.

اما همیشه در برابر پیامبران حقیقی، آموزگارانی

۱۴- روان چارپایان، یا فرشته‌ئی که نگهبانی چارپایان سودمند با او می‌باشد.

دروغین و مروجین تزویسر، وجود داشته‌اند، که به اصلاح گفتار و نفوذ مذهبی در برابر راستگفتاران و ایجادکنندگان نظم و عدالت و اصلاح‌کنندگان اخلاق و آزادی به پای خاستند، و به تیرگی دامن زده‌اند.

[آموزگار بد، گفتار را تباه می‌کند و با بدآموزی خویش، خرد زندگی را از این که با منش نیک توانگر گردد و ارج و شکوه یابد، باز می‌دارد.

ای «مزدا»! ای «اردیبهشت»!

بدین سخنان که از دل و جانم برمی‌آید به نزد شما گله‌گزارم. اوست (آموزگار بد) که گفتار را تباه کند، که از چارپا و خورشید به‌زشتی یاد کند (چنان که با دو دیده توان دیدن) که بخرد و دانا را پیرو دروغ شمارد، که زمین کشت شده را بسان بیابان کند، که بر روی پیرو راستی تبریزین کشد. دروغ‌پرستانند که زندگی را تباه کنند (و) بسی اندیشند تا کدبانوان و کدخدایان را از رسیدن به بخشایش ایزدی بازدارند. ای «مزدا»!

آنان پیروان راستی را از بهترین منش روگردان سازند.

سرود ۳۲، بند ۹ تا ۱۱

و سرانجام آزار و اذیت بی‌خبران و کوردلان به‌جائی می‌رسد، که به ناگزیر، ترک قوم خویش کند. و مهاجرت به‌دیار دیگر نماید.

[به کدامین مرز و بوم روی آورم؟ به کجا، به کدام سرزمین بروم؟ سپاهیان و پیشوایان از من دوری گزینند و برزیگران مایه خشنودی من نگردند. فرمانروایان دروغ‌پرست کشور (با من ستیزه ورزند). ای «مزدا اهورا»!

برگو، چگونه تو را خشنود توانم ساخت؟] سرود ۴۶ بند ۱

آیا این پیامبر رنج‌دیده و نگران توانست با برپایی

آئین راستین «اهورامزدائی» جامعه‌ای ایده‌آل بسازد... اما این حقیقتی انکارناپذیر است که، این آئین هرگز بعد از او نتوانست از بین برود، اما به مرور زمان انحرافات و آلودگی‌هایی بدان افزوده گشت، تا جائی که حتی اوستایی که امروزه در دست ماست، بیشتر از لحاظ پایه ادبی و میراث فرهنگی گذشته قابل شناخت و مقیاس است. اما همین بس که پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) درباره این دین و پیروانش می‌گوید: «ان الذین امنوا والذین هادوا و الصابئین و النصاری و المجوس، والذین اشركوا ان الله يفصل بينهم يوم القيامة» آیه ۱۷ سوره حج همانا کسانی که به پیامبر ایمان آوردند و آنهایی که صابئین، نصاری و مجوس هستند، و کسانی که مشرک شده‌اند، خداوند روز قیامت آنها را از هم جدا می‌کند.

قسمت دوم

نقش دین زرتشت
در جامعه ساسانیان

بخش (۱)

دین زرتشت در شکل‌گیری سلسله ساسانیان

مهمترین و بهترین منابع و مدارک برای شناخت چگونگی حکومت، فرهنگ و تمدن و همچنین نقش دین زرتشت در جامعه ساسانیان، مطالعات و کاوشهای باستان‌شناسی و تحقیق روی نقوش برجسته، سکه‌ها، کتیبه‌ها و آثار ابنیه‌های برجای مانده است.

پیروزی «اردشیر» بر «اردوان پنجم» (آخرین پادشاه سلسله اشکانی) و مراسم تاجگذاری او در نقش بر جای مانده در تنکاب فیروزآباد را می‌توان مشاهده نمود.

در میان این نقوش قدیمیترین و مهمترین آن، سنگ‌نگاره‌ای است که پیروزی اردشیر را نشان می‌دهد. طول آن بیست متر است و اردشیر در این نقش سوار بر اسب، اردوان را از اسب به‌زیر انداخته و با ضربه نیزه‌ای او را سرنگون می‌سازد، در قسمت میانی این نگاره، ولیعهد (شاپور اول) را می‌بینیم، که وزیر اشکانی بنام «داربندان» را به خاک می‌غلتاند، و در سمت چپ، يك اسب سوار ساسانی،

يك نفر از پارتیان را خفه می‌کند.
 نقوش دیگر که تقریباً دو کیلومتر با نقش چیرگی اردشیر
 بر اردوان فاصله دارد، مراسم تاجگذاری او را نشان می-
 دهد. اردشیر فره و نشانه شاهی را از دست «اهورامزدا»
 دریافت می‌کند و در عقب پادشاه يك خدمتگزار با بادبزی
 که آن را فراز سر شاه گرفته و در پشت سر او سه نفر دیده
 می‌شوند که نخستین ایشان شاپور، پسر و جانشین اردشیر
 اول است. بین خدا و شاه يك آتشدان قرار دارد و روی آن
 به خط پهلوی ساسانی کتیبه‌ای حك شده است.

نقش برجسته‌های دیگر اردشیر را می‌توان در «نقش
 رجب» و «نقش رستم» نیز مشاهده نمود که از لحاظ تاریخی
 اسناد و مدارک با ارزش هستند.

در دامنه «کوه رحمت» در محل معروف به «نقش رجب»
 در فاصله يك و نیم کیلومتری جنوب «استخر» تاجگذاری
 اردشیر اول را نشان می‌دهد، «دروسط نقش، شاهنشاه از
 دست اهورامزدا، تاجی را که به صورت حلقه‌ای است و از
 يك سوی آن نوارهایی آویزان می‌باشد می‌گیرد و در عقب
 این منظره يك پیشخدمت دیده می‌شود با بادبزی در دست
 و در سمت راست ملکه و يك ندیمه را می‌توان دید و در
 میان شاه و خدا کودکی وجود دارد.» در چند کیلومتری از
 «نقش رجب»، «نقش رستم» قرار دارد. نقوش زیادی از
 زمان هخامنشیان و ساسانیان در این مکان باقی مانده است.
 اما آنچه در اینجا مورد نظر است نقش برجسته اردشیر
 اول می‌باشد که موضوع آن، تاجگذاری اردشیر است. این
 بار «شاه در سمت چپ قرار گرفته که از دست اهورامزدا

نشانه پادشاهی را می‌گیرد، این نشانه عبارت است از؛ حلقه‌ای که نوارهایی از اطراف آن آویزان می‌باشد شاه و اهورامزدا هر دو سوار بر اسب هستند و زیر پای اسب‌هایشان، دشمنان لگدکوب می‌شوند و پشت سر پادشاه خدمتگزاری با بادبزی در دست دیده می‌شود. روی سینه اسب اردشیر کتیبه‌ای به زبان پارسیک و پهلوانیک و یونانی و همچنین بر روی شانه اسب اهورامزدا نوشته‌ای به خط آرامی حک شده است. «براستی اردشیر کیست؟ چگونه توانسته است بر اردوان پنجم پادشاه اشکانیان چیره شود، حکومتی را بنیان گذارد، و کشور و قلمروش را گسترش دهد و زنده‌کننده عظمت و تاریخ سلسله هخامنشیان باشد، همچنین ایران را زیر چتر یک مرکزیت واحد درآورد. چگونگی تاریخ تأسیس سلسله ساسانیان سرشار از اسطوره‌ها و افسانه‌ها است. شاید مقام و موقعیت اردشیر و زنجیره وابستگی او به خاندانی بزرگ و اصیل و مذهبی در تحقق بخشیدن هرچه بیشتر به این اسطوره‌ها کمک بسیاری کرده باشد، اما آنچه امروزه از بررسی و کاوشهای باستان‌شناسان و متون تاریخی می‌توان دریافت؛ چنین است که، نیای اردشیر «ساسان» مؤبد بزرگ معبد «آناهیتا» در استخر بود. و شاید قبل از او نیز نیاکانش همواره این سرپرستی را بر عهده داشته‌اند. «استخر» که در مسیر جاده پاسارگاد به تخت‌جمشید در فاصله ۶۵ کیلومتری جنوب پاسارگاد و ۵ کیلومتری تخت‌جمشید هنوز ویرانه‌هایش باقی مانده است، نمونه‌ای از عظمت سرزمین پارس، در زمان هخامنشیان به‌شمار می‌رود و سرزمین پارس که

مرکز آن «تخت جمشید» بود، در عصر هخامنشیان اهمیت خاصی داشت، چرا که پایگاه اصلی و بزرگ «مغان» در این منطقه قرار داشته است. همزمان با حمله اسکندر و با آتش کشیدن تخت جمشید، مغان در شمال تخت جمشید، در شهر استخر گرد آمدند و در اینجا ایالت کوچک و نیمه مستقلی را بنیان نهادند و حکمرانی این قسمت را نیز به دست گرفتند و کم کم با کسب نفوذ و قدرت و به خصوص با تجمع ایرانیانی که هنوز یاد و خاطرات گذشته را در دل‌هایشان زنده نگاه داشته بودند، توانستند حکومتی که بر مبنای مذهب استوار بود، بوجود آورند و حتی بنام خود نیز سکه زدند، و خود را «فراتاراکا»^۱ می نامیدند، که این عنوان را برخی از پژوهندگان تاریخ و زبان‌شناسان زبان‌های ایرانی به معنی «فرمانروا» یا «والی» ذکر کرده‌اند. اما عده‌ای نیز آن را به معنی «نگاهبان آتش» می دانند. ولی آنچه مسلم است، در اواخر دوران حکومت اشکانیان، خود را «ملك» نیز می نامیدند.

بر سکه‌های اینان نقوش فرمانروا با لباس روحانی در برابر آتشدان و گاه شخصی بر تخت نشسته و در حال نگاه کردن به يك پرچم دیده می‌شود. این گونه نقوش در زمان‌های بعد نیز تفاوت چندانی نکرد فقط در قرن اول ق.م و آغاز قرن سوم بعد از میلاد، شاه را نشان می‌دهد که دست راست خود را دراز کرده و در مقابلش هلالی و ستاره‌ای ترسیم شده است. همچنین در سکه نه تنها تصویر آتشدان وجود دارد، بلکه نقش «فروهر»^۲ با بال گسترده نیز در بالای همه

1— Frataraka

2— Fravahr, Farvahr

نقوش که نشانگر مقام روحانی و شاهی و یا به عبارتی سلطنت همراه با مذهب است دیده می‌شود.

«ساسان» جد اردشیر که در شهر استخر سمت ریاست معبد آناهیتا را به‌عهده داشت با زنی از خانواده والی استخر ازدواج کرده و جزو خانواده پادشاهی استخر می‌شود. بعد از وی پسرش «پاپک» جانشین او شد و از پسران پاپک یکی به نام اردشیر بود، که مقام ارشد نظامی «ارگبد» در شهر «دارا بگرد» را داشت و در سال ۲۱۲ م چند تن از ملوک پارس را مغلوب و هلاک می‌کند، و خود جانشین آنها می‌شود. بر این پاپک پدر اردشیر نیز بر کوچیمهر (شاه استخر) شورید و او را کشت و سلطنت را صاحب شد. وقتی پاپک وفات یافت، پسر بزرگترش شاهپور جانشین او می‌شود، اما خیلی زود میان دو برادر نزاع درمی‌گیرد و شاهپور به طور ناگهانی می‌میرد، و برادران دیگر تاج را به اردشیر تقدیم می‌کنند.

بلعمی درباره اردشیر می‌گوید: «چون از ملك اسکندر چهارصد سال بگذشت و بقول ترساآن^۳ پانصد و بیست [و سه] سال و بقول مغان دویست و شصت و شش سال، اردشیر پاپک بیرون آمد. به‌زمین پارس به‌شهر استخر و این اردشیر از فرزندان بهمن بن اسفندیار بود. و نسب وی اردشیر بن پاپک بن ساسان [بن ساسان] بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن مهراسب بود.»^۴

اردشیر نخست، مرکز حکومت خود را شهر «گور»

۳- ترساآن = ترسایان

۴- ابوعلی محمد بن محمد بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۸۷۴

(فیروزآباد کنونی) قرار می‌دهد. براساس آنچه امروزه از شهر گور باقی مانده است، می‌توان گفت این شهر مانند شهرهای زمان اشکانیان دارای دو حصار دایره‌شکل خشتی است. در میان شهر تختی ساخته شده و روی تخت ویرانه‌ی برجی دیده می‌شود و در کنار برج يك «منار» (تربال) یا آتشدان از سنگهای نتراشیده آهکی ساخته شده است، در طرفین این منار آثار پلکانی طاقدار دیده می‌شود که به صورت مارپیچ تا بالای برج ادامه می‌یابد و آتش در فضای باز روشن می‌کرده‌اند. در فاصله تقریبی صد متر در شمال شرقی منار، پرستشگاهی در روی تختگاه ساخته شده بود که امروزه آن را «تخت‌نشین» می‌نامند. این يك بنای چهار-طاقی است که درون آن آتش مقدس روشن می‌کردند که روی صفه‌ای برپا شده بود که فقط روحانیون حق نزدیک شدن به آنجا را داشتند. يك حوض بزرگ نیز به آن می‌پیوست. این شهر، یادگار حکومت اولیه اردشیر می‌باشد. اردشیر بعد از آنکه پادشاه پارس می‌گردد، به کرمان و اصفهان لشکر می‌کشد و پس از تصرف این دو شهرخوزستان را نیز به قلمرو خود ملحق می‌سازد. در همین زمان به ساختن «قلعه دختر» که يك دژ تدافعی بود در محل تنگاب فیروزآباد اقدام می‌کند. این قلعه از سه طرف دارای سراسیمبی تندی است که به دره تنگاب منتهی می‌شود. در رأس آن، «قلعه دختر» در سه طبقه بنا شده است که در انتها و در مرتفع‌ترین نقطه آن، ایوان گنبددار عظیمی برپا شده است؛ که دارای دو برج بزرگ می‌باشد و درون آن پله‌های مدوری وجود دارد که به قسمت بالا کشیده شده و به اطاقهای

بزرگ طاقدار که در دور صحن ایوان مرکزی بنا شده ختم می‌شود. در بالای این اطاقها، قلعه اصلی قرار داشت که عبارت از يك ایوان بزرگ با سقف هلالی شکل بود که در پشت آن نیز اطاق مربع‌گونه‌ای با گنبد عظیم، پوشش یافته و برجهای نیز به دیوار صاف و یکنواخت دژ که به صورت استوانه‌ای بود تنوعی چشمگیر می‌داد.

مصالح معماری از سنگهای بزرگ و طبیعی کوه و با ملاط گچ ساخته شده و با آهک و گچ نیز بندکشی کرده بودند. ظاهر بنا، خشن و از لحاظ معماری، نواقصی در آن به چشم می‌خورد و این نقصها حاکی از آن است که ساختن این دژ، عجولانه صورت گرفته و این شتابزدگی نشان می‌داد که اردشیر قصد جنگهای بزرگتری را دارد، و درواقع این دژ، علم طغیان اردشیر و نشانه خشم اردوان پنجم بود، و همینطور نیز شد. اردوان پنجم پادشاه اشکانیان با آگاه شدن از قصد اردشیر، برای سرکوبی او راهی جنگ می‌گردد. در همین زمان اردشیر نیز به سوی شمال رهسپار شده و جنگی سخت بین او و اردوان در دشت هرمزگان (هرمزگان) در سال ۲۲۴ م رخ می‌دهد و با آنکه اردوان پنجم از پشتیبانی رومیان، کوشانیان، سکائیان و حکومت ارمنستان برخوردار بود اما شکست خورد، و بدست اردشیر کشته می‌شود. اردشیر با پیروزی تمام وارد تیسفون شد، در حالی که قلمرو حکومتش از فرات تا مرو و از فرات تا سیستان گسترش یافته بود. او در سال ۲۲۶ م و به احتمال زیاد در معبد آناهیتا واقع در شهر استخر تاجگذاری می‌کند، و خود مستقیماً حلقه ایزدی را از دست «اهورامزدا»

می‌گیرد و از همان آغاز، سلطنت و حکومتش را با مذهب و روحانیت درمی‌آمیزد و حتی عنوان شاهی خود را نیز تغییر می‌دهد.

از سکه‌های مختلف اردشیر اول چنین دریافت می‌شود که عنوان شاهی اردشیر پیش از تاجگذاری و بعد از تاجگذاری باهم فرق دارند. عنوان سکه‌های بعد از تاجگذاری «خداایگان اردشیر شاه، فرزند خداایگان پاپک شاه» است، اما در سکه‌های قبل از مراسم تاجگذاری، این عنوان ضرب شده است «بغ‌مزدپرست - خداایگان اردشیر، شاهان شاه ایران که چهر از ایزدان دارد»

در پشت سکه‌ها نیز دگرگونیهائی دیده می‌شود، از جمله تصویر آتشدان با نوشته‌ی «آتش اردشیر» نقش شده است. مدارک مختلف نشان می‌دهد که در این دوره تحولی عمیق در سیاست و مذهب صورت گرفته است، که نه تنها باعث دگرگونی شاهی گردیده، بلکه امور مذهبی نیز مانند رشته‌ای به هم پیوسته در کنار امور سیاسی به چشم می‌آید. اردشیر به‌خوبی می‌دانست در جهت برانگیختن آگاهی قومی و نیرومند کردن آنها تنها سلاح کارساز، مذهب و ایدئولوژی خاصی است که بتواند وضع موجود را منعکس کرده و به آن حقانیت بخشد. همچنین ارزش و اهمیت عظیم دین را در تأمین سازگاری و همبستگی ملی دریافتی بود و بر مبنای همین شناخت، پرستش اهورامزدا و یگانه قرار دادن دین «مزدیسنا» را اساس کار خود ساخته و فره ایزدی را از دست اهورامزدا می‌گیرد و پیروزی خود را مشیت الهی می‌شمارد و در کتیبه‌ها خود را پرستنده مزدا و از نژاد

ایزدان، پسر پاپک خواند.

حتی در کتب زمان ساسانیان به‌خوبی می‌توان جنبه‌های اغراق‌آمیز به‌قدرت رسیدن اردشیر را دید، نمونه آن «کارنامه اردشیر پاپکان» است. قسمتی از نوشته‌های «کارنامه اردشیر پاپکان» که فردوسی آن را به‌نظم درآورده در اینجا می‌آوریم تا دلایل الهی جلوه‌دادن پادشاهی اردشیر در آن زمان، نمایان‌تر گردد.

پس از آنکه اردوان دانست، اردشیر با گلنار گریخته است، آنان را تعقیب می‌نماید و در راه به مردمی رسید و از آنان درباره آن دو سوار پرسش کرد. آنها به او پاسخ دادند، که دو سوار از اینجا گذشتند و به دم سواران یک میش کوهی (غرم) می‌تاخت. و خاک می‌پراکند. آنگاه از وزیر از خود پرسید، که غرم چه می‌باشد گفت، که آن میش کوهی فر^۵ اوست و در شاهی و نیک اختری پرش می‌باشد.

۵- فر یا فره چیست؟ farrah

جهان را دل از شاه خندان بود که بر چهر او فر یزدان بود در متون و روایات مذهبی زرتشتیان آمده است؛ که اهورامزدا به‌هستی نیرویی بنام فر می‌بخشد. و هرکس و هرچیز، از آن برخوردار است. اما هر دسته، فر ویژه خود را دارند. در اساطیر زرتشتی (مغان) فر را نه تنها اهورامزدا به مردمان می‌بخشد، بلکه آبها، کوهها، خورشید... نیز دارای فر مخصوصی می‌باشند، که اهورامزدا به آنها داده است.

در ادبیات پهلوی فر (فره) گاه به‌صورت آهو (نمونه آن در دینکرت آمده) و گاه به‌صورت قوچ (در کارنامه اردشیر پاپکان) و گاه به‌صورت آتش (گزیده‌های زاداسپرم، در داستان زرتشت) ظاهر می‌شود.

و شاهان دارای فر گوناگونی هستند. مثلاً فر شاهنشاهی، فر کیانی، فر ایزدی..... در میان فرهای گوناگون شاهان، فر کیانی است که اهورا-

«پرسید ازیشان که شبگیر هور
 شنیدید ایچ کس بانگ نعل ستور
 دو تن برگزشتند، پویان به راه
 یکی باره، خنگ و دیگر، سیاه
 یکی گفت، کایدر، بره، برگزشت
 دو تن، بر دو اسب اندر آمد، به دشت
 به دم سواران، یکی، گرم پاک
 چو اسپ، همی برپراکنند، خاک
 به دستور گفت، آن زمان اردوان
 که این گرم باری چرا شد دوان

مзда آن را به پادشاه می‌دهد تا با آن فر، شاهی کند. این فر گاهی به شکل گرم (میش کوهی) در پی آنان است. با بودن این فر است، که شاهان بر جهان فرمانروائی می‌کنند و جان را از بدی می‌رهانند. فر شاهی سبب دگرگونی جهان می‌شود و آبادی و جمعیت را افزایش می‌دهد. شاه با فر خویش می‌تواند پیشوای دینی شود و مردم را به سوی روشنائی رهبری کند. شاه با فر خویش بر روی تخت می‌درخشد و فر شاهنشاهی از تخت می‌تابد. و فر بر چهره شاه هویدا است. و شاه با فر ایزدی خود، بر اهریمن دست می‌یابد و دشمن را شکست می‌دهد، و اهریمن، دشمن فر شاه است. اگر شاه، اهورامزدا را یاد نکند فرش گسسته می‌شود و کشور به ویرانی می‌رود و ستمگری سبب بی‌فری شاه می‌گردد. در اوستا قسمت «فروردین‌یشت» بارها از فر صحبت شده است، که نمونه آن در کرده یکم بند دوم چنین آمده است؛ [ای «زرتشت»! از فروغ و فر آنان است، که من آسمان را در بالا نگاه می‌دارم، تا از فراز (کیهان بر زمین) فروغ بیفشاند. و زمین و گرداگرد آن را بسان خانه‌ئی فراگیرد. آسمانی که مینویان برافراشته‌اند. (آسمانی) استوار و دور کرانه که بسان فلز گداخته و درخشان بر فراز سوهین رویه (زمین) نمایان است.]

چنین داد پاسخ؛ که آن «فر» اوست
 به شاهی و نیک اختری، پر اوست
 گر این گرم دریابد او را، متاز
 که این کار گردد به ما، بر دراز
 با پیروزی اردشیر اول و مینا قرار گرفتن ساختار
 سیاسی جامعه بر اساس مذهب شکل نوینی پدید می آید که
 بعدها همین ایدئولوژی مذهبی یکی از عوامل مهم وحدت و
 انسجام جامعه ساسانیان می شود که از پادشاهان حمایت
 می کند. البته این شکل حکومت ساخته و پرداخته دولت
 ساسانیان یا به عبارتی شخص اردشیر نیست، که آن
 را یک انقلاب جدید و تولدی نو انگاشت. چونکه فرهنگ
 و ایدئولوژی مذهبی قرن‌ها قبل از اردشیر اول، در جوهر
 فکری و در سنن مختلف اجتماع ریشه داشته و میزان قابل
 توجهی از وقت و نیرو و استعدادها را در راههای گوناگون
 به خدمت گرفته، حتی در راه اهداف رنگارنگ خود قربانیهای
 فراوان و عظیمی نیز داشته است. اگر سفری به گذشته های
 خیلی دور کنیم؛ و در تشکیلات اولیه اقوام مهاجر آریائی
 کند و کاوی نمائیم به شکلی از طبقه بندی اجتماعی می رسیم
 که عبارتست از، ۱- «خانواده»، پدر رئیس خانواده بود و
 بر اعضای خانواده نفوذ کامل داشته است و اجراء کننده
 امور قضائی و مراسم مذهبی را نیز در خانواده برعهده
 داشت. و اجاق خانواده را پیوسته روشن نگاه می داشت.
 ۲- «تیره» از اجتماع چند خانواده «تیره» بوجود می-
 آمد که مسکن آنها را «ویس»^۶ و رئیس آنها را «ویس پت»^۷

می خواندند.

۳- «عشیره» از اجتماع چند تیره «عشیره» را بوجود می آورد که محل زندگیشان را «گئو»^۸ و رئیس عشیره را «گئو پت» می گفتند.

۴- «قوم» از اجتماع چند عشیره «قوم» تشکیل می شد، که مکان زندگیشان را «دهئو»^۹ و بزرگ قوم را «دهئو پت»^{۱۰} می گفتند، که تقریباً شبیه به يك نیمچه پادشاه بود.

۵- اجتماع این اقوام زیر نظر فردی که از میان خودشان انتخاب می شد اداره می گردد، که وی را «شاه» بزرگ می خواندند.

موضوع قابل توجه این است که این پت ها مقام خویش را از مذهب کسب می کرده اند بدین معنا که اگر شخصی با قدرت نظامی بر سلطنت یا قدرت دیگری فائق می آمد، یا عوامل مذهبی را در مسیر اهداف خود مورد استفاده قرار می داد و یا برای توجیه پیروزی، خود را واسطه ای بین اجتماع و قدرت الهی می خواند، که مشخص ترین نمونه آن کوروش است. برای آنکه از الوهیت و تقدس کوروش نشانه ای بدست داده شود، هنرمند روزگارش، تصویری برجسته اش را دارای دو بال همچون نیروهای الهی یا شبیه به فروهر مجسم کرده است، تا حکومت مذهبی و الهی بودن کوروش را هرچه بیشتر نمایان کنند.

از این نوع نقوش نه تنها در زمان ساسانیان در صخره ها و دل کوهها نقش و حک می شد، بلکه اهورامزدا نیز تجسمی

8— Gu-ou

9— Dah-ou

10— Dahuupat (d)

عینی یافته و نقش او در کنار پادشاهان می‌توان دید. اگرچه باگذشت زمان تغییرات مهم مذهبی در عقاید و افکار بشر پدیدارگشته و بخصوص پیامبران الهی با ظهور خود تحولات بزرگی در دین و پرستش بوجود آوردند، اما جامعه‌ی ایرانی هرگز نتوانسته است (حتی در زمان ساسانیان) خرافات و بینش شرک‌آلود را از خود دور کرده و مظاهر الهی و پاک دین را با واسطه‌های دروغین از هم جدا و متمایز کند.

همان‌طوریکه گفتیم، مذهب در جامعه ایرانی زمان ساسانی نقش مهم و اساسی را در سیاست و اجتماع ایفاء می‌کرد. ساسانیان جامعه خود را برمحور مذهب قرار داده و ادامه حکومت و قدرت ایشان نیز به یاری مذهب بستگی داشت، و سرانجام نیز مذهب یکی از عوامل مهم فروپاشی و از بین رفتن این سلسله گردید. و بی‌دلیل نیست که در «کارنامه اردشیر پاپکان» آمده [پسر من، دین و شاهی قرین یکدیگرند یکی را ازدیگری بی‌نیاز نیست. دین اساس ملک است و ملک نگهبان دین. هرچه را اساس نباشد، معدوم است.]

فردوسی این مطلب را با نظم زیبای خود چنین بیان می‌کند:

«چو بر دین کند، شهریار آفرین

برادر شود شهریاری و دین

دو دیبا است، یک در دگر بافته

برآورده پیش خرد تافته

نه از پادشاه بی‌نیاز است دین
 نه بی‌دین، بود شاه را آفرین
 چنین پاسبانان یکدیگرند
 تو گوئی که در زیر یک چادرند
 نه آن زین، نه این زان بود بی‌نیاز
 دو انباز دیدیمشان نیک ساز»^{۱۱}

۱۱- از شاهنامه فردوسی، جلد پنجم، ص ۱۹۰

بخش (۲)

ساختار جامعه ساسانیان و پیوند آن با دین زرتشت

گفتیم که در نقش رستم «اردشیر» و «اهورامزدا» سوار بر اسب نقش شده‌اند. روی شانه اسب اهورامزدا نوشته‌ای به خط پهلوی دیده می‌شود

[این مجسمه‌ی خداوند، اهورامزدا است.]

تجسم عینی اهورامزدا در نقوش فوق، از ابتکارات اردشیر می‌باشد. حال باید دید آیا بینش مذهبی در عصر ساسانیان همان بینشی است که در «گاثاها» به آن اشاره شده است؟

[ای «مزدا» همان که تو را با دیده دل نگریسته و در قوه اندیشه خود یافتم، که توئی سرآغاز، که توئی سرانجام، که توئی پدر منش پاک، که توئی آفریننده راستی، که توئی داور دادگر] سرود ۳۱ بند ۸

و دیگر اینکه اردشیر در شهر «گور» در مرکز شهر مناره‌ای بزرگ و بلند با آتش دائمی به‌روال کیش و مذهب هخامنشیان برپا کرده بود، و برای وحدت مرکزی و قدرت

در باری کوشش‌های فراوانی می نمود. همچنین برای پیروزی خود و اهدافش، مذهب زرتشت (مزدیسنا) را واسطه قرار داده و خود مستقیماً سرپرستی معبد آناهیتا را به عهده داشت. و نیز دست به اصلاحات اجتماعی و طبقاتی زد، که در مروج‌الذهب چنین آمده است: «اردشیر بابک پیشقدم تنظیم طبقات بود و ملوک و خلیفگان بعد، از او پیروی کردند. خواص اردشیر سه طبقه بودند نخست اسواران و شاهزادگان، که جای این طبقه سمت راست پادشاه بود، و ده ذراع از او فاصله داشت. و اینان نزدیکان و ندیمان و مصاحبان شاه بودند. و همه اشراف و دانشوران بودند. طبقه دوم به فاصله ده ذراع از طبقه اول جای داشت. و اینان مرزبانان و شاهان ولایت مقیم در بار و سپهداران بودند، که به دوران اردشیر ملک نواحی داشتند. جای طبقه سوم نیز ده ذراع دورتر از طبقه دوم بود و اینان دلکان و بذله‌گویان بودند.»^۱

در متون تاریخی دیگر نیز آمده، که تنظیم طبقات در زمان اردشیر براساس اوستا بوده است و همان‌طوریکه در اوستا از سه طبقه نام می‌برد، در زمان اردشیر نیز سه طبقه داریم. که عبارتند از، طبقه روحانیون (آثرون)^۲ طبقه جنگیان (رثاشتر)^۳ و طبقه کشاورزان (واستر یوفشونیت)^۴ آیا در سرودهای اوستا، زرتشت اجتماع خود را به سه

۱- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر،

ص ۲۳۹ تا ۲۴۱

2— athravan

3— rathashtar

4— Vastroyofshuyant

طبقه تقسیم می‌کند؟!]

[ای آزادگان! ای برزیگران! ای پیشوایان! ای دیوان!
برای شادمانی و خشنودی «مزدا اهورا» باید به گفتار و آموزش من
گوش فرامید و فرمانبر باشید. (آزادگان و برزیگران و پیشوایان به
پاسخ زرتشت می‌گویند،) [ما] بر آنیم که بسان گماشتگان و فرمانبران
تو، بدخواهان و ناپاکان را دور برانیم.] سرود ۳۲ بند ۱

اما قدیمیترین کتیبه زمان ساسانیان که مربوط به شرح
طبقات اجتماعی است، «کتیبه حاجی‌آباد»^۵ می‌باشد. «این
است، فرمان من، مزداپرست خدایگان شاهپور، شاهنشاه
ایران و انیران که نژادش از خدایان است. پسر پرستنده
«مزدا» اردشیر که نژادش از خدایان است. شاهنشاه ایران
و انیران مینوسرشت آسمانی نژاد از سوی یزدان، نوه پاپک
شاه که نژادش از خدایان است. هنگامی که ما این تیر را
رها کردیم، شهرداران، ویس پوران و زرکان و آزادان
بودند. ما پای خود را بر این سنگ نهادیم و تیر را به یکی
از این آماجها انداختیم. آنجا که تیر فرونشست چون ژرف
می‌نمود، دیده نشد. پس فرمان دادیم که آماجی ویژه
شاهنشاهی جداگانه در جایی که از اشکفت دیده شود برپا
نمایند. دست‌آسمانی اینها را نگاشت. و هیچکس نباید پای
بر این سنگ بنهد یا تیری به این آماج زند. آنگاه تیری

۵- این کتیبه داخل غاری در جلگه مرو دشت در نزدیکی آبادی «حاجی‌آباد»
و درون دو طاقچه به خط پهلوی حک شده است، که دارای ۳۲ سطر و
شامل ۱۱۵ کلمه می‌باشد. مفاد متن آن مربوط به تیراندازی شاهپور اول
در حضور سران کشوری است.

که برای بهره‌برداری شاهانه فراهم شده بود به این آماجها زدیم.»

در این سنگنبشته شاپور اول از شاهزادگان، اعیان و مالکین اراضی بزرگ و امنای دربار و متصدیان امور مملکتی و آزادان نام می‌برد. و همچنین در کتاب مینو خرد که يك متن دینی زمان ساسانیان است از سه طبقه نام می‌برد و وظیفه هر کدام را نیز معلوم می‌دارد، [۱- پرسید دانا از مینوی خرد که وظیفه هریک از (طبقات) روحانیون و نظامیان و دهقانان چیست؟ ۲- مینوی خرد پاسخ داد ۳- که وظیفه روحانیان دین را خوب نگاه داشتن ۴- و پرستش و ستایش ایزدان را با دقت کردن ۵- و فتوی و حکم و آیین رسم را همچنان که از بهدین پاکت مزدیسنا آشکار است درست داشتن ۶- و مردمان را از کار خوب و نیک آگاهانیدن ۷- و راه به سوی بهشت و بیم و پرهیز از دورخ را نشان دادن ۸- وظیفه نظامیان، دشمن زدن ۹- و شهر و بوم‌خویش را آمن و آسوده داشتن است. ۱۰- وظیفه کشاورزان، کشاورزی و آبادانی کردن ۱۱- تا حد امکان جهان را راحتی بخشیدن و آبادان داشتن است....] ۶

از مقایسه آثار و سنگنبشته‌ها و حتی متون مذهبی زمان ساسانیان با نوشته‌های اوستای گاهانی چنین استنباط می‌شود که در زمان زرتشت جامعه ایرانی به گروه و دسته‌های مختلف تقسیم می‌شد، اما آنچه مسلم است اختلاف گروه‌ها توسط زرتشت صورت نگرفت بلکه تقسیم افراد

۶- احمد تفضلی، ترجمه مینوی خرد، پرشش و پاسخ ۳۰، ص ۴۸

براساس پیشه و کار، آن هم به صورت ساده وجود داشته و تنها زرتشت گروه‌های موجود اجتماع خود را نام می‌برد و آنها را به دین راستین می‌خواند.

همچنین بینش‌های اجتماعی و عملکرد گروه‌های اجتماعی عصر زرتشت با جامعه ساسانیان، بسیار متفاوت بوده است. در اوایل سلطنت سلسله ساسانیان، در طبقات اجتماعی، به‌ویژه پیران و موبدان و دادوران و سرداران لشکر و مرزبانان و رامشگران برخورد می‌کنیم. هنوز اندک زمانی نمی‌گذرد، که در دل هر طبقه، دسته‌ها، رسته‌ها و قشرهای مختلفی شاخ و برگ می‌گیرند و شکل پیچیده و بغرنجی در جامعه مذهبی بوجود می‌آید. چرا؟

برای کشف علت این سردرگمی، باید گذشته‌ای دورتر از زمان ساسانیان را جستجو کرد. یعنی شناخت حیات اقتصادی اجتماعی زمان اشکانیان لازم است تا بتوان جامعه و اجتماع مذهبی زمان ساسانیان را بهتر درک کرده و از اختلاف طبقاتی عصر زرتشت، با دوران ساسانیان در شگفت نشد.

ایران بدلیل وضعیت سوق‌الجیشی خاصی که در زمان اشکانیان داشت، پلی برای تجارت و بازرگانی شرق و غرب محسوب می‌شد. امتعه و کالاهای بازرگانی که از چین و هند و آسیای مرکزی به مقصد غرب فرستاده می‌شد، می‌بایست از ممالك ایران و ممالك تابعه عبور می‌کرد. و سرزمین ایران، مرکزی برای تجمع متخصصان تجارت و امور بازرگانی و محل آمد و شد دلالان و عمال همه نوع حمل و نقل و تشکیلات دریانوردان بود. و کشور ایران نیز در

صادرات کالاهای مهمی نظیر پوست، منسوجات، اشیاء چوبی، چارپایان، پرندگان، برنج، زعفران، ادویه، احجار کریمه، قیر معدنی، مروارید و مرجان و غیره دست داشت. بازرگانی پیشرفته و مالیاتهایی که از جریان مالالتجاره اخذ می‌گردید، یکی از مهمترین منابع عایدات دولت بود و از این طریق تحولاتی عمیق در شیوه کشاورزی، ایجاد شده بود، بطوری که از يك جهت موجب از بین رفتن املاک كوچك و تبدیل آن به املاک عمده (فتودالها) می‌گردید، و از سوی دیگر باعث بهبود شیوه‌های کشاورزی می‌شد. شیوه پیشرفته حمل و نقل و تغییرات نوین در سیستم کشاورزی ابتدائی که ترقیات و تحولات جدید را به همراه داشت، در ایجاد دو تحول عمده و عمیق نیز مؤثر بود. ابتدا افزایش سریع و رشد جمعیت را به دنبال داشت، و در پی آن، تجمع مردم در شهرها به سرعت زیاد شد. گسترش شهرها افزایش تخصص‌های شهری را به همراه داشت. با قطع رابطه کارگران شهری با زمین و کشاورزی، مقدار کالاهای صنعتی به نحو چشمگیری افزایش یافت. و همچنین تخصص در تولید مصنوعات، پیشرفتهای متعددی را نیز پدید آورد. مبادله بازرگانی میان مناطق مختلف و در مسافتهای دور نیز از نتایج مهم افزایش تخصص بود. گسترش تجارت بویژه در راهها و مسافتهای دور موجب پیدایش شهرهای بازرگانی و صنعتی شد. و همچنین پیشرفت در معماری و هنر و سرانجام تجمل‌خواهی، فاصله طبقات و تناقض فقر و ثروت در جامعه اشکانیان را در پی داشت. اردشیر که خود جزئی از این نظام بود، و در طبقه‌ای

خاص جای داشت، به نوبه خود این فرهنگ مادی و معنوی را در همه‌ی زمینه‌ها گسترش می‌داد و یا شاید هم چرخش سریع این پیشرفت از کنترل او خارج بود.

بار دیگر برای روشن شدن مطلب، از منابع و کاوشهای باستان‌شناسان و مورخین کمک می‌گیریم.

در کتیبه‌های متعدد باقی مانده از زمان شاهنشاهان ساسانی، می‌توان وسعت شهرها و کشورهای تابعه و مسائل اجتماعی و سیاسی اوایل حکومت ساسانی را بازشناخت و مورد بررسی قرار داد. کتیبه «کعبه زرتشت» نمونه‌ای از این نوع است که از زمان شاپور اول (۲۲۴-۲۷۲ م) باقی مانده است. در بخش اول کتیبه کعبه زرتشت، شاپور از قدرت خداوندی که پیروزی خود را به او نسبت می‌دهد، سپاس‌گزاری کرده و برای وی آتشها متعدد برپا داشته و وقف کرده است، تا شعله‌ها مقدس جاویدان به یاد حوادث روزگار او مشتعل باشد. در این کتیبه، امارات و ایالات امپراطوری ایران چنین آمده است: «۱- پارس- ۲ پارت- خوزستان ۳- آشور ۴- آریابن ۵- عربستان ۶- آتروپاتگان ۷- میشان ۸- ارمنیا (ارمنستان) و گرجستان ۹- سیکان ۱۰- آردان ۱۱- بالاسکان ۱۲- تا حدود کوههای کاپ (قفقاز) ۱۳- تنگه‌آلان ۱۴- پادشخوار ۱۵- ماد ۱۶- ورکان ۱۷- مارگو ۱۸- مرو ۱۹- تمام آپادخستر ۲۰- کربان ۲۱- سیستان ۲۲- تورستان ۲۳- مگوران ۲۴- پرتان ۲۵- کیندستان ۲۶- کوشان ۲۷- حدود پیشکاپور ۲۸- تاکاش ۲۹- سوگد ۳۰- کوههای چاچستان ۳۱- تا آن قسمت از دریا، بنام دخی خستر.»

براساس وسعت متصرفات ساسانی در همان اوایل حکومت می‌توان گفت که ساسانیان نیز همانند امپراطوری وسیع روم يك ابرقدرت محسوب می‌شدند، و اگرچه شیوه تولید و اقتصاد در عصر ساسانیان همانند زمان اشکانیان به راه خود می‌رفت، اما فرقه‌هایی نیز داشت. ساسانیان بر—خلاف اشکانیان که به پلیسی‌های یونانی متکی بودند، با برخورداری از پشتیبانی حکومت‌های محلی که رنگ ملی به خود گرفته و به میزان وسیعی در تأمین مالیات شهرها مؤثر بودند به حیات خود ادامه می‌داد. در زمان ساسانیان، کشاورزی یکی از شیوه‌های اساسی درآمد و تولید بوده است. زیرا در اصول مذهب زرتشت، بهترین راه معیشت، کشاورزی بود، و شعار «کسی که گندم میکارد، راستی را می‌افشاند» بدینگونه، مد نظر قرار می‌گرفت و با اعمال روش‌های پیشرفته، سعی می‌گردید در تولید (زراعت) پیشرفت بیشتری حاصل گردد. اما کماکان زمین به مالکین بزرگ و زمینداران، تعلق داشت. دولت ساسانیان از زمین و کشت، مالیاتی دریافت می‌کرد که میزان آن بستگی به وسعت زمین و درآمد محصول و نوع آن داشت. در زمان ساسانیان، تجارت نیز رونق زیادی داشته و بازرگانی خارجی به‌طور محسوس رو به افزایش نهاده بود بخصوص امتعه تجملی و گرانبها و تجارت تحت نظارت جدی و خاصی قرار داشت.

در زمان ساسانیان جاده‌ها و پل‌های زیادی ساخته شد که نمونه‌های زیادی از این‌سازندگی‌ها به‌صورت آثار باارزش باستانی ایران هنوز باقی مانده است. همچنین در میان

جاده‌ها و راه‌ها، کاروانسراها و آب‌انبارهای متعددی بنا گردید. وسایل حمل و نقل پیشرفته‌تر شد. و کارگاه‌های زیادی از جمله کارگاه‌های نساجی به‌ویژه در شهرهای بیشاپور، شوشتر و جندی‌شاپور در زمان شاپور اول برپا گشت و همزمان با رونق در امر تجارت و افزایش تخصص‌های صنعتی شاهد یک جهش قابل توجه و توسعه اقتصادی چشمگیر در زمان ساسانیان بخصوص اوایل حکومت شاهنشاهی می‌شویم.

پرفسور گیرشمن در مورد حیات اقتصادی عهد ساسانیان چنین می‌نویسد: مسکوکات ساسانی، سیمین، مسین، و به ندرت زرین در مبادلات تجارتي در منطقه‌ای وسیع جریان داشت. این عهد دوره پیدایش حقیقی برات است. و بانکداران یهودی بابلی و مؤسسات مشابه ایرانی در جریان دادن برات نفوذ عمده داشتند. برات محققاً از هزاره دوم ق. م شناخته شده بود. اما جریان آن محدود بوده و در حقیقت جزء شناسایی قرضی یا تثبیت تاریخ تأدیه، چیزی دیگری نبود. اما در عهد ساسانی، برات به صورت سند تملك درآمد. و رسماً آن را می‌شناختند. بانک‌های شاهنشاهی که تحت اداره ایرانیان و یهودیان بودند، مبادلات پولی را به وسیله اسناد مکتوب به کثرت انجام میدادند. گروهی اندک از متخصصان مالی می‌دانند، که کلمه چك^۸ یا اصطلاح تضمین سند، از زبان پهلوی به زبانهای اروپائی رفته و این از ابداعات مؤسسات بانکی ایران در اوایل قرون وسطی می‌باشد. بازرگانان مسیحی سوریه بعدها برات را از ایران

اقتباس کردند، و به مغرب رسانیدند. در آنجا برات مخصوصاً از عهد مروثری^۸ شناخته شده است.^۹ کوتاه سخن آنکه، پیشرفت بازرگانی و توسعه اقتصادی در زمان ساسانیان چنان چشمگیر است، که اگر آن را با زمان و عصر زرتشت بخواهیم بسنجیم، شاهد تفاوت آشکاری خواهیم بود. آیا در این صورت دین زرتشت می-توانسته است در ارکان مختلف جامعه پیاده شود و عامل مهمی در تعیین خط مشی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه ساسانی باشد؟ یا به عبارتی دین واقعی زرتشتی و پیام اصیل زرتشت، نقش مهم و اساسی خود را در اجتماع و سیاست و اقتصاد آن دوران به عهده داشته است؟

همان‌طور که بحث شد، مذهب از دیرباز نقش مهمی را در جامعه ایرانی داشته است و حتی وحدت و یکپارچگی ایرانیان و قدرت سیاسی و نظامی اردشیر اول، از مذهب سرچشمه گرفته بود و به همین دلیل در شریعت ساسانیان این اصل مد نظر قرار گرفت، که دین فقط با حمایت پادشاهی و پادشاهی با حمایت دین پایدار خواهد ماند. و اینکه آمرزش و نجات و پیروزی بر قلمرو اهریمن با همکاری دین و سلطنت میسر است. و همچنین در کتب مذهبی عصر ساسانیان همچون «دینکرت» می‌خوانیم که، «پادشاه نماینده خدا در روی زمین است» و یا در متون مختلف تاریخی این‌گونه نقل شده است، «اردشیر اول وقتی دشمنان

8— Meroringienne

۹- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۰۸

خود را شکست می‌داد و ایشان را به قتل می‌رساند. سر
مغلوبین را به معبد آناهیتا می‌فرستاد....»

بخش (۲)

شاهیپور اول و ظهیر مانی

اردشیر اول در سال (۱۴۲ م) وفات یافت و شاهیپور اول جانشین او گردید. در نقش رجب تصویر تاجگذاری شاهیپور اول را داریم، که او را در حالیکه نشانه شاهنشاهی را، از دست اهورامزدا می‌گیرد نشان می‌دهد. «شاه و اهورامزدا هر دو سوار بر اسبند. روی سینه اسب کتیبه‌ای به خط پهلوی و به خط یونانی دیده می‌شود.»

همچنین در سکه‌های باقی مانده از زمان شاهیپور اول اهورامزدا را در حالیکه تاج بر سر دارد، تصویر کرده‌اند و پشت سکه‌ها نیز شاهنشاه و اهورامزدا در کنار آتشدان به حالت ایستاده دیده می‌شوند^۱. شاهیپور اول به خاطر

۱- شاید برای عده‌ای از خوانندگان این سؤال مطرح شود که ممکن است، شخصی که با شاهیپور در کنار آتشدان تصویر شده است، اهورامزدا نباشد، بلکه یک فرد روحانی باشد. اما در جواب باید گفت، که نقش چنین شخصیتی را در نقش رستم نیز داریم که او و اردشیر هر دو سوار بر اسبند و روی سینه اسب نوشته‌ای بدین مضمون است؛ «این تندیس خداوند اهورامزدا است»

پیروزیهایی که بر رومیها داشته، در کعبه زرتشت دستور
 نقر (کندن) کتیبه‌ای به زبان پهلوی را می‌دهد. در این
 کتیبه او یادآور می‌شود، که امپراطور و دیگر صاحب‌منصبان
 بلندپایه لشکری و کشوری روم بدست سپاهیان ایران اسیر
 شدند، و به پارس، خوزستان و آسورستان و دستکرت‌های
 شاهپور یکم و «پدران و نیاکان» او اعزام گشتند و در آن
 نواحی سکنی گرفتند. پس به نوشتن این شرح فرمان می-
 دهد. «و چون ایزدان بدین گونه (سرزمینهای متصرفه)
 دستکرت می‌دادند و چون به کمک ایزدان همه این شاه‌نشینها
 (قلمرو شاهان محلی) را به تصرف آوریم، بنابراین ما نیز
 در شهرها آتشکده‌های بسیار بنا کردیم و مغان بسیاری را
 مورد لطف و عنایت خویش قرار دادیم، و ایزدان بزرگ را
 ستایش کردیم، و فرمان دادیم، اینجا کنار نبشته (کعبه
 زرتشت) بیادبود و شادی روان ما «آتش افتخار» بنام
 شاهپور و بازهم «آتش افتخار» دیگر بنام آذرناهد، به‌خاطر
 روان فرزندان ما «هرمزد اردشیر» بزرگ ارمنستان شاه و
 «آتش افتخار» دیگر بنام شاهپور، به شادی روان آریائی
 مزداپرست فرزندان ما «نرسی» شاه هند و سکستان و تورستان
 تا کرانه دریا بنا گردد. و به این آتشکده بنا به رسم معمول
 هدایائی تقدیم شد. همه این هدایا در فهرستهای نظامی
 دولت، ثبت گردید. و فرمان می‌دهیم، از شماره آنها هزار
 بره یکساله از جانب شخص ما به‌عنوان بنا به «رسم و سنت»
 به این آتشکده‌ها اختصاص یابد. به خاطر شادی روان ما
 هر روز يك بره، يك موزی و نیم غله و چهار P.S. شراب
 هدیه شود.»

شاهپور اول نه تنها مانند پدرش در تحکیم دین مزدیسنا می‌کوشد، بلکه خود را نیز بغ مزداپرست و نژادش را از ایزدان می‌داند. و سلطنت خود را موهبت الهی جلوه می‌دهد و در زمان پادشاهی اوست که مراکز مذهبی گسترش می‌یابد و همین مراکز، قدرت روحانیون را افزایش می‌دهد. اما قبل از هر چیز باید یکی از رویدادهای مهم مذهبی دوران پادشاهی شاهپور اول را یادآور شویم که آن هم ظهور «مانی» و آوردن يك آئین جدید بود. به روایت ابن‌الدین «نخستین روز جلوس شاهپور به پادشاهی، مانی به حضورش رفت و خطبه‌ای ایراد کرد.»^۲ و همچنین مانی در این خصوص در کتاب کفلیا می‌گوید: «در عهد سلطنت اردشیر اول سفری به هند کرده و مردم را به دین خویش خوانده‌ام. و چون خبر مرگ اردشیر و جلوس شاهپور را شنیدم به ایران بازگشته و در خوزستان به حضور شاهپور بار یافته‌ام.»^۳ آنچه از متون تاریخی و نوشته‌های مانویان برمی‌آید، این است، که شاهپور به مانی اجازه نشر و تبلیغ عقایدش را می‌دهد. و همچنین اسقف‌نشینهای مسیحی در شهرهای میشان، شوش و ریواردشیر، را در اختیارش می‌گذارد تا این مراکز محلی برای نشر عقایدش باشد. حتی در شرح زندگانی مانی و از قول او نقل شده است «من نزد شاهپور آمدم و او مرا بی‌نهایت با احترام پذیرفت. و به من اجازه داد که در سراسر کشورش «کلام زندگی» را تعلیم دهم. من چند سال جزء ملازمان او بودم»

۲- محمد بن اسحاق ندیم، الفهرست، ص ۵۸۳

۳- آرتور کریستین‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۰۶

در الفهرست آمده است، «روزی که مانی اولین بار به حضور شاهپور رسید، بر هر دوش او چیزی مثل مشعل روشن بود. شاه می‌خواست او را دستگیر و هلاک کند. ولی چون چشمش به او افتاد در دل خود احترامی عمیق احساس کرد و سبب آمدنش را پرسید و وعده داد که آئین او را بپذیرد. آنگاه مانی از شاه، طلب مساعدت کرد و از جمله آنکه پیروانش در پایتخت و سایر قسمتهای کشور مورد احترام عموم باشند و آزادانه به هر جا بروند. و شاه درخواست او را پذیرفت.»^۴

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چگونه در زمانی که دین رسمی ایران زرتشتی (مزدیسنا) است شخصی بنام مانی ظهور می‌کند و آئین جدیدی می‌آورد و با چه انگیزه‌ای شاهپور به او اجازه انتشار عقایدش را می‌دهد(!؟)

درباره زندگانی مانی و اصول عقایدش کتابها و مقالاتی فراوان به چاپ رسیده است. اما برای پاسخ‌گویی به این سؤال در متون مختلف، بررسی دقیقی نشده است، و مسلماً می‌توان گفت تاریخنگاران یا از جواب دادن به آن پرهیز کرده‌اند، یا بسته و گریخته نظریاتی را ارائه داده‌اند که تناقض‌آفرین است.

ابتدا چکیده‌ای از نظریات مختلف پژوهندگان تاریخ را طرح کرده و سپس به بحث و بررسی این پرسش بنیادین می‌پردازیم.

۱- گروهی از تاریخنگاران و پژوهشگران پذیرش مانی

از سوی شاهپور را به دلیل معجزاتی می‌دانند که به مانی نسبت می‌دادند. از جمله آمده است، که بر دوش مانی نوری فروزان بود، و شاهپور با دیدن آن نور در دل خود احترامی عمیق نسبت به مانی احساس می‌کرد.

۲- عده‌ای دیگر عقیده دارند گرچه آئین رسمی ایران دین و مذهب مزدیسنا بود و دولت ساسانیان خود را نگهبان و یاریگر این دین می‌دانستند، ولی از بررسی دقیق‌تر می‌توان فهمید که نوعی ناخرسندی روانی و نگرانی و جویندگی آئین‌های تازه در ایران وجود داشت. و همیشه بر روح نژاد ایرانی يك نوع سرکشی و نافرمانی و شك، حکمفرما بود. یکی از دلایل وجود این نگره و حالت، پیدایش و گسترش آئین مانوی در ایران است. و آزاد گذاشتن تبلیغ در اطراف دین تازه از طرف شاهپور اول جانشین اردشیر، بخاطر کم کردن نفوذ و تقلیل قدرت روحانیت بود، چرا که تقویت آئین مانوی باعث می‌شد که قدرت روحانیت زرتشتی به خطر بیفتد و ضعف و فتور در آن راه یابد.

۳- و جمعی دیگر معتقدند که، دین مزدیسنا در زمان شاهپور اول هنوز آنقدر دارای قدرت سیاسی نبوده و شاهپور در زمینه‌های مذهبی تعصب چندانی نداشت و با آئین و ادیان مختلف مدارا می‌کرد، و به طور کلی در زمان ساسانیان بخصوص در اوایل حکومت ساسانی، کمابیش، آزادی عقاید مذهبی وجود داشته است و آئین مانوی نیز یکی از آئین‌های مختلفی بود که در آن زمان اجازه تبلیغ داشته است.

۴- اما پژوهندگانی نیز هستند که می‌گویند، در زمان اردشیر اول و شاهپور اول ما با هیچ‌گونه آثار و مظاهر

زرتشتی روبرو نیستیم، بلکه بیشتر جلوه‌های دین مزدیسناى زمان هخامنشیان را می‌بینیم. و علت اعتقاد شاهپور به مانویت، ضعف اعتقادی او نسبت به دین زرتشت است. لیکن دین زرتشت در زمان بهرام دوم بر اثر کوششهای کرتیر مؤبد ایرانی به صورت دین ملی درمی‌آید. و بالاخره نظریات دیگری نیز وجود دارد که بالنسبه با عقاید و نظریاتی که طرح گردید، شباهت دارند که از گفتن آنها درمی‌گذریم.

اما پیش از هرگونه اظهار نظر و پاسخگوئی، ابتدا باید دو مسئله را به‌خوبی روشن نمود. اول اینکه آیا قبول آئین مانوی از طرف شاهپور اول به‌خاطر کم کردن نفوذ قدرت روحانیت زرتشتی بوده است؟

دوم آنکه در زمان اردشیر و شاهپور ما با مظاهر دین زرتشت روبرو نیستیم، بلکه بیشتر جلوه‌های دین مزدیسناى زمان هخامنشیان را می‌بینیم، و دین زرتشت در زمان بهرام دوم است که بر اثر اهتمام کرتیر مؤبد ایرانی رواج پیدا می‌کند؟

برای پاسخ به مسئله نخست باید گفت که در آغاز روی کار آمدن ساسانیان اردشیر و شاهپور اول، سرپرستی معبد آناهیتا و ریاست امور دینی را مستقیماً بر عهده داشتند. و همچنین در رأس امور سیاسی، اقتصادی و نظامی نیز قرار داشتند و به این جهت در زمان اردشیر و شاهپور اول با شخصی که دارای عنوان مؤبد مؤبدان باشد و ریاست کل روحانیون و امور دینی را بر عهده گیرد، روبرو نیستیم. و این شاهنشاه است که دستور می‌دهد تا تعلیمات دینی

پراکنده را گردآوری کنند. و همچنین در نامه تنسر آمده، «شهنشاه به عقل محض و فیض فضل این اعضاء را که از هم دور شده بودند، باهم اعاده داد. و همه را به مقرر خویش برد. و به مرتبه‌ای فرو داشت. و از آن منع داشت، که یکی از ایشان به غیر صنفی که خدای جل جلاله برای آن آفریده باشد مشغول گردد.»^۵

باز می‌گوید، «موبدان تشکیل جلسه دادند و اعلام کردند که از شاهان و امرای محلی کسانی مجازند مقام خود را حفظ کنند که بوسه بر پای شاهنشاه زده و تاج امارت (فرمانروایی) را از دست او دریافت دارند.»

و دیگر اینکه قدرت روحانیون دین زرتشت بخصوص، زمینه دخالت این قشر در امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در زمان شاهپور اول پایه‌ریزی شد و «کرتیر» که در زمان بهرام دوم به عنوان «کرتیر بخت روان هرمزد موبد» یا رهاننده روان بهرام، مؤبد اهورامزدا لقب می‌گیرد، پایه قدرتش در زمان شاهپور ریخته شد. و کرتیر نه تنها در کتیبه کعبه زرتشت این نکته را باز می‌گوید. بلکه شاهپور اول نیز در سال ۲۶۰م در سنگنبشته‌ای که بزرگان کشورش را بر می‌شمرد، نام کرتیر را پس از نام نایب السلطنه (بدخش) و پیش از نام شهربان (ساتراپ) بیشابور و پانزده درباری دیگر می‌آورد. و همان طوری که قبلاً گفته شد، شاهپور اول در کتیبه کعبه زرتشت اعلام می‌کند، «به خاطر پیروزی بر رومیان، ایزدان را که در این پیروزیها

وی را یاری کردند، سپاس می‌گزارد. او فرمان می‌دهد تا به یادبود این پیروزی پنج آتشکده کنار کعبه زرتشت بنا شود. و این آتشکده‌ها بنا به رسم و آئین زرتشت برپا و بنیان‌گذار آن شاهپور زمین‌هایی از غله‌زارها، تاکستان‌ها، چراگاه‌ها و نیز گله‌هایی از گوسپندان به این آتشکده‌ها اهداء می‌کند.

آیا باز می‌توانیم بپذیریم که شاهپور اول قصد تضعیف قشر روحانیت را داشته است؟!

اما مسئله دوم اینکه، تاریخ‌نگاران می‌گویند در زمان اردشیر و شاهپور اول ما با دین مزدیسنا، زمان هخامنشیان روبرو هستیم. ولیکن با به قدرت رسیدن کرتیر یعنی با به قدرت رسیدن دین زرتشت آزار و شکنجه نسبت به مانویان نیز شروع می‌شود.

در این قسمت ابتدا باید دو موضوع روشن شود. اول موضوع «دین زرتشت»، دوم «دین مزدیسنا» و سپس باید دید که آیا نظریه بالا صحیح است یا خیر؟

برای روشن شدن بهتر مطلب قبل از هرچیز از نظریات پروفیسور گیرشمن استفاده می‌کنیم، تا ببینیم او درباره «دین در زمان ساسانیان» چه نظری دارد. «تحقیقاتی که در این اواخر در باب دین ساسانی شده صحت روایاتی را که به نظر می‌رسد، بعدها ساخته شده باشد، رد می‌کند. این روایات مبتنی است بر اینکه اردشیر پاپکان، پس از استقرار کشور، دین زرتشتی را که به همان صورت خویش در فارس محفوظ مانده بود، آئین رسمی قرارداد. حقیقت تاریخی که هم از متون مکتوب و کتیبه‌ها و هم از قراین باستان‌شناسی

استنباط می‌شود، با نظر فوق اختلاف دارد. فارس محققاً به منزله نگهبان سنن دین ایرانی بوده است. ولی این همان آئین قدیم مزدایی را که تقریباً لایتغیر باقی مانده است. همان آیینی که اردشیر دوم در آن پرستش ناهید (آناهیته) را که بویژه، با آتش‌پرستی پیوندی داشت و گرت‌های از الوهیت را با خود داشت، درآمیخت. و به نظر می‌رسد که اردشیر دوم می‌خواسته است، آیینی پدید آورد که بین همه اقوام شاهنشاهی مشترک باشد و بنابراین به تقلید ادیان بابلی و یونانی که خدایان خود را مجسم می‌ساختند، پیکره‌ها و تندیسهای این رب‌النوع را پدید آورد. این بدعت را می‌توان با کوششی که پیروان «بودا» در زمان توسعه آئین بودایی، تحت تأثیر جهان یونانی - رومی، برای ایجاد مجسمه بودا به‌کار می‌بردند، مقایسه کرد. بنابراین در زمان پیدایش سلسله ساسانی در فارس (مهد آنان)، با داشتن آئین اهورامزدا، محافظ آئین ناهید (آناهیته) بود که معبد عمده آن در استخر قرار داشت. و در آن هیربدان روحانیان آتشگاه که در میان آنان به نظر می‌رسد اجداد خاندان ساسانی مقامی ارجمند داشتند، و پاپک پیش از رسیدن به مقام شاهی، در آنجا جانشین پدر گردید و اردشیر هم غنائم دشمنان مغلوب را در آنجا گرد می‌آورد. و سنت خانواده مزبور در زمان شاهپور اول هم ادامه یافت و معبدی که وی در شهر بیشابور خویش بنا نهاد، از جهت وسایلی که در آنجا برای جریان آب در اطراف تالار مرکزی تهیه دیده بود شگفت‌آور است. آیا باید تصور کرد که پرستش آتش در این زمان با پرستش آب که ناهید (آناهیته) مظهر

آن به شمار می‌رفت توأم شده است.»^۶
 نظریه گیرشمن می‌تواند کم و بیش بر واقعیت استوار باشد. اما اگر بخواهیم با فرمول ساده‌تر این مسئله را روشن نمائیم، باید دین زرتشت یا دین مزدیسنا را به دو شاخه مختلف تقسیم کنیم.

۱- مزداپرستی یا دین مزدیسنا، به شیوه زرتشت، که مهمترین و اصیل‌ترین دستورات این آئین است، و پیام آن را ما امروزه در «گاتاها» (سرودها) می‌بینیم. در این قسمت درباره مزداپرستی می‌گوید،

[هان ای مردم! اگر آئین فرو فرستاده «مзда» را دریابید و از آسایش و رامش جاودانی پیروان راستی و نیکی و رنج و زیان دیرپای دروغ‌پرستان آگاه شوید، آینده به کام شما خواهد بود.] سرود ۳۰ بند ۱۱

۲- مزداپرستی یا دین مزدیسنا به شیوه مغان، در این شیوه اندیشه‌ها و اعتقادات خرافی، با پیام زرتشت افزوده شد، و همچنین پیام زرتشت را به گونه‌ای بازگونه ساخت که زرتشت خود عمری با آن اندیشه‌ها و خرافه‌ها ستیزیده بود. این کار توسط مغان که خود را روحانیون زرتشتی می‌دانستند، انجام گرفت. و شاید هم این گروه چون نمی‌توانستند اندیشه‌های خردمندانه پیامبر خود را که قرن‌ها از ظهور او گذشته بود، درک کنند، افسانه‌ها و حکایات و روایات نادرست را به آئین پاک زرتشت برافزودند. و این گروه مغان بودند، که از زمان مادها تا سقوط دولت هخامنشیان، روحانیت و امور دینی مردم را به عهده داشتند.

پس از حمله اسکندر به ایران، این گروه در استخر، صاحب چنان قدرتی شدند که سرانجام سلسله ساسانیان را بوجود آوردند. یکی از مهمترین افرادی که از میان مغان برخاست، «کرتیر» بود. او نه تنها پا به پای مغان به شیوه و دستوراتی که در «وندیداد» آمده، قوانین دینی و شرعی را در جامعه ساسانی پیاده می‌کرد؛ بلکه خیلی از اصول دین واقعی زرتشت را نیز نادیده می‌گرفت، که در مباحث بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

قبل از هرگونه بررسی و نتیجه‌گیری در مورد چگونگی پذیرش آئین مانوی از سوی شاپور اول، باید مانی را شناخت و با نوع عقاید او آشنا شد.

در کتاب «شاپورگان مانی» آمده، «خرد و کردار [نیک] بی‌گمان از سوی فرستادگان خداوند، برای مردم فرستاده شده است. یک بار خرد و کردار [نیک] بوسیله فرستاده‌ای بنام «بودا» در هند بود. و بار دیگر توسط «زرتوشترا» در عراق و دگر بار به وسیله عیسی بر کشورهای عربی نازل شد. در این آخرین عصر کتاب من به سرزمین بابل فرستاده شد. و پیامبری من که مانی فرستاده خدای راستینم اعلام شد.»^۷

مانی بنیان‌گذار آئین مانوی در سال (۲۱۵ م) در بابل (بابل و پیرامون آن جزء شاهنشاهی ساسانی بود). زاده شد. پدرش پاتیک (پاتک) از اهالی همدان بود و مادرش مریم با خاندان اشکانی خویشاوندی داشت. بعد از ازدواج،

۷- به نقل مضمون از کتاب درآمدی بر سیر اندیشه در ایران، م.

پدر و مادرش به بابل مهاجرت می‌کنند. و به قول ابوریحان بیرونی، مانسی در ده «موردینو»^۸ در ناحیه شهر «کوتا» در شمال بابل تولد یافت. در شعری که منتسب به اوست، می‌گوید: من پژوهندۀ سپاسگزارم که از سرزمین بسابل برخاسته‌ام.

در قدیمیترین ادبیات ماندائی آمده، پاتیک به یک گروه ماندائی در جنوب بابل ملحق شده بود و مانی در چنین محیط تعمیدی پرورش یافته بود. وقتی مانی دوازده ساله می‌شود، اولین وحی بر او نازل شده است. و دستوراتی را دریافت می‌دارد. این رویداد در سال ۲۲۹-۲۲۸ م رخ می‌دهد.

در یادداشت‌های مصری و مانوی، پیام الهی را بدین گونه نقل می‌کنند، «این جماعت را فراموش کن. تو از پیروان آن نیستی و راهنمایی به اصول اخلاقی، و پرهیز از شهوات، اینها وظایف تو است. اما به‌خاطر نوجوانی تو، هنوز وقت آن نرسیده، که آشکارا بر آن قیام کنی».^۹ در الفهرست درمورد قیام او چنین آمده است: «سرانجام در سال ۲۴۰ یا ۲۴۱ م فرشته‌ای به او چنین گفت، سلامت بر تو ای مانی، از طرف من و از جانب خداوند که مرا نزد تو فرستاد، و تو را برای رسالت خود انتخاب نمود. او، از تو می‌خواهد، مردم را، به حقیقت دعوت کنی و از طرف او، پیام حقیقت را، به عموم مردم برسانی و خود را وقف این وظیفه بزرگ نمائی. اکنون وقت آن رسیده که تو

8— Mordinu

۹— نقل از کتاب مانی و تعلیمات او، ویدن‌گرن، ترجمه نزهت صفای اصفهانی ص ۴۰

آشکارا تعلیمات خود را تعلیم دهی.»^{۱۰} مانی ابتدا وحی را به پدرش و بزرگان قوم و فامیلش افشاء ساخت. و آنها را به کیش خود دعوت نمود. کیشی، که مایه عمده اصول و عقاید آن را از دین زرتشت (!؟) گرفته و با مسیحیت و آئین بودائی نیز درآمیخته بود. به طور کلی می توان گفت، اساس دین مانی بر دو اصل خیر و شر (نور و ظلمت) پایه گذاری شده بود و وی معتقد بود، نیروهای جهان شامل دو مبداء، نیکی و بدی است. روشنائی مظهر نیکی و تاریکی مظهر پلیدی می باشد. همچنین مانی می گفت، خیر و شر هر دو قدیم اند و قائم بذات و جهان از روز ازل مرکب از دو منطقه مطلقاً مجزا بوده «منطقه تاریکی و منطقه روشنائی» و همچنین در منطقه تاریکی پر از بدیها و پلیدیهاست و در منطقه روشنائی نیکی مطلق است. در گذشته این دو قلمرو، یعنی منطقه روشنائی و تاریکی از هم جدا بودند. ساکنان منطقه تاریکی، منطقه روشنائی را می دیدند و به زیبائی آن پی می بردند. ولی امید به دسترسی آن را نداشتند. و همه در پلیدیها و پستیها غوطه ور بودند. روزی اتفاقی افتاد و در اثر آن خدای بدیها توانست بخشی از نیکی یعنی روشنائی را به چنگ آورد و در نتیجه نیکی و بدی (روشنائی و تاریکی) به هم آمیخته شدند. و جهان و موجودات نتیجه این پیش آمد و این آمیختگی است. همچنین مانی می گفت: سازنده جهان ما خدای تاریکی یعنی بدیهاست. ولی جزئی از روشنائی به اجزاء جهان که ساخته است، آمیخته شد، در

نتیجه جهان بر اثر آمیزش تاریکی و روشنائی بوجود آمده است. مانی و پیروان او معتقد بودند که خدای نیکی هیچ گونه جنگ و افزاری برای پیکار با بدیها در اختیار ندارد، به این دلیل نمی‌تواند به‌زور وضع گذشته را بازگرداند، یعنی روشنائی را از تاریکی جدا کند. در نتیجه آمیزش تاریکی و روشنائی پدیده‌ای بی‌برگشتی است. وظیفه انسان در آئین مانوی آن بود، که بخش روشنائی را که در کالبد تاریکی اسیر است از این تنگنا آزاد سازد. یعنی از گسترش جهان مادی جلوگیری کند. پیروان مانی به‌دسته‌های مختلف تقسیم می‌شدند، که از پایین‌ترین تا بالاترین آن عبارت بودند از، ۱- شنوندگان (نیوشگان) ۲- برگزیدگان (نیریدگان) ۳- پیران (مہستان) ۴- موبدان (اسپیسگان) ۵- استادان (فرشتگان)

هر گروه اجراءکننده یکسری از دستورات مانی بودند، که بنا به‌درجه ایمانی که داشتند، آن را رعایت می‌کردند. اما یکسری از دستورات و اصول عقایدی نیز بود که باید در میان عموم پیروان پیاده و اجراء می‌شد. از جمله، اجرای اخلاق راستین و برقراری عدالت و سرنگونی هرگونه ستمگری طبقاتی و مبارزه علیه بدی و زشتی را از وظایف خود می‌دانستند. انسان دیندار و نیک آن بود، که از پنهان کردن قلمرو اهریمن بکاهد و در آزاد ساختن روشنائی از زندان تاریکی در حد امکان تلاش نماید.

دعوت مانی از آئین جدیدش در آغاز پیشرفتی عظیم به‌همراه داشت. در بابل در نزد ایرانیان مورد قبول افتاد و همچنین این آئین به شبه‌جزیره بالکان، ایتالیا، فرانسه،

مصر، ترکستان، چین، هندوستان و منطقه ترفان نیز راه یافت.

در اغلب متون تاریخی ایرانی و حتی خارجی آمده، در ایران بعد از مرگ شاهپور اول کم کم سختگیریهای نسبت به مانی و پیروان او شروع می شود و کار به جایی می کشد که در زمان سلطنت بهرام اول مانی را به قتل رسانیده و پوست او را پراز گاه کرده و بر دروازه شهر گندی شاهپور آویزان می کنند. (!)

یکی از این متون تاریخی، «التنبیه و الاشراف» مسعودی است که می نویسد: «بهرام، پسر هرمزد، سه سال و سه ماه پادشاهی کرد و مانی و گروهی از پیروان او را کشت و این کار در شاهپور فارس انجام گرفت»^{۱۱} درباره آخرین روزهای زندگانی مانی در متون قبطلی و ترفانی مطالبی عنوان شده است، «مانی حتی لحظه ای خود را ناتوان احساس نکرد. تا به هرمزد اردشیر رسید، پس خواست تا راهی کشور کوشانیمها بشود ولی راه را بر وی بستند. در آنجا مانی با دلی سرشار از نومیدی و خشم به سوی شوش روانه شد..... و سرانجام به تیسفون رسید. در طول سفر، مانی گاهی اشاره به مصلوب شدن خود می کرد و می گفت، مرا ببینید تا از دیدار من سیر شوید. تن من بزودی از شما دور خواهد شد. سپس دستورات دقیقی به همراهان خود داد و گفت، مراقب کتابهای من باشید و از نزدیکان و وابستگان من پرستاری کنید.....»^{۱۲}

۱۱- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۹۴

۱۲- ناصح ناطق، بحثی درباره زندگی مانی و پیام او، ص ۲۱۹

و همچنین درباره گرفتاری و دادرسی مانی آمده، مانی چون به درگاه بهرام رسید، شهریار بر سر سفره بود، و هنوز از خوردن فارغ نشده بود. درباریان به بهرام خبر دادند، که مانی آمده و جلوی در ورودی کاخ منتظر ایستاده است. شاه فرمود که به مانی بگوئید، منتظر باشد، که من خود پیش او می‌آیم. و مانی در جایگاه نگهبانان نشست. و منتظر شد، تا بهرام به قصد شکار می‌خواست به صحرا رود، از کاخ بیرون بیاید. شاهنشاه از سر سفره بلند شد و در حالی که یک دست در گردن ملکه سکاها و دست دیگر در گردن «کردر»^{۱۳} پسر اردوان داشت، به سوی خدایگان یعنی مانی آمد، و به او گفت، خوش نیامدی. مانی پاسخ گفت، از من چه گناهی سر زده؟

بهرام گفت، شما به چه درد می‌خورید. نه، به جنگ می‌روید، و نه، به شکار، شاید وجودت به عنوان پزشک یا شفابخش سودمند باشد، ولی همین کار نیز از شما ساخته نیست.

خدایگان پاسخ گفت، از من هیچ زیانی به شما نرسیده، من به شما و خاندانتان خدمتها کرده‌ام. من بسیاری از خدمتگزاران شما را از شر افسونگان و دیوان رها کرده‌ام، و برخی دیگر را که در حال مرگ بودند، درمان کردم، و زندگانی دوباره بخشیدم.... بهرام با لحنی استهزاءآمیز از وی پرسید، چه کسی به تو گفته است که کارهای تو مهمتر از کارهای جهان است؟..... زیرا که در آغاز کار و در دورانی که پارتها حکومت می‌کردند، و در همه دوران‌هایی

که خاندان ما بر سر کار است، پیش آمدهایی که تو می‌گویی اتفاق نیفتاده است. خدایگان مانی در پاسخ گفت، از همه بزرگان و اشراف که در اینجا حضور دارند، بپرس تا به تو بگویند درباره من چه می‌دانند. من استادی ندارم، و دانش خود را از هیچ آموزگاری نگرفته‌ام.... آموزگاران من خدا و فرشتگان‌اند. من حامل پیامی هستم که خدا بر من فرو فرستاد. و من با پیروی از فرمان او، این پیام را در کشور تو می‌پراکنم. گیتی سراسر به کجروی افتاده و از راه راست منحرف گردیده است.

شهریار گفت، چرا ایزد بزرگوار تو را به عنوان آورنده پیام خود برگزیده است، در حالی که سرور و دارنده این سرزمین مائیم، نه تو.... خدایگان در پاسخ گفت، فرمان و نیرو از آن ایزدان است، نه تو... هر نظری و هر اندیشه‌ئی درباره من داری من از آن نمی‌گریزم، ولی راستگویی و وظیفه من است. بزرگانی که در اینجا حاضرند، به نیکی می‌دانند که شاهپور پادشاه با من بسیار مهربان بود. او به همه بزرگان کشور نامه‌هائی درباره من نوشت و از آنان خواست که از من حمایت کنند و مانع از این شوند که زیانی به من رسد.

سپس مانی گفت، ای آفتاب تو گواه ستمی باش که بر من روا می‌دارند، و با من بدین طرز شرم‌آور رفتار می‌کنند. اما شهریار فرمود که زنجیر بدست و پای خدایگان نهند و وی را به زندان بردند.^{۱۴}

۱۴- به نقل مضمون از کتاب، بحثی درباره زندگی مانی و پیام او، ناصح ناطق، ص ۲۱۹ تا ۲۲۰

اینک به بحث پیشین بازگردیم، که چگونه ممکن است، فردی همچون شاهپور که در دین و اعتقادات خود راست دین است، و همچنین می‌داند که دین زرتشت یکی از مهمترین عوامل به قدرت رساندن سلسله اوست، به آئین مانی اجازه تبلیغ و نشر عقایدشان را می‌دهد؟

در پاسخ به این سؤال نظریات مختلفی ارائه شده است. اما آنچه اصولی‌تر به نظر می‌رسد این است که، مانی آئینی را تبلیغ می‌کرد، که جذبه و کشش تازه‌ای برای پیروان ادیان مختلف از جمله، مسیحیان، یهودیان، بودائیان، برهمنیان... داشت وقتی که به دربار شاهپور آمد و دین خود را ابلاغ کرد، شاهپور اول که مردی روشنفکر بود و سفرهای بسیاری به سرزمینهای مختلف کرده بود (بویژه سفرهایی که به خاطر جنگ و تصرف سرزمینهای مختلف برایش پیش می‌آمد.) با ادبیات و فرهنگ و مسائل فلسفی و دینی مختلفی آشنا شده بود و در زمان او دین مسیحیت نه تنها در کشور قسطنطنیه و کشورهای اروپائی پیروان بسیاری داشت، بلکه در غرب و جنوب غربی ایران نیز گسترش یافته بود و پیروان مسیح در ایران اسقف‌نشینهای برای خودشان درست کرده بودند. و از سوی دیگر، سلسله کوشانیان در شرق به آئین بودائی گرویده و دین مزدیسنا میان دو رقیب محصور گشته بود. از این روی نه تنها ضرورت حفظ دین رسمی برای شاهنشاهی ساسانی آشکارتر شده بود، بلکه شاهپور اول به‌خوبی تأثیرگذاری آئین مانوی را بر دین مسیحیت و آئین بودائی مشاهده کرده و گمان می‌کرد، نشر و تبلیغ این آئین در سرزمینهایی که دارای

عقاید بودائی و مسیحی بودند، می‌تواند، سدی برای نفوذ بیشتر بودایی‌گری و مسیحیت باشد. و این را نیز می‌دانست که قدرت دینی در سرزمین دو ابر قدرت (رومیان و کوشانیان) خطری برای ایران زمین، به‌شمار می‌رود و کشمکش دینی میان افراد يك کشور باعث ضعف آن دولت و حکومت می‌شود. بدین جهت ابتدا دستور داد تا اسقف-نشینهای چون شوش، میشان، و «ریواردشیر» را در اختیار مانی قرار دهند. و حتی مقام مانی به‌جائی رسید که به‌هنگام لشکرکشی شاهنشاهی ایران به‌مغرب، مانی یکی از اعضاء ستاد ارتش شاهپور محسوب می‌شد و بنا بر این می‌توان گفت، شاهپور با اقبال به آئین مانوی، مقاصد سیاسی و اهداف بلند پروازانه‌ای داشته که دست یافتن بدانها در محدوده خاص آئین زرتشت کمتر امکان‌پذیر می‌گردیده است، و به همین دلیل با گسترش آئین مانوی شاهپور اول رسیدن به مقاصد خود و اعمال اندیشه‌هایش، تا حدودی از موفقیت بهره‌مند است. چرا که آئین مانوی خیلی زود در نقاط مختلف اروپا، افریقا و حتی شرق ایران یعنی، ترکستان، چین و ترفان... پیشروی می‌کند، و حتی برای جلوگیری از پیشرفت سریع و دگرگون‌کننده این آئین در سرزمینهای فوق، می‌بینیم از طرف دست‌اندرکاران امور دینی و حکمرانان، پیروان مانی را، تعقیب و محاکمه و شکنجه کرده و حتی به‌قتل می‌رسانند. اما آنچه را شاهپور تصورش نمی‌کرد، این بود که، این آئین تازه و پر جاذبه ممکن است در ایران نیز در میان زرتشتیان گسترش یافته و پیروانی پیدا کند، به‌گونه‌ای که برای هیئت حاکمه خطرهایی ایجاد

نماید. در اواخر سلطنت شاهپور اول در ایران، پیروان مانی افزایش چشمگیری یافتند به طوری که شاهپور اول، مانی را از خود می راند و مانی مجبور به مهاجرت از ایران شد. ولیکن بعد از مرگ شاهپور بار دیگر، مانی به ایران بازگشت، اما گویی که مانی به فرجام کار و سرنوشت خود رسیده بود، چرا که مغان و دستگاه هیئت حاکمه به خوبی از وجود او و اندیشه هایش بیمناک بودند و سرانجام پیروان مانی در ایران نیز از آزار و شکنجه بی بهره نماندند و به عنوان زندیق و یا از دین برگشته دستگیر و اعدام می شدند. و خود مانی به سرنوشت تلخ و غم انگیزی دچار گردید. و از همین زمان روحانیون مزدیسنا در عصر ساسانیان، گردش چرخ آئین مانوی را در طول رود هیرمند متوقف ساختند.

بخش (۴)

کرتیر

یکی از شخصیت‌های مذهبی عصر ساسانیان که نقش مهمی در تقویت و نشر دین مزدیسنا و همچنین نفوذ زیادی در دربار و جامعه داشت «کرتیر» یا «کردر»^۱ بود. او در محاکمه و اعدام مانی نقش اساسی داشت. در اسناد پراکنده مانوی چنین آمده است: «کرتیر مؤبد، با اطرافیان‌ش که خدمتگزار شاه بودند، مشورت کرد. و قلبشان پر از حسادت و فریب بود.»

خوشبختانه کاوش‌های باستان‌شناسی برای شناخت هرچه بیشتر این چهره تاریخی و کارهای دینی و سیاسی آگاهی‌های فراوانی به ما می‌دهد. کلید شناخت او را در سنگ نگاره و سنگنبشته نقش رجب، نقش رستم و در سنگ نگاره کرتیر در سرمشهد و همچنین در سنگ نگاره بهرام (سر راه کازرون به فہلیان، تقریباً ۳۵ کیلومتری شمال بیشابور) و سنگ نگاره برم دلك (ده کیلومتری شمال شیراز) می‌توان یافت.

در سنگ نگاره و سنگنبشته نقش رجب با فاصله کمی از پیکر حك شده اردشیر، کرتیر را داریم، که دارای گردنبندی از مروارید درشت و مشخص است. مویها و کلاه و بالا بردن دست به علامت تقدس، ما را به اثبات نقش کرتیر به روزگار خود، راه می برد. این نقش در زمان بهرام دوم و همچنین در اوج نیرومندی و قدرت سیاسی و دینی او بوجود آمده است.

در نقش رستم دو سنگ نگاره از کرتیر دیده می شود. در سنگ نگاره اول، پیکره و سنگنبشته او در کنار «پیروزی نامه شاهپور» جلب توجه می کند. این نقش هم احتمالا در زمان بهرام دوم کنده شده است. مویها، کلاه و علامت قیچی بر روی کلاه و همچنین گردنبند مروارید و علامت دستها، نشان می دهد که او «کرتیر» است. در سنگ نگاره دوم، کرتیر در سمت راست بهرام دوم نقر شده است. در این نقش شهبانو و دو شاهزاده که هر دو بدون ریش و جوان هستند، دیده می شوند. برای پی بردن به اینکه او کرتیر است یا نه؟ باز به شکل و کلاه و علامت قیچی روی کلاه او می نگریم. و همچنین بلند کردن دست که نشانه تقدس و بزرگداشت است. در هیچ خانواده شاهی چنین هیأتی را نمی بینیم. کرتیر در نقش بهرام، سر راه کازرون به فہلیان در نقوش حك شده عصر بهرام دوم نیز دیده می شود. این سنگ نگاره، بهرام دوم را میان دو نفر از بزرگان نشان می دهد. شاهنشاه در حالیکه هر دو دستش را بر روی غلاف شمشیرش گذاشته، کمی جلوتر از دیگران بر تخت نشسته است. صورت شاه در این پیکره با گذشت ایام

آسیب دیده است ولی با این حال باز می‌توان او را تشخیص داد. چهار شخصیت برجسته دولتی در دو سمت شاهنشاه ایستاده و دست راست خود را به نشانه بزرگداشت بلند کرده‌اند. مردی که کنار شاهنشاه ایستاده است، (دومین پیکره از سمت چپ) کسی جز موبد بزرگگ کرتیر نیست. و قیچی کلاه کرتیر ما را به حضور او مطمئن می‌سازد. در سرمشهد، سنگ نگاره بهرام دوم وجود دارد. و بهرام را در حالیکه شیری را کشته است، و شیر دوم را که در حال جهیدن به روی او است، با يك ضربت شمشیر به دو نیم کرده است، دیده می‌شود. بین شاه و شهبانو، شخصی ایستاده که عده‌ای از پژوهندگان وی را ولیعهد (بهرام سوم) می‌دانند. اما بلند کردن دست و قیچی روی کلاه اثبات می‌کند، که این شخص همانا کرتیر می‌باشد.

یکی از مهمترین نقوش کنده شده بهرام دوم در برم-دلك می‌باشد، که از دو بخش تشکیل شده. در این سنگ نگاره سمت چپ مردی را می‌بینیم که با دست راست خود چیزی را به طرف زنی دراز کرده است، با تاجی که این زن بر سر دارد به احتمال زیاد باید شهبانو باشد. با خواندن سنگنبشته که به خط پهلوی است آشکار می‌شود که این پیکره «اردشیر آناهید» دختر بهرام است. و به احتمال زیاد باید زن بهرام دوم باشد. چون بهرام دوم در سکه‌هایش که کهنسال‌تر می‌نماید، با شهبانو «شاهپور دختك» دیده می‌شود. و این باید «اردشیر آناهید» زن اول، باشد. و همچنین می‌توان فهمید که سنگ نگاره برم‌دلك مربوط به آغاز فرمانروائی اوست. اما مردی که به شهبانو گل می‌دهد، کیست؟

محققان و باستان‌شناسان با توجه به موی سر و ریش او احتمال می‌دهند که، او باید «نرسی» عموی شاه و شهبانو و کوچکترین پسر شاهپور باشد. نرسی هنگام مرگ برادر ناتنی خود، بهرام اول در سال (۲۷۶ م) با اینکه حق بیشتری برای جانشین شدن داشت، به شاهی نرسید و پسر برادر او بهرام دوم به تخت شاهنشاهی نشست. (علت شکست او در شهریاری را هنر سیاسی کرتیر می‌دانند، که در مبحث آینده در خصوص آن خواهیم نوشت.) در این سنگ‌نگاره تصویر آتشدانی دیده می‌شود و بهرام دوم هر دو دستش را به آئین بزرگداشت، بلند کرده است و نخستین نفر سمت راست مردی است که کمی کوچکتر از بهرام دوم، نشان داده شده و او نیز دست راستش را به آئین بزرگداشت فراز کرده است. و به احتمال زیاد باید کرتیر باشد.

حال برای شناخت بیشتر کرتیر از کتیبه نقر شده‌اش در کعبه زرتشت یاری می‌جوییم.

در سال ۱۳۱۶ شمسی از طرف انستیتو شرقی دانشگاه شیکاگو به رهبری «اریک اشمیت» چهار سمت بنای کعبه زرتشت، خاک برداری شد. و بنای مکعب مستطیلی با پلکانی سنگی و سه سکو در سه سمت دیگر نیز نمودار گردید. و همچنین در سه سمت کعبه زرتشت بر فراز سکوها نیز سنگنبشته مهمی از شاهپور اول به سه زبان پهلوی، اشکانی، یونانی بدست آمد، که در زیر این سنگنبشته، سنگنبشته‌ای از کرتیر به خط پهلوی کشف گردید، که برگردان آن به فارسی امروزه از قول او (کرتیر) چنین است، ۱- و من کرتیر «مؤبد»- چون به ایزدان و شاهپور

شاهنشاه خوب پریستار و خوشکامه بودم - مرا بدان سپاس که به ایزدان و شاهپور شاهنشاه کرده بودم - آنگاه شاهپور شاهنشاه برای کردگان یزدان (کارهای دینی) در دربار و شهر به شهر (کشور به کشور) جا به جا - در همه شهرها - به انجمن مغان (مغستان) کامکار و فرمانروا کرد. و به فرمان شاهپور ۲ - شاهنشاه و همپشتی (یاری) ایزدان و شاهنشاه - شهر به شهر جا به جا بس کردگان یزدان افزایش گرفت. و بس آذروهران (آتشکده بهرام) نهاده شد و بس مغمردان خوشبخت و آبادان بودند. و بس آذران (آتشکده‌ها) و مغان را پادخشیرآوشت (وقفنامه و مستمری مهر کرد). و هرمزد و ایزدان را بزرگ سود رسید و اهریمن و دیوان را بزرگ گزند بود و این چند آذر و کردگان که بنویسم - انجام آن را ۳ - شاهپور شاهنشاه پیش شاهزادگان (واسپوهرگان) به من سفارش کرد، «که این بن خانه (سرزمین؟؟) تو را بود - چنان کن که دانی برای ایزدان و ما بهتر است.» و در وصیت نامه‌ها و پادخشیر (وقفنامه) و گزارشهایی که در زمان شاهپور شاهنشاه - در دربار و شهرها - جا به جا - کرده شد - در آنها چنین برنیشته است که، «کرتیر هیربد» و پس از آن که شاهپور شاهنشاه به گاه بغان ۴ - شد (درگذشت و به خدایان پیوست) و هرمزد شاهنشاه پسرش به شهریاری رسید - هرمزد شاهنشاه به من کلاه و کمر بند داد و جابه، و از جم برتر کرد. و مرا در دربار و شهر به شهر - جا به جا - همه شهرها - برای کردگان یزدان کامکارتر و فرمانروا کرد. و مرا «کرتیر هرمزد - مؤبد» بنام هرمزد خدای نام کرد. و

آن گاه بدان زمان - شهر به شهر - جا به جا - بس کردگان یزدان افزایش گرفت و بس آذر بهرام نهاده شد. و بس مغمردان خوشبخت و آبادان بودند و بس آذران (آتشکده ها) و مغان را پادخشیر آوشت (وقفنامه مهر کرد) و به وصیت - نامه ها و پادخشیر و گزارشهایی که در زمان هرمزد شاهنشاه - به دربار و همه شهرها - جا به جا کرده شد چنین نبشته است که، «کرتیر هرمزد - موبد» و پس از آن که هرمزد شاهنشاه به گاه بغان شد - ۶ - و بهرام شاهنشاه - پسر شاهپور شاهنشاه و برادر هرمزد شاهنشاه به شهریاری رسید - مرا بهرام شاهنشاه نیز ارجمند و فرمانروا داشت و مرا در دربار و شهر به شهر - جا به جا - از برای کردگان یزدان همه گونه کامکار و توانا کرد. و در آن زمان نیز شهر به شهر - جا به جا - بس کردگان یزدان افزایش گرفت. و بس آذر و رهران (بهرام) نهاده شد. و بس مغمردان خوشبخت ۷ - و آبادان بودند. و بس آذران و مغان را پادخشیر آوشت. (وقفنامه مهر کرد) و در وصیت نامه ها و پادخشیر و گزارشهایی نیز که در زمان بهرام شاهنشاه کرده شد - چنین برنبنشته است «کرتیر هرمزد - موبد» و پس از آنکه بهرام شاهنشاه، پسر شاهپور به گاه بغان شد. و در شهریاری دور است و مهربان و خوب کار و نیکوکار بهرام شاهنشاه - پسر بهرام به شهریاری رسید و از دوستاری هرمزد و ایزدان و ۸ - رآروان خویش مرا در کشور جاه و توان برتر کرد. و جاه و توان بزرگانم داد. و در دربار و شهر به شهر و جا به جا - در همه شهر - مرا از برای کردگان یزدان فرمانروا و کامکارتر از آن که

بودم کرد مرا در همه شهر (کشور) موبد و داور (وزیر دادگستری؟) کرد. مرا در آتشکده آناهید اردشیر و آناهید بانوی استخر «اون پد»^۲ و فرمانروا کرد. و مرا «کرتیر» ۹- بخت روان (رهاننده روان) بهرام - هرمزد - موبد نام کرد. و شهر به شهر و همه شهر - جا به جا کردگان هرمزد و ایزدان برتر بود. و دین مزدیسنا و مغمردان در شهر (کشور) فرمانروا بود. و ایزدان و آب و آذر و گوسفند (ستوران) را در شهر بزرگ خشنودی فرا رسید و اهریمن و دیوان را بزرگ گزند و اندوه در رسید. و کیش اهریمن و دیوان از شهر رخت بر بست و ناباور گردید. و یهود و شمن ۱۰- و برهمن و نصارا و مسیحی و مك تك (?) و زندیک در کشور زده شدند. و بت ها شکسته شدند. - و کنام دیوان ویران گشت و جایگاه و نشستنگه ایزدان گردید و شهر به شهر - جا به جا - بس کردگان یزدان افزایش گرفت. و بزرگ آذر بهرام نهاده شد. و بس مغمردان خوشبخت و آبادان بودند. و بس آذران (آتشکده ها) و مغان را پادخشیر آوشت (وقفنامه مهر کرد) و در وصیت نامه ها و پادخشیر و گزارشهایی که در زمان بهرام شاهنشاه پسر بهرام ۱۱- کرده شد - این چنین نبشته است که، «بخت روان بهرام - هرمزد موبد» از آن دم - از برای ایزدان و خدایان (شاهان) و رأی روان خویش - بس رنج و ناکامی دیدم - و بس آذران (آتشکده ها) و مغان در ایران شهر آبادان کردم. و در باره آذر (آتشکده) و مغمردان انیران که به کشور انیران بود - تا آنجا که اسب و مرد شاهنشاه می رسید،

شهرستان انتاکیه و شهر سوریه ۱۲- و آن سوی سوریه-
 شهرستان طرسوس و شهر کیلیکیه و آن سوی کیلیکیه -
 شهرستان قیصریه و شهر کپدوکیه و آن سوتر از کپدوکیه
 تا فراسوی شهرستان یونان و شهر ارمنستان و گرجستان
 و آلان و بلاسگان تا فراسوی دروازه آلان-شاهپور شاهنشاه
 به اسب و مرد خویش غارت کرد و سوزاند و ویران کرد.
 - در آنجا به فرمان شاهنشاه ۱۳- آن مغمردان و آذر
 (آتشکده) که در هر شهر بود بازسازی کردم. و زیان غارت
 را نگذاشتم و آنچه از هر کس غارت شده بود آن را بستم
 و باز به شهر خویش (شهر غارت شده) برهم زنان و
 خرابکاران دین که اندر انجمن مغان به دین مزدیسنا و
 کردگان یزدان پرهیز نگذاشتند ایشان را سخت ۱۴- به
 کیفر رساندم. دل آگاهشان کردم تا خوب شدند. بس آذران
 و مغان را وصیت نامه و پادخشیر کردم. و به همپشتی
 ایزدان و شاهنشاه و از خودم در ایرانشهر بس آذر بهرام
 نهادم. و بس پیوند همخونی روا کردم. و بس مردم دین
 نااستوار بودند - آنها را دین استوار کردم. و بس کسانی
 بودند که، کیش دیوان داشتند - کوشش کردم تا آنها کیش
 دیوان رها ساختند و کیش ۱۵- ایزدان گرفتند و بس
 رتپساک^۳ گرفته شد (برای «رتپساک» زیادی خرج شد) و
 بس دین گونه گونه شمرده شد. و من نیز کردگان یزدان را
 چنان افزودم و برتر بود که برایت نامه (سنگنبشته) نبشته
 نیامد - چه اگر نوشته می آمد - بسیار می نمود. و با دارائی
 خویش - جا به جا - بس آذر بهرام به پا ساختم. و من

قربانی زیاد کردم. برای چند آذری که با دارائی خویش نهادم. هرگاه به گاه ۱۱۳۳ رتپساک ۱۶- (روی هم رفته) برای يك سال ۶۷۹۸ رتپساک بود. (شش جشن در سال) من از دارائی خویش نیز کردگان یزدان گوناگون بسی کردم. که اگر بر این نامه (سنگنبشته) می نوشتم، آنگاه بسیار می نمود. من این نامه (سنگنبشته) را از آن روی نوشتم که کسی فرازتر زمانی پادخشیر - گزارشها یا وصیت نامه ها و یا دیگر نامه ای ببیند - بداند که من همان «کرتیر» هستم که بر شاهپور شاهنشاه «کرتیر هیربد» خوانده می شدم و بر هرمزد شاهنشاه و بر بهرام ۱۷- شاهنشاه «کرتیر هرمزد - موبد» خوانده می شدم و بر بهرام شاهنشاه پسر بهرام «کرتیر بخت روان - بهرام - هرمزد - موبد» خوانده می شدم و هرکه این نامه را ببیند و خواند - در برابر ایزدان و خدایان و روان خویش راد و راست بود و همانگونه که من ۱۸ - بودم. به تن استوارش، آبادی و خسروی رسد و روان دیندارش را اشوئی و پاکی آکنده کند. در بند اول سنگنبشته کرتیر این موضوع روشن می شود که، کرتیر تا زمان اردشیر (۲۴۱ م) يك پریستار بود و کارهای مذهبی را انجام می داد. وقتی شاهپور اول جانشین پدر می شود، کرتیر را سرپرست انجمن مغان می کنند. در بند سوم می بینیم که او نه تنها سرپرستی انجمن مغان را به عهده دارد، بلکه به عنوان کرتیر هیربد نیز در زمان شاهپور نائل می شود. (شاهپور در سال ۲۶۰ م در سنگنبشته ای بزرگان کشور خود را نام می برد نام کرتیر را پس از نام نایب السلطنه (بدخشن) و پیش از نام شهربان (ساتراپ)

بیشابور و پانزده درباری دیگر می‌آورد.) کرتیر در زمان پسر شاهپور «هرمزد» (۲۷۲-۲۷۳ م) به مقام «هرمزد موبد» ارتقاء درجه پیدا می‌کند. و از شاهنشاه به دریافت کمر بند و کلاه (از نشانه‌های ویژه در دین مزدیسنا که در مراسم مذهبی خاصی اهداء می‌شود) نائل می‌گردد. و در بند پنجم به دستور او آتشکده‌های زیادی ساخته می‌شود، و وقفنامه‌هایی نیز برای آتشکده‌ها می‌کند. و در همین زمان گروه روحانیون نیز قدرتمندتر می‌شوند. وقتی هرمزد اول وفات یافت بهرام اول جانشین او می‌گردد. و مبارزات سیاسی و مذهبی کرتیر و مانی نیز در همین زمان آغاز گشت و با پیروزی کرتیر، دوران قدرت مطلق سیاسی، مذهبی او نیز شروع شد. بعد از بهرام اول، بهرام دوم جانشینش می‌شود، کرتیر در بند هفت تا هیجده، صحبت از مقام و کارهایش در زمان بهرام دوم می‌کند، و همچنین می‌گوید، در زمان بهرام دوم به او لقب «کرتیر بخت روان - هرمزد موبد» (کرتیر رهاننده روان بهرام موبد اهورا - مزدا) می‌دهند. و بهرام او را در ردیف بزرگان قرار می‌دهد، و سرپرستی آتشکده مقدس آناهیتا، که قبل از او، پادشاهان سرپرستی آن را به عهده داشتند، به او سپرده می‌شود و همچنین وزارت دادگستری را به او می‌دهند.

این بود تفسیری مختصر از سنگنبشته‌ی کرتیر در کعبه زرتشت،. اما این نکته را نیز باید یادآور شویم که قدرت نفوذ کرتیر در دوران کهولت و پیری افول می‌کند، چرا که، نرسی رقیب بهرام دوم و دشمن کرتیر، قدرت شاهی را به دست می‌گیرد. گرچه حق مسلم نرسی بود که بعد از بهرام

اول به سلطنت برسد، اما چون کرتیر بهرام دوم را بزرگ کرده بود و زیر نظر خود به او تعلیم داده بود، با کوشش فراوان، بهرام دوم را به جای نرسی به جانشینی بهرام اول برگزید.

بخش (۵)

تنسر

وقتی صحبت از مذهب به‌روزگار ساسانیان می‌شود، اغلب محققان و پژوهشگران که درباره این موضوع پژوهش می‌کنند، «تنسر» را یکی از روحانیون بزرگ و با قدرت عصر اردشیر و یا لااقل اوایل عصر حکومت ساسانیان می‌دانند و بی‌مناسبت نخواهد بود که در باب زندگی و کار و اندیشه‌اش تحقیقی سزاوار از برای روشنگری این بخش از تاریخ ایران صورت گیرد.

درباره تنسر نقل قول‌های ضد و نقیضی در منابع مختلف چه متقدم و چه متأخر دیده می‌شود، که باعث می‌شود این شخصیت برای همیشه (یا لااقل تا این زمان) در پرده ابهام بماند. برای آشنائی بیشتر با شرح احوال این شخصیت، می‌توان از سه منبع تاریخی استفاده کرد.

منبع اول «دینکرت» (دینکرد) است. در کتاب سوم و چهارم دینکرت درباره تنسر آمده، «و اندر گزندی که به سلطه دینی ایرانشهر به‌سبب الکساندر (اسکندر) زشت‌کار

و زشت نام رسید، آن نهاده شده به دز نپشت، به سوزش و آن نهاده شده به گنج شیزیکان به دست رومیان رسید. و هم به زبان یونانی به آگاهی ای که از گفت و دید پیش آمده بود گزارده شد. آن شاهنشاه اردشیر پاپکان آمد از پی نو کردن و از نو آراستن سلطه ایران همان نبشته ها از پراکندگی به يك جا آورده شد. و پور یوتکیش تنسر پارسا (أهرو) که هیرپدان هیرپدان بود برآمد. با تفسیر اوستا، اردشیر فرمود اوستا را پی افکندن و به مدد آن تفسیر [و تحریر پارسی] آن را به هم پیوستن و او همچنان کرد و اردشیر فرمود آن را مانند بخشی از روشنی اصلی به گنج شیزیکان داشتن و نسخه هائی که به نیکی آماده شده با تفسیر منتشر کردن. در کتاب چهارم دینکرت آمده «ولخش (بلاش اول) اشکانی فرمود اوستا و زند همچنانکه به او یژگی اندر آورده شده است و هم آموختنیها (= کتب ادب) هرچه از گزند و آشفته گاری (= خرابکاری) آکسندر و (? گروه غارتگر؟) رومیان اندر ایران شهر پیراکنندگی بر نوشته (? به هر زمان؟) در حفاظت دستور مانده است. همچنانکه اندر شهر فراز آمده است. نگاه داشتن و به شهرها یادگار کردن آن شاهنشاه اردشیر پاپکان به راست دستوری (= به اجازه صحیح یا صدارت مستقیم) تنسر هم آن آموختنیهای (= ادبیات دینی) پراکنده، همه را به درگاه (= پایتخت) خواست. تنسر برآمد. آن يك فراز پذیرفته شد. و دیگر دستوران هشته «هم این فرمان داده شد که (? را فرود [= کمتر] نیست؟)»

منبع دوم، متون تاریخی مورخین اسلامی است که درباره تنسر، اطلاعات کم و بیشی داده‌اند از جمله، مسعودی است که در کتاب «مروج الذهب» (۳۳۲ هجری) و «التنبیه و الاشراف» (۳۴۵ هجری) او را «دوسر» می‌خواند و می‌گوید او (تنسر=دوسر) مردی زاهد و در فلسفه مذهب افلاطونی بوده است.

در کتاب «تحقیق ماللمهند» (۴۲۲ هجری) اثر ابوریحان بیرونی و در کتاب «فارسنامه» تألیف ابن بلخی (اوایل قرن ششم) و در «تجارب الامم» اثر ابوعلی مسکویه (متوفی ۴۲۱ هجری) و چند متن دیگر که از تنسر نام برده و او را یار باوفای اردشیر اول می‌خوانند.

منبع سوم که یکی از منابع مهمی است که درباره تنسر آمده معروف است به «نامه تنسر به گشنسپ شاه»: از جشنسپ شاه و شاهزاده طبرستان بر شواذگر جیلان و دیلمانان و رویان و دنیاوند، نامه پیش هر بد هرابد، رسیده، خواند و سلام می‌فرستد. و سجود می‌کند. و هر صحیح و سقیم که در نامه بود مطالعه رفت و شادمانه شد. اگرچه بر سداد بود. و برخی با فساد، امید است که آنچه صحیح است زاید گردد. و آنچه سقیم است. به صحت نزدیک شود. اما بعد آنچه مرا بدعا یاد کردی و بزرگ گردانیده خنک ممدوحی که مستحق مدح باشد. و داعی که اهل اجابت بوده نه، همانا که آفرید تو را که شاه و شاهزاده‌ای دعا بیشتر از من گوید و سودمندی تو مثل من خواهد. فرمودی نبشته مرا که تنسرم پیش پدر تو منزلت و عظمی بود. و طاعت من داشتی در مصالح امور، او از دنیا رحلت کرد. و

من نزدیکتر بدو و به فرزندان او هیچکس نگذاشت، بدرستی که جاویدان باد روح او و باقی ذکر او، از تعظیم احترام و اجلال و اکرام در حق من زیادت از حق من فرمودی و نفس خویش را بر طاعت رأی و مشورت من و دیگر ناصحان امین مکین براحت داشت. و اگر پدر تو این روزگار و کار یافتی بدانچه تو برو صبر و دیری پیش گرفتی او به تدبیر و پیش دریافتی و آن را که تو فرو نشستی او برخاستی و مبادرت نمودی اما چون بدینجا رسیدی که از من رأی می‌طلبی و به استشارات مشرف گردانیدی بدانند که خلائق بنی آدم را حال من معلومست و از عقلا و جهلا و اوساط و او باش پوشیده نیست، که پنجاه سالست که تا نفس اماره خویش بر این داشتم و به ریاضتها که از لذت نکاح و مباشرت و اکتساب اموال و معاشرت امتناع نموده و نه در دل کرده‌اند و نه خواهان آنکه هرگز ارادت نمایم و چون محبوسی و مسجوننی در دنیا می‌باشم. تا خلائق عدل من بدانند و بدانچه برای صلاح معاش و فلاح معاد و پرهیز از فساد از من طلبند و من ایشان را هدایت کنم، گمان نبرند و صورت نکند که دنیا طلبی را به مخادعه و مخاتله مشغولند و حیلتی توهم افتد و چندین مدت که از محبوب دنیا عزلت گرفتم و مکروه آرام داشته برای آن بود. که کسی را با رشد و حسنات و خیر و سعادات دعوت کنم، اجابت کند و نصیحت، را به معصیت رد نکند....»^۲

نامه‌های تنسر اولین بار بوسیله «دارمستتر» خاورشناس

فرانسوی ترجمه و در مجله آسیای، ۱۸۹۴ م منتشر شد. و پس از آن محقق ایرانی آقای مجتبی مینوی متن يك سخنرانی را که نیم قرن از نسخه دارمستتر کهن تر و اصیل تر بود، بدست آورد و در سال ۱۹۳۳ م چاپ نمود.

نامه های تنسر از جمله اسناد مهم، درباره شناخت جامعه ساسانی است. و در آن اشاره به آشفتگی فکری و اخلاقی زمانی شده است که «کریستین سن» آن را دوران جنبش مزدکیان نامیده است و همچنین «مارکوارت» عقیده دارد که، نامه های تنسر در حدود سالهای ۵۵۷ تا ۵۷۰ م تنظیم شده، زیرا در آن اشاراتی به چشم می خورد که نمی تواند همزمان با دوره پادشاهی اردشیر باشد.

نظریه این دو دانشمند جای بحث دارد و مهمتر از همه، پرفسور لوکونین نیز درباره کلمه «تنسر» می گوید، «کلمه تنسر به معنای اهل ریاضت و تیزهوش آمده و به احتمال زیاد نامه ها و کارهایی را که به تنسر نسبت می دهند، باید کار عده ای از روحانیون دانست.»^۳

با این تفاسیر آیا می توان گفت، شخصیتی واقعی بنام تنسر وجود داشته است؟

و اگر چنانچه بپذیریم که چنین شخصی وجود داشته است و بخصوص به قول عده ای از محققان و مورخین که می گویند، «تنسر در زمان اردشیر نفوذ زیادی داشته است.» آیا با مرگ اردشیر او نیز می میرد؟! در صورتیکه کرتیر از زمان اردشیر اول تا زمان بهرام دوم و حتی در زمان

۳- به نقل مضمون از کتاب تمدن ایران ساسانی، ص ۶۷

حکومت نرسی نیز زنده بود. آیا می‌توان این گونه نتیجه گرفت، تنسر به معنی «هوش» یکی از صفات و خصوصیات کرتیر بوده است؟! درحالی‌که در سنگنبشته‌های عهد اردشیر تا زمان بهرام دوم، ما شخصی بنام تنسر که موبدان موبد یا هیربدان هیربد باشد نمی‌بینیم، و این نگاه و دقت در متون تاریخی، چنین پنداری را پدید می‌آورد که، احتمال دهیم، کرتیر همان تنسر است. و یا اصولاً به‌عنوان یک فرد خاص و یک شخصیت واقعی وجود خارجی نداشته است!! همچنین به اعتقاد گروهی از محققان، کرتیر موبدان موبد با همت گروهی از فرزنانگان ایرانی، خطی را بوجود آوردند، بنام «دین دبیره» و اوستا را با آن نگاشتند. اما عده‌ای دیگر از جمله دکتر خانلری بر این اعتقاد است که، «خط اوستائی به احتمال قوی در اواخر دوره ساسانیان ابداع شد. و یکی از دقیق‌ترین و مناسب‌ترین خطهای جهان برای ثبت صوتهای ملفوظ، یعنی واکهای یک زبان است. این خط براساس خط آرامی پهلوی وضع شده و «دین دبیره» که همان «خط دینی» خوانده می‌شود، ۴۸ حرف (نشانه خطی) دارد. از جمله ۱۴ نشانه برای مصوتها و ۲۴ نشانه برای صامتها و نیم مصوتها است»^۴

حال باید دید نظریات کدام گروه به واقعیت نزدیک‌تر است. در فارسنامه ابن بلخی آمده «چون زرتشت پیامد وشتاسف او را به ابتدا قبول نکرد. و بعد از آن او را قبول کرد و کتاب زند آورده بود به حکمت و بر دوازده

۴- دکتر خانلری، تاریخ زبان فارسی، جلد اول ص ۲۱۸

هزار پوست گاو دباغت کرده و نبشته بود به زر و وشتاسف آن را قبول کرد. و به استخر پارس کوهی است، کونفشت گویند که همه صورتها و کنده کاریها از سنگ خارا کرده و آثار عجیب اندر آن بود. و این کتاب «زند و پازند»^۵ آنجا نهاده بود.^۶

یا در نامه تنسر به پادشاه طبرستان آمده، «میدانی که اسکندر کتاب ما را در دوازده هزار پوست گاو به سوخت به استخر»^۷.

زبان اوستائی که یکی از کهن ترین لهجه های ایرانی است، و دارای قدمتی طولانی، حتی قبل از اشکانیان نیز بوده است، آیا در زمان ساسانیان خط آن نیز نمی توانسته وجود داشته باشد؟!

اگر ریشه «دین دبیره» را بشکافیم و سیر تحول این خط را مورد بررسی قرار دهیم، شاید به حقایق قابل قبول تری در این خصوص دست یافته و تاریخ دقیق اختراع این

۵- نوشته های مقدس زرتشتیان در زمان ساسانیان دارای بیست و یک نسک بود که نام مخصوصی نداشت آن را با نام دین مشخص می کردند. «دین» به نوبه خود، «اپستاک» *apastak* را نیز در بر داشت، که امروزه ما به آن اوستا می گوئیم، که با لهجه ای خوانده و نوشته شده بود، که در دوره ساسانیان قابل فهم نبود، در عوض آمدند اپستاک را به زبان قابل فهم آن زمان یعنی فارسی میانه «پارسیک» ترجمه و تفسیر نمودند، که به آن زند می گفتند، مانند زند وندیداد یا زند یسنا، زند یشته ها... و کتابهای دینی و مذهبی دیگر مانند، دینکرت، بندهشن، ارداویراف نامه... و همچنین تفسیر بر خود زند را نیز پازند می گویند، این کار در اوایل حکومت اسلامی در ایران صورت گرفته بود.

۶- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۴۹ و ۵۰

۷- نامه تنسر به گشنسپ، ص ۵۶

خط را بیابیم. ولیکن بدلیل عدم تسلط به علم زبان‌شناسی حل این مشکل را به زبان‌شناسان وامی‌گذاریم تا در آینده، بهتر و عمیق‌تر درباره آن به بررسی بپردازند.

اما وجود اختلاف نظر، این شك را در میان عده‌ای از محققان بوجود آورده است که، خط دین دبیره را کرتیر اختراع کرده و در زمان بهرام دوم این خط را برای نوشتن اوستا مورد استفاده قرار داده‌است. و عده‌ای نیز می‌گویند، اصلاً در زمان کرتیر این خط وجود نداشت، چرا که اگر چنین خط دقیقی وجود می‌داشت مانی مجبور نمی‌شد برای نوشتن کتب خود از خط سریانی و نستعلیق استفاده نماید. و یا گروهی دیگر معتقدند که، خط «دین دبیره» اواخر ساسانیان نوشته شده است. این‌گونه نظریات این سؤال را پیش می‌آورد که آیا خطی به این دقیقی که جزء کاملترین خط‌وط الفبائی قدیم بشمار می‌رود، آیا هیچ سیر تکاملی نداشته است و آیا می‌توان باور نمود که چنین خطی در این درجه از استحکام، بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای، در محدوده زمانی ساسانیان اختراع شده باشد؟

بخش (۶)

نرسی

«نرسی» پسر شاهپور اول بعد از مرگ برادر ناتنی خود بهرام اول، در سال (۲۷۶ م) با آنکه استحقاق بیشتری برای جانشینی داشت، به شاهنشاهی نرسید و پسر برادر او، بهرام دوم، بر تخت شاهی جلوس کرد. دلیل شکست نرسی، نفوذ مذهبی و قدرت سیاسی کرتیر بوده است. بعد از مرگ بهرام دوم (۲۹۳ م) بهرام سوم جانشین وی می‌گردد. اما او فقط مدت چهارماه توانست پادشاهی کند. و سرانجام بدست نرسی گرفتار و کشته شد. و نرسی در سال (۲۹۳ م) به پادشاهی رسید. در کتیبه‌های پایکولی (در مرز ایران و عراق، در منطقه کردستان شمالی، که خرابه‌های آن به بت‌خانه معروف است.) که از نرسی برجا مانده است، شرح وقایع زمان خود را نوشته و برادرش بهرام اول را غاصب سلطنت نامیده و برای به قدرت رسیدن خود تلاش زیادی کرده است، و در این راه بسیاری از مردم پارس نیز او را یاری داده‌اند.

و همچنین می بینیم با به قدرت رسیدن نرسی وضع بکلی عوض می شود. او در نقش رستم موضوع تاجگذاری خود را بر سنگ حجاری می کند، درحالی که از دست بانوئی (آناهیتا) حلقه اقتدار و پادشاهی را می گیرد. این نشانگر آن است که در آن عصر يك تحول مذهبی سیاسی در جامعه رخ داده است، و این سؤال را نیز بوجود می آورد که، چرا نرسی فره ایزدی (حلقه اقتدار) را به جای آنکه مانند پیشینیان خود از دست اهورامزدا بگیرد، از دست آناهیتا می گیرد؟

پیش از آنکه به بررسی این مسئله بپردازیم، ابتدا از نوشته های دکتر علی اکبر سرفراز بهره می گیریم، بخصوص اینکه نظریه دکتر سرفراز را اغلب باستان شناسان نسل جدید که شاگردان این استاد بوده اند، پذیرفته و حتی در میان عده ای از دانش پژوهان که در زمینه تاریخ و فرهنگ و تمدن ساسانی تحقیق کرده اند اعتقاد به چنین نظریه ای کم و بیش وجود دارد. «مذهب زرتشت در زمان هخامنشیان يك مذهب رسمی و ملی نبوده است، بلکه دین مزدیسنا که در آن، خدای بزرگ اهورامزدا به آن شکل یکتاپرستی داده بودند، مورد توجه قرار گرفته و در اواخر سلطنت هخامنشیان ایزدان مهر و آناهیتا در این آئین وارد شده اند. و توضیح اینکه میترا یکی از چهار خدای مذهب آریائیها بوده و در این زمان مهر ایزد آفتاب و فروغ و روشنائی و مهر، پیمان ایران باستان و آناهیتا ایزد آب، عشق و رستنی ها و حاصلخیزی و فراوانی و ایزد جنگجویان بوده است. و در اواخر دوره هخامنشیان این دو ایزد به شکل بارزی تجلی نموده و مورد احترام و ستایش اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۸

ق.م) قرار گرفته‌اند. در زمان ساسانیان عواملی موجب می‌گردد تا نهضت ملی آنان به ثمر برسد. و مسلماً از جمله عوامل، گرایش و توجه به آئین مزدیسنا است. که در آن علاقه باطنی مردم ایران آمیخته با خاطرات گذشته مؤید آن بوده و موجب این نهضت اردشیر و پسرش شاهپور با توجه به خواسته‌های مردم ایران بویژه پارسیها بوده‌اند.^۱ و همچنین در جایی دیگر دکتر سرفراز متذکر می‌شود، «در زمان بهرام دوم که کرتیر با کوشش فراوان دین زرتشت را جانشین مزدیسنا کرد. و در زمان او تعقیب غیر زرتشتیان، آغاز می‌شود. اما با روی کار آمدن نرسی که کرتیر پیر و فرتوت شده بود، و به قولی هشتاد سال داشت، این قدرت از او گرفته می‌شود و خود نرسی سرپرستی آناهیتا را به عهده می‌گیرد و به آناهیتا شخصیت سمبولیک برابر با اهورامزدا می‌دهد. چنانکه در نقوش برجسته تاجگذاری وی در نقش رستم فارس منقوش است. و در این زمان بار دیگر دین مزدیسنا قدرت می‌گیرد.»^۲

با طرح این مطالب آیا می‌توان پذیرفت که «نرسی» پایبند مذهبی با خصوصیات آئین مزدیسنا عصر هخامنشیان و در عین حال پایبندی به آناهیتا دلیل عدم به قدرت رسیدن وی، پس از بهرام اول گردیده است؟ و از سوی دیگر کرتیر که در سنگنبشته خود در کعبه زرتشت، پیوند همخونی را برقرار می‌کند، به روش آئین زرتشتی رفته

۱- دکتر علی اکبر سرفراز، دروس دانشگاهی، تاریخ و فرهنگ و تمدن

ساسانی ص ۵۲

۲- تاریخ و فرهنگ و تمدن ساسانی ص ۵۲

است؟

باز در اینجا مسئله اختلاف میان دین مزدیسنا با دین زرتشتی پیش می‌آید، همانطوری‌که قبلاً نیز اشاره شد به گفته عده‌ای از دانشمندان دین اوایل ساسانیان دین مزدیسنا بوده، که در زمان کرتیر دین زرتشتی به‌جای آن رواج پیدا می‌کند اما با روی کار آمدن نرسی، بار دیگر دین مزدیسنا، در ایران احیاء می‌شود و رواج می‌یابد یعنی همان دین مزدیسنایی که در اواخر حکومت هخامنشیان و در زمان سلطنت اردشیر دوم رواج داشت، و او در کتیبه‌ای می‌گوید، «اردشیر شاه گوید، به خواست اهورمزدا، آناهیتا و میترا، مرا و آنچه‌را به‌وسیله من انجام‌شده از همه گزندها بپایند» در مورد دین مزدیسنا و دین زرتشت در مبحث گذشته توضیحاتی داده شده است. اما آنچه در اینجا مهم می‌باشد، این است که آیا کرتیر واقعاً یک زرتشتی پاک عقیده بود، یعنی اجراء کننده دستورات زرتشت و یا به‌عبارتی، او همان زرتشتی است که، قسمت گاهانی اوستا را رعایت و پیام اصیل زرتشت را با عمل خود پیاده کرده است؟

برای روشن شدن مطلب باید باز از سنگنبشته او کمک بگیریم.

۱- در بندهای مختلف سنگنبشته او آمده که در زمان او (کرتیر) «مغان» کامکار و فرمانروا گشته و برای مغان وقفنامه و مستمری مهر کرده‌اند. و همچنین در بند نهم نیز آمده «دین مزدیسنا و مغمردان در شهر (کشور) فرمانروا شد.» یعنی در زمان او، نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که، او صریحاً خود را مغ می‌داند و هم اوست که مغان

را قدرتمند می‌کند. و او از مزدیسنا نام می‌برد، اما نمی‌گوید، من مزدیسنا را بشیوه زرتشت فرمانروا کردم، و یا آئین مزدیسنا را زرتشتی را برپا داشته‌ام. بلکه می‌گوید، «دین مزدیسنا و مغان را والا و شایسته احترام و ستایش کردم...»

۲- در بند هشت سنگنبشته کرتیر آمده، «مرا در آتشکده آناهید اردشیر و آناهید، بانوی استخر، «اون‌بد» و فرمانروا کرد، و مرا کرتیر.» در این بند درمی‌یابیم که کرتیر سرپرست معبد آناهیتا در استخر شده است. آیا ما در قسمت «گاهاها» (گاهانی) به کلمه آناهیتا یا ایزد آناهیتا برخورد می‌کنیم؟

همچنین می‌دانیم که، اوستا به دو قسمت قدیمی‌تر و جدیدتر تقسیم گردیده و قسمت قدیمی‌تر، همان قسمت گاهانی است که به صورت سرودهایی است که از قسمتهای دیگر اصیل‌تر می‌باشد. و تقریباً از زمان مادها تا به حکومت رسیدن ساسانیان هرگز این قسمت به صورت واقعی آن در جامعه ایرانی پیاده نمی‌شود. آیا می‌توان پذیرفت، شخصی چون کرتیر که يك مغ است در زمان قدرتش، دین زرتشت را در ایران زنده می‌کند؟ اگر ما این مطلب را که کرتیر زرتشتی اصیل است، بپذیریم، باز این سؤال مطرح می‌شود، اگر کرتیر پاک عقیده و زرتشتی اصیل است، و نرسی به شیوه مزدیسنا زمان هخامنشیان رفته است، پس چرا کرتیر سرپرستی معبد آناهیتا را به عهده می‌گیرد؟ آیا آناهیتائی را که کرتیر مقدس می‌دارد با آناهیتائی که نرسی حلقه اقتدار را از دستش می‌گیرد فرق دارد؟ و سرانجام

این سؤال پیش می‌آید که آیا این دو شخص (کرتیر و نرسی) می‌توانند دو عقیده متفاوتی داشته باشند؟

در بند پانزدهم سنگنبشته کرتیر آمده است، «بسی آذر بهرام به پا ساختم و من قربانی زیاد کردم.» در این قسمت مسئله قربانی را باید مورد توجه قرار داد. همان طوریکه می‌دانیم، قربانی کردن حیوانات مفید بخصوص گاو، از سوی زرتشت به سخت‌ترین صورت نکوهش می‌گردید، و زرتشت هر نوع ستم و آزار نسبت به حیوانات مفید را منع می‌کرد. و در زمان زرتشت يك کشمکش میان قربانی‌کنندگان و پیروان راستین او وجود داشت.

[«گوشورون» به بارگاه آفریدگار روی آورد. و خروش برداشت. و بنالید که، مرا به چه کار آفریدند؟ کیست آن‌کس که مرا پدید آورد؟ خشم و ستم و سنگلی و گستاخی و زور مرا به‌ستوه آورد! ای آفریدگار! مرا جز تو نگاهبانی دیگر نیست، اینک به‌روزی و شادکامی برزیگران را به من ارزانی دار!] گائاه‌ها (سرود) ۲۹ بند ۱

۴- در قسمتی از بند چهارده از قول کرتیر آمده، «و بس هم‌خونی روا کردم» ازدواج‌های هم‌خونی که از اختراعات مغان است، و هرگز در قسمت گائاه‌های اوستا، به آن برخورد نمی‌کنیم، و هیچوقت زرتشت آن‌را روا نمی‌داشت. برای صحت این مطلب می‌توان به قسمت گائاه‌ها مراجعه کرد. نمونه آن ازدواج «پوروچیست» دختر زرتشت با «جاماسب» است. اگر زرتشت ازدواج هم‌خونی را قبول داشت، پس چرا دخترش را به کسی می‌دهد، که جزء خانواده هم‌خونی او نیست؟ آیا به این ترتیب، کرتیر با رواج دادن ازدواج‌های هم‌خونی می‌تواند يك زرتشتی پاک عقیده

محسوب شود؟

۵- کرتیر در سنگنبشته خود از افراد ملحد و مرتدی نام می‌برد که، بر آنها پیروز شد و اندوه و گزند بزرگی به این گروه‌ها رسانید. در اینجا باید گفت، آیا این ملحدین و مرتدین، زرتشتیانی نیستند که به گفته‌های زرتشت با شیوه‌ای متفاوت، با مغان وفادار بودند؟

همچنین می‌دانیم که در گائاها یا اوستای متقدم، قبول دین به اختیار و اراده و از روی آگاهی بوده است، در حالیکه پذیرش دین به شیوه کرتیر، با خشونت، زور و تعصب همراه است، و از دیدگاه کرتیر کسی دین‌دار و مؤمن می‌باشد که، با تمام وجود زیر نفوذ و اراده موبدان بوده و دستورات روحانیون را به‌خوبی انجام دهد. با این حساب آیا کرتیر برپا کننده دین واقعی زرتشتی در جامعه ساسانیان است؟

۶- و سرانجام باید گفت، وقتی کرتیر در سنگنبشته خود یادآور می‌شود «بس کردگان یزدان افزایش گرفت و بس آذر بهرام نهاده شد و بس مغمردان خوشبخت و آبادان بودند و بس آذران و مغان را پادخشیر (وقفنامه مهر کرد) آوشت» و همچنین در بندهای دیگر یادآور می‌شود که، با دارائی خود آتشکده‌ها ساخته و پیشکش‌هایی با ثروت بی- حسابش به این آتشکده‌ها داده است. آیا کرتیر همان زرتشتی واقعی و مؤمن پاک عقیده است که در گائاها آمده

[«زرتشت» زندگی و اندیشه و گفتار و کردار نیک و برگزیده خود و فرمانبری و توانائی دین راستین را به بارگاه «مژدا» پیشکش می‌کند.]

حال برگردیم به موضوع گذشته، و این مطلب را بررسی کنیم که چرا نرسی حلقه اقتدار و سلطنت را به جای آنکه مانند پیشینیان خود از دست اهورامزدا بگیرد، از آناهیتا می‌گیرد؟

نرسی با گرفتن حلقه اقتدار از دست آناهیتا می‌خواسته است، بر طبق اوستا عمل کند، اما نه بر طبق اوستای گاهانی، بلکه اوستائی که طی زمان با آئین‌ها و افکارهای مختلف آمیخته شده و قسمت زیادی از آن تحریف شده بود و به اوستای متاخر امروزه شهرت دارد، و با سخنان اصیل زرتشت مطابقت ندارد. همچنین بین قسمت جدید اوستا با قسمت قدیمی يك فاصله زمانی زیادی نیز وجود دارد. يك بخش از قسمت جدید اوستا، «یشت‌ها»ست. در این بخش با شماری از پهلوانان و بزرگان برخورد می‌کنیم، که با انجام قربانیهای بزرگ و پیشکش این قربانیها به آناهیتا، از او قدرت و مقام و جاه می‌طلبند. (همان کاری که در زمان ساسانیان کرتیر نیز انجام می‌داد).

حال برای روشن تر شدن مطلب از «یشت‌ها» کمک می‌گیریم.

آناهیتا در اوستای (متاخر) «اردوی سورا ناھیت» می‌باشد. یشت پنجم، موسوم به «آبان یشت» که یکی از بلندترین و قدیمیترین یشت‌ها، مربوط به آناهیتا (آناهید - ناهید) است. در آبان یشت از جلال و عظمت و بی‌آلایشی و فزاینده قدرت، ثروت و حفظ‌کننده زنان و مردان پاک یاد شده است.

[اهورامزدا به اسپیتمان زرتشت گفت، از برای من ای زرتشت

سپیتمان این اردویسور ناهید را بستای، کسی که به همه جا گسترده درمان بخشد، و دشمن دیوها (و) مطیع کیش اهورائی است. سزاوار است که ستوده جهان مادی گردد. سزاوار است که در عالم مادی وی را نیایش کنند. مقدسی که جان افزاست. مقدسی که فزاینده ثروت است. مقدسی که فزاینده مملکت است. [کرده ۱ بند ۱]

آناهیتا مؤکل آبهاست.

[از برای من ای زرتشت سپیتمان این اردویسور ناهید را بستای. کسی که آن زورمند درخشان بلند بالا و خوش اندام را از کسی که شبانه روز آب روان به فراوانی تمام آبهای است که در روی این زمین جاری است (و) با قوت تمام روان. برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند می ستایم] کرده ۴، بند ۱۴ و ۱۵

با توجه به اوصافی که در آبان یشت از آناهیتا، شده است، در هنر نقش برجسته عصر نرسی، هنرمند سعی کرده او را به تصویر درآورد. ناهیدی که برومند و بلند بالا به پا ایستاده و تاجی جواهرنشان بر سر گذاشته و نوار پرچینی از آن آویزان است. گردنبندی دور گردن اوست و دارای ابهت و وقار خاصی است. همچنین می بینیم که نرسی حلقه اقتدار را از آناهیتا می گیرد. در آبان یشت نیز شماری دیگر از نامداران قدیم وجود دارند که برای آناهیتا، قربانیها و نذورات می دهند و نماز می گزارند و از او تمنای قدرت و پیروزی بر دشمنان و کامروائی در آرزوهایشان را دارند. نخستین پادشاهی که در آبان یشت، کرده ۶ بند ۱۲، از او یاد شده «هوشنگ» پیشدادی است.

[وی در بالای (کوه) هرا صد اسب، هزار گاو و دهمزار گوسفند برای اردویسور آناهید قربانی می کند، تا وی را بزرگترین شهریار روی

زمین گردانند. و بر دیوها و مردمان و پریها و کاویها و کرپانها و دیو-
های مازندران و دروغ‌پرستان ورنه (دیلیم و گیلان) دست یافته و همه را
شکست دهد. و اردویسور آناهیتا خواش هوشنگ را اجابت نمود. او را
کامروا ساخت. [

در کرده ۲۵ بند ۷ آبان یشت در باره «جمشید» آمده،

[که برای ناهید، صد اسب، هزار گاو و دهمزار گوسفند قربانی
و از او تمنا می‌کند که وی را در همه ممالک بزرگترین شهریار گرداند.
و وی را بر دیوها، مردمان و جادوان و کاویها و کرپانهای ستمکار چیره
سازد و از دیوها، ثروت و بهره فراوانی و رمه و خورسندی و تشخیص را
دور بدارد. و ایزد ناهید دعای وی را اجابت می‌کند.]

شخصیت دیگری که در کرده ۸ بند ۲۹ اسمش آمده
است. «ضحاک» یا اژی‌دهاک است.

[او نیز صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای آناهید
قربانی کرد. و از او خواست که وی را بر هفت کشور از انسان مسخرش
سازد. اما حاجت او برآورده نشد.]

در کرده ۹ بند ۳۳، از فریدون آمده،

[که برای آناهید صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی
می‌کند. و از او می‌خواهند که بر اژی‌دهاک سه پوزه ظفر یابد و ناهید
حاجت او را برآورده کرد.]

همینطور اسامی در آبان یشت ادامه می‌یابد، تا سرانجام
به کی‌گشتاسب می‌رسد. او نیز برای ناهید قربانی می‌کند
و سرانجام به آرزو و کامیابی می‌رسد.

حال با این تفاسیر آیا می‌توان گفت، نرسی با گرفتن
حلقه اقتدار از آناهیتا می‌خواسته است او را بالاتر از

اهورامزدا قرار دهد؟ مسلماً، خیر. او می‌خواسته مانند گذشتگان و نامداران «آبان‌یشت» عمل کرده و بگوید این وظیفه آناهیتاست که قدرت را به پادشاهان می‌دهد. و اگر آناهیتا نخواهد، می‌تواند قدرت و مقام هر کسی را از او بگیرد. و مورد دیگر آن است که در یشت‌ها هرگز آناهیتا بالاتر از اهورامزدا قرار نگرفته است، بلکه اهورامزدا در راس و آفریننده تمام موجودات است. آناهیتا در ردیف فرشتگان و ایزدان قرار دارد، و دارای رسالت ویژه‌ای است که با همکاری دیگر ایزدان نظم و آرامش جهان را برقرار می‌سازد. و سرانجام این نکته را نیز باید یادآوری کرد، که زمانی شاهپور اول، از دنیا می‌رود، بتدریج کرتیر قدرت مذهبی فوق‌العاده‌ای می‌یابد. و در این میان نه‌تنها با بودن کرتیر، قدرت مذهبی از دست‌خاندان ساسانیان خارج می‌شود، بلکه کرتیر با بدست گرفتن قدرت مذهبی، قدرت سیاسی را نیز اعاده می‌نماید. و همچنین وقتی نرسی به پادشاهی می‌رسد، ابتدا ریاست معبد آناهیتا و ریاست کل امور مذهبی را که مدت زمانی نه‌چندان طولانی از دست شاهان خارج شده بود، بدست می‌گیرد، تا تئوکراسی حاکم کرتیر را ویران سازد و قدرت سیاستمداران دینی را کاهش دهد. و از این طریق بار دیگر، همچون دوران سلطنت اردشیر و شاهپور اول، پادشاهان بر مسند قدرت دین و سیاست تکیه زنند.

بخش (۷)

پادشاهان ساسانی و پذیرش و باور مذهبی

مذهب و دین زرتشت (مزدیسنا) یکی از مهمترین عوامل به قدرت رساندن سلسله ساسانیان بود. اما در این میان باید دید که آیا پادشاهان ساسانی نیز در راه مذهب خود پاک عقیده و با ایمان بودند یا خیر؟

بررسی مدارک و اسناد تاریخی نشان می دهد که در میان پادشاهان، کسانی نیز بوده اند وقتی به قدرت و اقتدار و سلطنت ایشان خدش های وارد می شد و یا حکومت خود را از لحاظ عوامل داخلی و خارجی در خطر می دیدند، چنان از عقیده خود برمی گشتند که گویی اصلاً آنها مزداپرست حتی بشیوه مغان نیز نبوده اند. اما همین که اوضاع آرام می گرفت باز برای وحدت و قدرت داخلی به یک عامل مذهبی احساس نیاز می کردند تا به دستاویز آن بتوانند، تمام کارها و اعمالشان را توجیه کنند و مردم را به صبر و آرامش دعوت نمایند. برای روشن شدن مطلب باید به دوران حکومت خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م) بازگردیم و نوع عکس العمل وی را در برابر

قیام‌هایی که در زمان سلطنتش برپا می‌شد، مورد بررسی قرار دهیم.

یکی از قیام‌های مهم زمان خسرو پرویز قیام «بهرام چوبین» است. علت قیام بهرام را باید در گذشته‌ای دورتر از دوران سلطنت خسرو پرویز یعنی در زمان پدرش هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰ م) جستجو کرد. بهرام پسر بهرام گشنسپ، یکی از مرزبانان کستک (سمت-کناره) آذربایجان بود. درباره سرداری و استعداد فرماندهی و مهارت و جسارت نظامی او فراوان سخن گفته‌اند. او در عهد خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) در لشکرکشی به روم فرماندهی سواران سپاه را داشت، که شهر «دارا» را محاصره و تصرف کرده بود. کامیابی و پیروزی بهرام چوبین در زمینه‌های جنگی و نظامی، پیشرفت سریع او را فراهم آورده و هنگامی که فرماندهی سپاهیان ایران را یافت، در دربار شاه، شهرت زیاد و در میان سران نفوذ بسیار پیدا کرد. در زمان هرمزد چهارم، بهرام فرمانده ارتش شد. و اختیار کامل خزانه و انبارهای نظامی و دیوان سپاه را نیز به او سپردند. در پائیز سال (۵۸۹ م) سپاه بزرگ خاقان ترک «شابه» (سابه - ساوه) قلمرو شرقی شاهنشاهی ساسانی را مورد تعرض قرار می‌دهد. و به هرات و بادغیس نزدیک می‌شود. و همچنین در بعضی از متون تاریخی آمده که، «شابه با سپاه زیاد می‌خواست نه تنها ایران را تصرف کند، بلکه قصد داشته به خاک روم نیز تجاوز نماید.»

سرداری سپاه ایران را به‌عهده بهرام چوبین گذاشته بودند. با آنکه سپاه بهرام چوبین در مقابل دشمن اندک

بود، اما خیلی زود بر ترکان پیروز شد و خاقان ترک نیز با تیر بهرام چوبین به هلاکت رسید. بهرام چوبین غنایم بسیار، از جمله تخت زرین خاقان را به دربار هرمزد فرستاد. اما رشک و حسد اطرافیان شاه از جمله «یزدان جشنس» رئیس وزیران باعث بدگمانی شاه نسبت به بهرام چوبین گردید و به جای ستایش و بزرگداشت او، هرمزد تمام خدماتش را از یاد برد و همراه نامه‌ای تند، برایش جامه‌ای زنانه و کمر بند و دوک ریسندگی فرستاده و او را متهم به خیانت در غنایم و عهدشکنی و ناسپاسی می‌کند. در نوشته‌های ثعالبی و یعقوبی آمده که، «هرمزد قبل از جنگ نیز به بهرام اعتماد نداشته است و بخاطر همین بود، که مغی را همراه سردار کرده بود، تا کارهای او را تعبیر کند و گزارش را به شاه برساند.»

ز درگه، یکی رازداری بجست

که تا این سخن، باز داند درست

بدو گفت، تیز از پس پهلوان

برو تا چه بینی به من بر بخوان

بیامد سخن‌جوی پویان ز پس

نبد آگه از راز او هیچکس

که هم، راهبر بود و هم فالگوی

سرانجام هر کار، گفتی بدوی

در مورد علت قیام بهرام، تاریخ‌نویسان ایرانی و خارجی نظریات متفاوتی را ابراز می‌دارند. اما آنچه مسلم است، بهرام پس از بازگشت از قلمرو ترکان به خراسان، آشکارا علم طغیان و شورش را برافراشت. و شاه که این

قیام را بیشتر از جانب فرزندش خسرو پرویز می‌دید به اندیشه‌ی قتل او افتاد و کسری شبانگاه به آذربایجان گریخت. اما هر مزد چهارم بعد از مدتی خلع شده و خسرو دوم (خسرو پرویز) جانشین او می‌شود. متأسفانه این پادشاه نیز همانند پدرش قدر و ارزش این سردار را نمی‌شناسد و برای کشتن بهرام چوبین توطئه می‌چیند. همین امر باعث پیکارهایی بین خسرو و بهرام می‌شود که اوایل کار به نفع بهرام بوده و خسرو پرویز هنگامی که احساس می‌کند دیگر تاب مقاومت در برابر بهرام را ندارد به دربار روم می‌گریزد. و بهرام بر اریکه شاهنشاهی می‌نشیند. در این میان اشراف و روحانیون که از مخالفین بهرام بودند نیز در برابر بهرام به علت عدم قدرت، به طور موقت کنار رفتند. اما خسرو پرویز در، دربار روم، با دادن وعده وعیده‌ها با چهل هزار سپاه بیزانسی و با کمک مالی، برای جنگ با بهرام چوبین راهی ایران می‌شود. عده‌ای از سپاهیان ایرانی که هنوز به خسرو پرویز وفادار بودند نیز به سپاهیان او می‌پیوندند. در این میان وقتی بهرام چوبین شکست خود را نزدیک می‌بیند، پیامی مخفیانه به اردوگاه خسرو پرویز می‌فرستد و خسرو پرویز را متهم می‌کند که، به دین زرتشت خیانت کرده است. اما خسرو پرویز نیز بیکار ننشسته، در پاسخ به بهرام، او را دشنام می‌دهد و می‌گوید، بهرام چوبین کافر و ملحد و از دین برگشته است. و قتل او، بر هر زرتشتی واجب است.

خلاصه، بعد از جنگ و گریزی که بین بهرام و خسرو پرویز رخ می‌دهد، سرانجام خسرو پرویز پیروز شده و

بهرام شکست می‌خورد. و همچنین خسرو پرویز، به شکرانه پیروزی، به همراهی سران و بزرگان کشوری و لشکری به آتشکده «آذرگشسب» (واقع در شیزآذر بایجان) می‌روند، و هفت روز به نیایش می‌پردازند و روز هشتم در جشن سده از آتشکده خارج می‌شوند. و خسرو پرویز هدایای بسیاری به این آتشکده پیشکش می‌کند. دیر زمانی نمی‌گذرد، یکسری قیامهای دیگری نیز پس از شکست بهرام چوبین، در ایران رخ می‌دهد، که در این میان قیام «بسطام» یا شورش «بسطام» از همه مهمتر و دامنه‌دارتر است. این قیام که از جانب دایی خسرو پرویز بنام بسطام بوجود آمده بود مانند قیام بهرام چوبین سرکوب می‌شود. اما ناآرامی‌هایی که در گرگان و طبرستان بوجود آمده بود، هنوز ادامه داشت.

همین خسرو پرویزی که بهرام چوبین را ملحد و کافر می‌خواند و بعد از پیروزی بر بهرام، هفت روز در آتشکده آذرگشسب به دعا و نیایش به درگاه اهورامزدا مشغول می‌شود و هدایای فراوانی را پیشکش آتشکده می‌کند، برای آنکه بر اریکه شاهی باقی بماند و بر تمام مشکلات و قیامها چیره شود، جامه افتخاری امپراطور بیزانس را که بر روی آن، نقش صلیب گلدوزی شده بود، می‌پوشد، و در مجلس ضیافتی که در آن، سران نظامی ایران و بیزانس حضور داشتند وارد می‌شود، و حتی اجازه می‌دهد، کلیساهای متعددی در ایران ساخته شود. اما باز همین خسرو پرویز وقتی توانست کم‌کم تمام موانع و مشکلات را از پیش پای بردارد، و پایه قدرتش را محکم کند و کم و بیش استقلال یافته و از زیر نفوذ امپراطوری روم خارج شد، دستور

می‌دهد از میان ایرانیان کسی که مذهب زرتشتی داشته باشد حق ندارد وارد دین مسیحیت شود. و برای کسانی که مخفیانه از دین زرتشتی خارج شوند و دین دیگری را بپذیرند، مجازات سختی در نظر گرفته می‌شود. و تخلف از این فرمان اغلب مجازات مرگ را به همراه داشت.

بخش (۸)

نقش روحانیون زرتشتی (مزدیسنا) در جامعه ساسانیان

یکی دیگر از مسائل مورد توجه، چگونگی نفوذ و اقتدار طبقه روحانیت است که در اینجا نقش این قشر را در جامعه ساسانیان بررسی می‌نمائیم.

به استناد کتیبه‌های باقی‌مانده از اوایل حکومت پادشاهان ساسانی این نکته بر ما معلوم می‌شود که، برترین مقام روحانی در این عصر، شخص شاه بود. و همچنین این را نیز می‌دانیم که سلسله ساسانیان براساس مذهب پایه‌گذاری شد و اردشیر پاپکان که خود از خانواده‌ای روحانی بود، توانست سلسله‌ای را بنیان گذارد و حکومتی را بوجود آورد که امروزه آن را حکومت «تئوکراتیک» یا دین‌سالاری می‌نامند. و در این سیستم حکومتی، شاهان خود مستقیماً در رأس هرم مذهب، قرار داشتند. اما عده‌ای از معلمین و مبلغین مذهبی نیز به‌عنوان نمایندگان شاه در شهرها و روستاها وجود داشتند. و همین روحانیون بر اساس مبانی دینی و برای توجیه فرمانبرداری در شرایط مختلف می‌-

گفتند، آنگونه که خود را دوست دارید باید به دیگران عشق ورزید، اما شاه، مرکز عالم و نماینده اهورامزدا، در روی زمین است. اگر او خوشحال شود، همه مردم خوشحال خواهند شد. و شاه اگر خوشحال و خوشبخت باشد، می تواند به توسعه کشور و برقراری دین و پرستش در سراسر جهان، بپردازد. و همچنین می گفتند، شاهان دارای فره های گوناگونی هستند. و این فره ها کمک می کند تا شخصی پادشاهی کند. اگر شاهی عادل باشد و اشتباه نکند، این فره ها با اوست. و تا وقتی پادشاهی وجود دارد و بر مسند سلطنت است، نشانگر آن است که او عادل، می باشد، و کارهای مملکت را بر نظام صحیح اداره می کند و کشور را به سامان نگاه می دارد. و اگر پادشاهی از تخت شاهی برکنار شد و یا از دنیا رحلت کرد، این فره شاهی است که از او دور شده و در اختیار پادشاه جدید قرار می گیرد. و خلاصه بدین ترتیب تمام کارهای پادشاهان را توجیه می کردند. اغلب محققان و پژوهشگرانی که در این زمینه کار پژوهش نموده اند، همگنان باورمندند که یکی از مهمترین عوامل شکست ایرانیان بدست اعراب مسلمان، بدلیل القاء و اعمال اینگونه پندارها از سوی روحانیون زرتشتی (مغان زرتشتی) بوده است. اما پیش از اظهار نظر قاطع و رد یا قبول نظریه محققان، باید آگاهانه و دور از شائبه اغراض، اسناد و مدارک کافی ارائه دهیم. در زمان اردشیر و پسرش شاهپور، روحانیت در ابتدا دوش به دوش شاهان در امور مملکت کارها را پیش می بردند. اما به مرور زمان قدرت دینی و نفوذ روحانی از دست پادشاهان خارج می شود و

نوعی تجزیه و پراکندگی در امر حکومت دینی و مذهبی بوجود می‌آید و مقام روحانیت از مناصب سیاسی منتزع می‌شود و پادشاهان تنها امور سیاست داخلی و خارجی را به عهده گرفته و قدرت دینی به انحصار، مغان یا روحانیونی درمی‌آید که وابسته به خاندان ساسانیان، نیستند. البته شدت یا کاستی این تجزیه سیاسی و مذهبی به پادشاهان نیز، بستگی داشت. اما آنچه مسلم است قشر روحانیت کم‌کم نه تنها در مصالح دینی مردم دخالت می‌کردند، بلکه در کارهای مختلف از جمله، دخالت در امور سیاسی کشور که یکی از عوامل مهم پیشرفت این گروه بود نیز دستی داشتند. و این گروه حتی کار را به‌جایی رسانده بودند که بدون آنها پادشاهان از اجرای امور عاجز بوده و بدون نظارت خاص ایشان حتی پادشاهی از سلطنت برکنار و یا به سقوط شهرها توسط بیگانگان منجر می‌شد. هر دوره از پادشاهی حکومت ساسانیان، که روحانیت در کنار و همدوش و یار ایشان بود، کشور از لحاظ مصالح سیاسی و ملی قدرتمند شده و آرامش نیز در مملکت حکمفرما بود. ولی آنگاه که این دو چهره دین و دنیا (مغان و پادشاه) در ستیز و تنش بسر می‌بردند روزگار خلق تیره‌بود. در این وضعیت روحانیون برای قدرت بخشیدن به انجمن مغان (خودشان) و به قول آنها، فرمانروایی دین مزدیسنا، در نقاط مختلف کشور دست به هر کاری می‌زدند. گاه نیز مغان برای اثبات الوهیت و تقدس شاهان، از ستمکاری و ظلم بر توده‌ها ابائی نداشتند.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود، آیا بروز جنگ‌ها

بخصوص جنگ‌های زمان اردشیر و شاهپور اول باعث آن شد که قدرت دینی کم‌کم از دست شاهان خارج شود؟ یا امور سیاسی و مشکلات داخلی آن، و یا اینکه گرایش فزون از حد پادشاهان به تجملات و تشریفات، فرصتی برایشان باقی نمی‌گذاشت که در راس امور مذهبی قرار گیرند؟

برای پاسخگویی به پرسش‌های فوق باید گفت، یکی از عوامل مهم در به‌قدرت رسیدن روحانیون زرتشتی (مغان) بویژه از روزگار پادشاهی شاهپور اول به بعد، قدرت مالی و اقتصادی آنها بود، که از راه ساختن آتشکده‌های زیادی که به‌دستور پادشاهان برپا می‌گردید و دریافت، دیه‌ها، گله‌ها و خدمه‌ای که وقف این آتشگاه‌ها می‌شد و خراج و مالیات برخی از دیه‌ها که وقف معابد می‌گردید و ثروت‌های سرشاری که از راه جرائم دینی و صدقات و املاک و صنایعی که مردم عادی و بزرگان فراهم کرده بودند باعث شده بود که روحانیت همدوش پادشاهان و بزرگان و شاید نیز در بعضی از مواقع بالاتر از آنها در جامعه رشد کند. و حتی در عزل و نصب يك شاه نقش مهمی را ایفاء نمایند. گرچه بین تخت و آتشکده يك همبستگی خاصی وجود داشت. اما هرازگاه بدلیل بروز اختلاف عقیدتی، مرافعه و جنگ سرد میان ایشان پدید می‌آمد. بعد از آنکه روحانیون پا گرفتند و جزء طبقهٔ پر نفوذ جامعه شدند، در درون خود نیز به طبقات مختلف تقسیم گردیدند. و هر طبقه، مسئول انجام کاری بود بطوریکه وارد شدن به طبقات دیگر، با مشکلات فراوانی همراه بود. بطور کلی می‌توان مراتب روحانیت را این گونه تقسیم‌بندی کرد. «داوران، موبدان،

هیربدان» موبدان نیز در درون خود به چند دسته تقسیم می‌شدند. مغ، پایین‌تر را مگومرت^۱ می‌گفتند. مغی، که وظایف مهمتری را به‌عهده داشت، یا روحانی بزرگ را مگوپت^۲ می‌نامیدند، و ریاست اینها را شخصی به‌عهده داشت (مانند پاپ امروزه) بنام مگوپتان مگوپت^۳ (موبدان موبد) روحانیونی که مقام پایین‌تری داشتند، یا به‌عبارتی معلم مدرسه بودند، هیرپت (هیربد) نامیده می‌شدند. داوران که بیشتر رسیدگی به‌امور قضائی را به‌عهده داشتند، جزء دسته قضات محسوب شده و به کارهای جزائی و حقوقی مردم رسیدگی می‌کردند. براساس آثار بدست آمده بخصوص مهرهای که از زمان ساسانیان در دست‌هست، نشانگر آن می‌باشد که، در نواحی مختلف، موبدان برای خودشان مهرهای ویژه‌ای داشتند و حتی همانند پادشاهان نام و نقش خود را روی آن می‌کنند. همان‌طوریکه گفته شد، روحانیت علاوه بر نقش مهمی که در مسائل سیاسی دارا بودند، در روابط خود با اقشار مختلف جامعه نیز وظایف گوناگون و بی‌شماری را به‌عهده داشتند، از جمله، برگزاری آئین یزش، برگزاری مراسم کشتی بستن (در این مراسم کمربندی را به کمر، نوجوانی می‌بندند، و او را رسماً به جامعه دینی می‌خوانند) برپا کردن نماز و نیایش در داخل آتشکده‌ها، تعیین کفاره گناه، اجرای مراسم و تشریفات ولادت، عروسی و تشییع جنازه، قضاوت و دادگری، تلاش و کوشش برای اینکه مردم حلال و حرام را

1— Magumart

2— Magupat

3— Magupatanmagupat

تمیز داده و از کارهای حرام بدور باشند. و همچنین برگزاری جشنهایی از قبیل، جشن نوروز، جشن مهرگان و جشنی بنام فروردگان (برای ارواح مردگان) و غیره.... اما در میان وظایف متعدد روحانیون، باید از اجرای مراسم احکام طهارت و پاکی یا «سی شور» (پادیابی) بیشتر یاد کرد. چرا که این مراسم نه تنها اجرای آن موجب اتلاف وقت و زمان می‌شد، بلکه ثروت و نیروی بسیاری نیز به هز می‌رفت، و اندیشه‌ها را در محدوده خاصی متمرکز می‌کرد. و عدم اجرای چنین مراسمی از سوی مردم، شکنجه‌ها (رایج‌ترین شکنجه‌ها ضربات تازیانه بود.) و پرداخت خسارت نقدی و جنسی و کشتن حیوانات موزی (خرفستران) از قبیل، هزاران مار و مورچه، قورباغه، کرم و مگس.... را نیز به همراه داشت.

مغان عصر ساسانیان، وسواس زیادی برای زدودن ناپاکی‌ها و اجرای واجبات دینی داشتند. سلسله مراسم و دستورات پیچیده پادیابی که به صورت قانونی در بخش «وندیداد» اوستا وجود دارد، تماماً ساخته و پرداخته خود مغان است، که در طی زمان آن را نگاشته و وضع کرده‌اند. این دستورات بکلی با سخنان و پیام اصیل زرتشت تفاوت دارد. و از فرگرد اول، تا بیست و دو، به یکسری تشریفات و مراسم مذهبی که باید با دقت اجراء شود، از قبیل، آلودگیها، ناپاکی، روش طهارت و طرز رفتار با جسد مردگان، چگونگی سوگواری و عزاداری و طرز دادن کفاره گناهان و ساختن دخمه و مسائلی از قبیل دشتان و غیره برخوردار می‌کنیم. مثلاً در «وندیداد» فرگرد نهم از مراسم

تطهیر و پادیاپی نمونه‌ای آورده، تا از مسئله طهارت و تطهیر در عصر ساسانیان تصویر دقیق‌تری بدست آید. هرگاه فردی بخواهد از آلودگی که در تماس با يك مرده حاصل شده، پاک‌شود، به‌کسی مراجعه می‌کند بنام گرونده «آشه»، و مرد آشه با نیایش‌های لازم و یکسری کارهای پیچیده در مقابل دستمزد، مرد یا زن ناپاک را با آئین پادیاپی، پاک و تمیز می‌کند.

متخصص پادیاپ، زمین ویژه‌ای را انتخاب می‌کند که گیاه و آب نداشته باشد. و تا آنجائی که امکان دارد، پاک و خشک باشد. و زمین را به شکل مستطیل، که اضلاع بلند یا به عبارتی طول آن شمالی و جنوبی و عرض آن شرقی و غربی است، شیاری در آن ایجاد کرده و با فاصله معینی سه مستطیل دیگر داخل اولی با شیار، مشخص می‌شود. در سمت مغرب داخل مستطیل به‌شکلی که نیمی از مستطیل اولیه را شامل شود، با شیار يك مستطیل دیگر و داخل آن با شیار دو مستطیل دیگر نقش می‌شود. داخل این نیمه مستطیل دوم دو مربع، که هر يك دارای سه شیار باشد، بوجود می‌آید. داخل هر مربع سه سوراخ با عمقی معین که در فصول مختلف فرق می‌کند، کنده می‌شود. در نیمه دیگر نیز با حساب زوایا و عمق معین، سه سوراخ بوجود می‌آید. اندازه‌ها، عمق‌ها، زوایا، همه باید حساب شده باشد. و با آلات و ادوات مخصوص ایجاد شود. و همراه با این عملیات در مواقع مختلف، اورادی را نیز می‌خواندند. وقتی فضای مخصوص آماده شد، مرد ناپاک و موبد به این جایگاه می‌روند. هنگام اجراء مراسم، مرد ناپاک با راهنمایی موبد و با هر گامی

که به داخل مستطیل و مربع و سوراخها می نهاد، همراه با او (موبد یا مرد اشه) دعاهائی می خواند، تا با این سخنان، نیروهای اهریمنی را شکست دهند. اما هنوز کار به پایان نرسیده بود. موبد، پیشاب گاو را در يك ظرف آهنی یا سربی می ریخت، و این ظرف دسته ای چوبی داشت، که دارای نه گره بود. اکنون هر دو وارد دایره میشدند، موبد نخست دستهای خود را خوب، می شست، و سپس به شکار اهریمن که در تن مرد ناپاک لانه کرده بود، می رفت. پیشاب گاو را سه بار به فرق او می ریخت و اهریمن به بن سوراخهای بینی پرواز می کرد. آنگاه موبد، پیشاب را روی سوراخهای بینی می ریخت، اهریمن از آنجا به پس گردن پرواز می نمود. و بعد پیشاب را به پس گردن می ریخت، و اهریمن به سوی بالای چهره پرواز می کرد. پیشاب را به این سو می ریخت، و اهریمن به قسمت گوش راست و به این اندام پیشاب را ریخته، و اهریمن به گوش چپ و باز پیشاب به گوش چپ ریخته می شد، و اهریمن به شانه راست پرواز و با ریختن پیشاب گاو به شانه راست اهریمن به شانه چپ و همینطور به زیر بغل راست و بعد چپ و سینه راست و چپ و پشت سینه راست و چپ و سرانجام به شست های چپ رانده می شد، و سپس اگر به انگشت های مرد ناپاک پیشاب ریخته می شد، اهریمن (دیو لاشه مردگان) به صورت مگسی بسیار زشت و کثیف به طرف شمال رانده می شد. باز این مراسم طولانی هنوز به پایان نرسیده بود. و مرد ناپاک از نه سوراخی که داخل مستطیل ها و مربع ها حفر شده بود با مراسمی خاص، می بایست، يك به يك گذر کند و میان ردیف سوراخها

بنشینند و سراسر بدن خود را با خاک بمالد. این کار، یعنی شست و شوی خشک با خاک، و پانزده بار باید تکرار می‌شد. آنگاه در سه سوراخ آخری، نزدیک هر سوراخ سه بار خود را با آب می‌شست و سپس تن خود را با گیاهانی، ویژه بخور می‌داد. بعد از پایان این مراسم طولانی شخص باید به جایگاه مخصوصی می‌رفت و تماس با اعضای خانواده و هرکسی دیگر برای وی مطلقاً ممنوع بود، و فقط موبد اجراءکننده مراسم از دور با وی تماس می‌گرفت و با یک قاشق یا ملاقه دسته بلند که سر آن از سرب یا آهن و دسته‌اش از چوب نه گره بود به او غذائی ساده و ویژه می‌داد. و او تا سه شب به آب و آتش و خاک و گاو و گیاه و مرد اشه و زن و مرد و کودک نزدیک نمی‌گردد، و تماس نمی‌گرفت. چون سه شب سپری شد، باید تن و پوشاک خود را با آدابی ویژه با ادرار گاو تطهیر می‌کرد. در مرحله دیگر مراسمی چون دوره اول، اما شش شب به طول می‌انجامید و دوره دوم نه شب با مراسم تطهیر تن و پوشاک با ادرار گاو، دوباره انجام می‌گردید. و چنانچه مغ ناظر که اعمال و مراسم را نظارت می‌کرد، اگر می‌گفت، کارها و انجام مراسم مورد قبول او افتاد، مرد ناپاک از آلودگی پاک گشته و می‌توانست دوباره به زندگی عادی خود بازگردد. در فرگرد نهم، درباره اجراءکننده مراسم تطهیر نیز مطالبی آمده که بدین قرار است، هرگاه مغی آلوده شده باشد، بوسیله مغی دیگر که از جمله اجراءکنندگان این گونه مراسم است، باید تطهیر و پاک شود، که در این صورت مغ ناپاک هیچ دستمزدی به مغ پاک‌کننده یا مرد اشه نمی‌دهد، و تنها

ممکن است، دعای خیر نثار همکار خود نماید. اما برای دیگر مردمان، دستمزد و اجرت کار، مطابق با مقام و منصب اجتماعی و حرفه و پیشه تفاوت می‌کرد. بعنوان دستمزد، حیوانات و چهارپایانی از قبیل، شتر، گاو و اسب و یا چیزهای دیگر بود که مرد ناپاک باید می‌داد و دستمزد نیز باید آنقدری باشد که، موبد راضی و خشنود شود و هرگاه مرد روحانی از دستمزدش ناراضی باشد، اهریمن یا دیو لاشه مرده (=دیوه‌نسو) دوباره بازگشته و از راه بینی، چشم، زبان، دهان و... وارد بدن فرد تطهیر شده می‌گشت. و برای همیشه مرد ناپاک را در تسخیر خود نگاه می‌داشت. و اگر کسی آشنا و متخصص در امر تسخیر دیو لاشه مرده نبود، و به‌این کار اقدام می‌نمود، به‌مجازات سختی که ممکن بود حتی به‌مرگش منجر شود برایش در نظر گرفته می‌شد. پادیاپی یا تطهیر و یا مراسم طهارت، انواع و اقسام داشت و هرکدام با مراسم سخت بدنی و روحی همراه بود. مثلاً اگر زنی بچه مرده به‌دنیا می‌آورد، گناه بزرگی مرتکب شده بود، و او ناپاک گشته و باید خود و محیط اطرافش تطهیر شود. پادیاپی او مدت زمان طولانی و سخت، و یکی از موارد آن بدین گونه بود، که چنین زنی چون دیو در رحمش وارد شده، باید مخلوطی از ادرار گاو و خاکستر در رحمش در چند نوبت و به‌اندازه معینی ریخته می‌شد. آب چون مقدس بود، زن آلوده و ناپاک حق نداشت تا پایان مراسم طولانی آب بنوشد، و از تماس با مردم و همچنین آب و آبادانی محروم می‌گردید و در جایی محقر و با محدودیتی بسیار در خوراک و پوشاک به‌سر می‌برد.

این محدودیت‌ها حدود دوازده شبانروز طول می‌کشید. و آنگاه چندین مغ هرکدام وظیفه و کاری به عهده داشتند، پس از غسل دادن زن با ادرار گاو، به او اجازه می‌دادند، که به زندگی عادی برگردد. همچنین اگر زنی زایمان می‌کرد و یا دوره دشتان (عادت ماهیانه) را می‌گذرانید باز ناپاک گشته بود و زنان در چنین موقعیتی باید به دور از خانواده خود و در جائی مخصوص بسر برده و در چنین محلی تا حد امکان وسایل و لوازم از دسترسشان بدور می‌بود. زمین این جایگاه ویژه، از خاک خشک با شن پوشیده بود و از گیاه و رستنی‌ها و آب و آتش اثری نبود و این مکان دورتر از سایر قسمت‌های خانه بنا می‌شد و حداقل باید پانزده گام از عناصر مقدسی چون آب و آتش و همچنین ابزار و آلاتی که در مراسم برگزاری آئین‌های دینی به کار می‌رفت، دور باشد. و تنها يك شخص مشخص می‌توانست تا سه گامی جایگاه ویژه جهت برآوردن نیازمندی‌های آنان پیش رود.

زمین در دین زرتشت که با کشت و کار، اهمیت و ارزش می‌یافت. اما در عصر ساسانیان به موجب قوانین و نداد، اگر در زمینی انسان یا سگ، بمیرد و یا دفن شود، به مدت يك سال از کشت و کار و تردد بر روی باید منع و جلوگیری شود. و اگر کسی برخلاف آن رفتار می‌کرد، چهارصد ضربه تازیانه می‌خورد. و همچنین اگر کسی استخوان انسان و یا سگ مرده‌ای را که به اندازه يك بند انگشت باشد، به روی زمین می‌انداخت، شصت ضربه تازیانه می‌خورد. و هرچه استخوان بزرگتر می‌بود، مجازات خطاکار افزون‌تر شده و

تا به دو هزار ضربه شلاق می‌رسید. حتی کار به جائی می‌رسید، که اگر شخصی يك سگ و بخصوص سگ آبی را می‌کشت، باید ده هزار تازیانه اسب و ده هزار ضربه تازیانه تسمه‌ای به وی زده شود!.....

روحانیون زمان ساسانیان، براساس قانون و نداد، حتی در کارهای پزشکی و درمانی دخالت می‌کردند. و شرایط کار پزشکان را و همچنین مراحلی که يك پزشک باید طی کند، تا بتواند به درمان مزداپرستان بپردازد، را تعیین می‌کردند. مسائل مختلفی از فرگرد هفتم بند ۳۶ تا ۴۴ آمده، که می‌بایستی از دید و نظر و یا برطبق دستورات و اعمال مستقیم روحانیون انجام بپذیرد و گرنه عواقب وخیم و وحشتناکی در انتظار خاطی بود.

[ای «مزدا»! تو را (در جهان مینوی) توانا و پاک شناختم. آنگاه که پاداش (و پادافره) به دست برمی‌گیری و به پیرو راستی و پیرو دروغ می‌دهی، از گرمای «آذر» تو - که نیرویش از راستی است - نیرو منش نیک به من روی خواهد نمود.] سرود ۴۳ بند ۴

در مراسم دینی عصر ساسانیان آتش احترام و تقدس خاصی داشت. آتش مظهر «اشا» بود، و در مرکز مراسم جای داشته و برای دور کردن دیوان و جلب ایزدان به کار می‌رفت، و مواظبت‌های ویژه‌ای از سوی روحانیون انجام می‌شد. حتی عده‌ای از روحانیون بودند که در امر تهیه چوب و آماده کردن، تراشیدن و بریدن و خشک کردن چوب نظارت می‌کردند.

آتش که در اوستا، واسطه‌ای است میان پروردگار (اهورامزدا) و بندگانش، در عالم مادی پاسبانی آن به‌عهده

امشاسپند «اردیبهشت» سپرده شده است. در معبدی که آتش محور اصلی است در اطاق مخصوصی که به صورت چهارطاقی بنا شده بود، قرار می گرفت. و فقط موبدان حق دخول بدانجا را داشتند. آتش مقدس همیشه تحت توجه و مراقبت بود و سعی می کردند، همیشه آن را روشن نگه دارند. ابتدا مانند زمان هخامنشیان سعی می شد، آتش در آتشدانها بسوزد. اما بر اثر عوامل مختلف از جمله، برای نگهداری آتش ازلی، ضرورت داشت که بنائی ساخته شود تا آتش از گزند عوامل طبیعی حفظ گردد، و کم کم در شریعت زرتشت این رسم بوجود آمد که نباید آفتاب بر آتش بتابد، و سعی شد اطاقی که مطلقاً تاریک بود، در وسط بنا بسازند، و آتشدان در آن قرار داشته و با فاصله ای از آن «چهارطاق» قرار گرفته بود و در مدت انجام مراسم و برای نشان دادن آتش، پیروان را به آنجا منتقل می کردند. و گاه آتشکده ها، اطاقهای متعددی داشت که موبدان در آنجا زندگی می کردند و همچنین انبارهای اشیاء مربوط به مراسم و نذورات در آنجا قرار داشت. در زمان ساسانیان اهمیت همه آتشگاهها یکسان نبود و باهم تفاوتی داشتند. اما سه آتشکده در زمان ساسانیان وجود داشت که از همه معروف تر بوده و آن سه نماینده سه طبقه از اجتماع بود که در اوستا از آن نام برده شده است، و عبارت بود از آتش موبدان و روحانیون (آتور فرنبغ) که امروزه ویرانه هایش در شهر کاریان فارس، در نیمه راه بندر سیراف و دارابگرد قرار دارد. آتش پادشاهان و بزرگان و ارتشتاران (آتور گشسب) که ویرانه هایش در شیز آذربایجان به ویرانه های تخت سلیمان

معروف است. و آتش مخصوص کشاورزان و پیشه‌وران (آتور برزین مهر) که ویرانه‌هایش در ریوند خراسان، شمال غربی نیشابور وجود دارد. بنا به سنت دینی زرتشتیان عصر ساسانی، اولین بار «آتور فرن‌بغ» توسط شاه اساطیری، جمشید و آتش «آذرگشسب» توسط شاه جنگجو کیخسرو و آتش «آتور برزین مهر» توسط کی‌ویشناسپ حامی زرتشت، بنا شده بودند.

چون سخن دراز شد، موضوع مراسم مذهبی در عصر ساسانیان را پایان می‌بریم و باز می‌گردیم به موضوع روحانیت در زمان ساسانیان، و شناخت بیشتر و جایگاه این قشر را در جامعه آن دوران بررسی می‌نمائیم.

از زمان اردشیر اول (۲۲۴-۲۴۱ م) تا سلطنت آخرین پادشاه از این سلسله بنام یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۵۲ م) به یکسری از مقامهای روحانی برخورد می‌کنیم که در طی این دوران نقش با اهمیتی داشته‌اند، که مهمترین آنها عبارت بودند از، تنسر؟! کرتیر، ماه‌داد، بهگ، ویدشاهپور، فرخ شاهپور، آذربد مهرسپندان، مهروراز، مهر آگاوید، مهر شاهپور، آذاشاذ، داذ هر مزد، ارداویراف و دیگران... در ابتدا حکومت ساسانیان روحانیون در کنار دولت و سیاست‌گزاران مملکتی بودند و همدوش و یاور با ایشان، و برای جلب حمایت مردم نسبت به شاهان و بزرگان، هر نوع تبلیغ و فعالیت را انجام می‌دادند. اما به مرور زمان این قشر قدرتمندتر گردیده و مثلث دین، دولت و ثروت را بین خودشان بوجود آوردند. و سلطه‌جویی و قدرت مالی و درآمد سرشار آتشکده‌ها چنان بود که اغلب مواقع پادشاهان

نیز از این دسته حساب می‌بردند و حتی می‌بینیم وقتی یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۱ م) می‌خواهد دایره سیاسی و مالی این گروه را محدود کند، یزدگرد را تکفیر کرده و او را بزه‌کار و گناهکار می‌خوانند و همین گروه هستند که خسرو اول (۵۳۱-۵۷۹ م) را به خاطر وفاداریش نسبت به آنها، لقب عادل (خسرو انوشیروان عادل) می‌دهند.

اما ثروت بی‌حساب و قدرت مالی تنها عامل نفوذ گروه روحانیت در جامعه ساسانی نبوده بلکه دلایل دیگر را باید در وجود یکسری از اعتقادات دینی و مذهبی که در اذهان مردم، بخصوص افراد عامه جای گرفته بود، جستجو کرد. و این تارهای نامحسوس ایمان بود که اقشار ملت را با روحانیت پیوند محکمی می‌داد. و همچنین مردم قشر روحانیون را پذیرفته و آنها را باور داشتند. و این باور نیز طی قرن‌ها و شاید با طول عمر بشر، با انسان همراه و همراز است. و بسیاری اوقات نیز، قشر روحانیت، از این اعتماد و باور خلق سوء استفاده‌های فراوان می‌کردند، بی‌آنکه مردم ناراحت و ناراضی شوند تو گویی که آن را بر خود مقدر می‌دانند. و گاه حتی اگر روحانیون عصر ساسانی اراده می‌کردند، به سادگی و سهولت می‌توانستند، خیلی از مسائل و مشکلات دولتمندان و کارگزاران مملکت را آسان‌تر کرده و در هر زمینه، از جمله گرفتن مالیات از مردم را با فرمول ساده، حلال و حرام، حل نمایند. در کتاب مالک و زارع در ایران، اثر لمتون، چنین آمده است: «قباد روزی به شکار رفت و به بستان زنی درآمد. و دید زنی سرگرم نان پختن است. کودک‌کی نزدیک وی ایستاده بود، و می-

خواست اندکی میوه بردارد. اما زن او را منع می‌کرد. قباد سبب این کار را پرسید. و زن پاسخ داد، که میوه میان او و شاه مشترک است و چون هنوز نه شاه آن را قسمت کرده و نه عامل خراج، پس حلال نیست، که کودکان او دست به میوه بزنند. و آورده‌اند که از آن پس قباد بر آن شد، تا این رسم را (شیوه و نوع مالیات) براندازد. و فرمان داد که میزان خراج را برحسب مساحت زمین تعیین کنند، نه به میزان محصول.^۴

علت دیگر قدرت فوق‌العاده روحانیت در عصر ساسانیان را می‌توان، وجود سختگیریهای مختلف از جانب این قشر نسبت به مردم دانست. و همین امر سبب می‌شد، کمتر کسی در زمان ساسانیان در برابر مذهب و اعتقادات دینی حاکم بر جامعه، قد علم کند و یا بخواهد راهی متفاوت و ایده‌ای برخلاف آنچه را که روحانیون حاکم بر جامعه می‌خواستند پیش گیرد.

و به قول کرتیر «اهریمن و دیوان را بزرگ گزند و اندوه دررسید. و کیش اهریمن و دیوان از شهر رخت بر- بست و ناباور گردید. و یمهود و شمن و برهمن و نصارا و مسیحی و مک‌تک (؟) و زندیک در کشور زده شدند و بت‌ها شکسته شدند و کنام دیوان ویران گشت و جایگاه و نشستگاه ایزدان گردید.....»

اما باید دید که چرا در عصر ساسانیان، برای پذیرش و قبول دین، آنقدر تعصب و خشونت همراه با سختگیریهای

۴- دکتر ا. ک. س. لمتون، مالک و زارع در ایران ص ۵۹

غیرمنطقی وجود داشت؟

برای پاسخ می‌توان عوامل مختلفی را در نظر گرفت. اما دو عامل و علت را که مهمتر از دیگر عوامل است در اینجا مطرح می‌کنیم. ۱- رواج ادیان و آئین‌های مختلف در ایران عصر ساسانی، که باعث می‌شد روحانیون زرتشتی، هرچه بیشتر برای سرکوبی و قلع و قمع کردن آنها بسیج شوند و سختگیریهای وحشتناکی را برای کسانی که به دین و آئین غیرزرتشتی گرایش پیدا می‌کند، بوجود آوردند.

این نگره روحانیون زرتشتی در برابر ادیان و آئین‌های دیگر، بخاطر این بود که اگر یکی از ادیان و یا آئین‌های غیرزرتشتی در ایران دارای پیروان و طرفدارانی بیشمار می‌شد، هر آن امکان داشت، که ضعف دینی در مذهب ملی ایران بوجود بیاید و این ضعف به نوبه خود به گسستگی اعتقادی، بین افراد جامعه منجر می‌گردید و عدم یکپارچگی، اغتشاشات داخلی را به همراه داشت و سرانجام موجبات سقوط دولت و دین را بدست بیگانگان، زودتر از حمله اعراب، فراهم می‌ساخت. از جمله آئین‌ها و ادیانی که در عصر ساسانیان در ایران پیرو و طرفدار داشتند،

الف - فرقه «صابئین» بود، که این فرقه را از پیروان حضرت یحیی می‌دانند، که در قرن اول میلادی از شامات و سواحل اردن در اثر سختگیریهای عده‌ای از اسرائیلیان که به دین مسیح گراییده بودند، ناگزیر مهاجرت کردند.

ب- دین «مسیحیت»، که از مداین تا سمرقند پیروان و طرفدارانی داشت. و همچنین با رسمیت یافتن این دین در امپراطوری روم شرقی (۳۴۴ م) بوسیله کنستانتین، قدرت

زیاد و فوق‌العاده‌ای یافته بود.

پ - آئین دیگری که در زمان ساسانیان بخصوص در شرق ایران، رواج داشت «بودائیت» بود. همچنین این آئین در سال ۲۶۰ ق. م از زمان سلطنت «آشوکا» (مؤسس سلسله کوشانیان) دین رسمی کوشانیان بوده و کوشانیان نیز همواره برای ساسانیان خطر مهمی محسوب می‌شدند. و حتی سکه‌ای که از پیروز، برادر شاهپور اول که شاه شمال شرقی ایران و خراسان در قرن سوم میلادی بود، بدست آمده که در يك طرف سکه خود را «مزداپرست پیروز، شاه کوشان» معرفی می‌کند. و در طرف دیگر سکه نقشی دیده می‌شود که روی آن، عبارت «بودا خدا» نوشته شده است.

ت - مذهب یهود، که در بابل و شرق فرات و همچنین در ایران، در قسمت‌های مغرب‌خوزستان، همدان و بخصوص اصفهان پیروان زیادی داشته است.

ث - همچنین آئین‌ها و فرقه‌های متفاوت دیگری در ایران عصر ساسانی رواج داشت، که می‌توان در میان آنها از آئین «مانوی»، «مهرپرستی»، «زروان‌پرستی» نام برد.

۲- در کتاب «ماتیکان هزارستان» که در آن مجموعه قوانین عصر ساسانیان آورده شده، برای مرتدین و از دین برگشتگان زرتشتی عقوبت‌های سنگینی در نظر گرفته‌اند را می‌بینیم. و اغلب این ملحدین و مرتدین کسانی هستند که، در قیام‌های بر علیه شاهان و بزرگان دست داشته‌اند، و یا مخصوصاً می‌خواستند اوستای عصر ساسانیان را با تفسیر و تعبیری بر مبنای فکری خود در جامعه پیاده کنند. که این وضع نیز ضربه‌ای هولناک بر علیه نظام موجود بود، و یا

به عبارتی موجبات سقوط قدرت دولت و روحانیت را فراهم می‌آوردند.

سه عامل و علت اصلی قدرت روحانیت در عصر ساسانیان، بررسی شد. حال پردازیم به عامل چهارم که، چپیزی جز کوشش پی‌گیر مفسران مذهبی نیست. چرا که این گروه برای آنکه به دین و مذهب حاکم بر جامعه حقانیت ببخشند، و برای اثبات ادعای خود، دست به هر کاری می‌زدند، از جمله آزمایشهای مختلف و سختی بود که انجام می‌دادند. مثلاً گذاشتن شعله‌های آتش یا ریختن فلز گداخته بر روی سینه، و نیز آشامیدن نوعی نوشابه، که به خوابی مصنوعی فرو رفته و در عالم خواب به سیر و سفر می‌پرداختند، تا در عالم ملکوت دستورات صحیح و قطعی اوستا را معلوم دارند. در این میان باید از نمایش «ارداویراف» و سیر و سفر آسمان و دوزخی او یاد کرد. «همه دستوران گرد هم می‌آیند، و در خانه موبدان موبد، آتور فرنباگت، هفت تن از پارسا ترینشان برگزیده می‌شوند. و از میان این هفت تن، سه تن را جدا کرده و یکی از سه نفر ارداویراف بود. سه بار آزمایش آتش انجام می‌گیرد (=ور)^۵ تا بدانند که چه کسی باید به این سفر دست زند. در هر سه بار آزمایش، ارداویراف برگزیده می‌شود. دستوران در جایگاه مخصوصی، میدانی را برمی‌گزینند، و جامه نوینی را می‌گسترند. ارداویراف نیز سر و تن را شسته و جامه نو بر تن کرده و خود را با موادی عطر آگین، خوشبو می‌کند. و سپس بر روی جایگاهی که برای او آماده کرده‌اند می‌نشیند. و ابتدا

قربانی را انجام می‌دهد و به کارهای روان می‌اندیشد. و بعد می‌خورد و می‌آشامد. و بالاخره دستوران سه جام زرین با باده و شاهدانه پر کرده‌اند و نخستین جام را در حالیکه، اندیشه‌های نیک را به یاد می‌آورند، به او می‌دهند. و جام دوم را در حالیکه به یاد گفتار نیک‌اند به او داده و جام سوم را در حالیکه به یاد کردار نیک هستند به او می‌دهند. ارداویراف، کم‌کم به خواب فرو می‌رود. هفت روز و هفت شب می‌خوابد. درازای این زمان، روان او آسمان و دوزخ را دیدار می‌کند. پس از پایان سفر، «سروش» (ایزد بیداری) او را به سوی نشیمنگاه خود باز می‌گرداند.

و همچنین روحانیون عصر ساسانی با ترتیب دادن مباحثات دینی میان خودشان و یا با عیسویان و نسطوریان و غیره سعی می‌کردند دین و دستورات مذهبی باقی مانده خود را که آلوده به اساطیر و افسانه‌ها شده بود با واقعیت مطابقت داده و با زمان عصر ساسانی وفق دهند، و خطوط اصلی دین زرتشتی را نمایان سازند. و تلاش دیگر روحانیون عصر ساسانی، این بود، که با تدوین و تنظیم متنهای باقی مانده اوستا و روایات دینی و بکار بردن نصوص و احادیث و بعضاً با تحریف، گامی فراتر نهاده و درباره مبداء و منشأ جهان و مسائل اعتقادی و اجتماعی و حتی سیاسی و اقتصادی، بتوانند يك نظام و قانون مذهبی جامع که با عصر و مکان و بینش فکری و جهان بینی آن زمان مطابقت داشته باشد پیاده نمایند، که در عین حال توجیه‌کننده اعمالشان و شاهان و همچنین عاملی برای وحدت ایرانیان نیز باشد. به همین دلیل روحانیون و مفسرین مذهبی و سخنگویان

آن عصر، کتاب اوستا را که به زبان «اوستائی» نوشته شده بود به زبان زنده آن عصر (زبان پارسی میانه) ترجمه کرده و بر آن تفسیر نوشتند، و «زندها» را پدید آوردند. و حتی می‌بینیم، که دوره شاهنشاهی ساسانیان دوران شکوفائی ادبیات مذهبی است. و نویسندگان مذهبی سعی می‌کردند، پاره‌ای از مشکلات و مسائل جامعه را با توسل به دستورات دینی حل کنند. در میان مفسران اوستا، باید از «مزدک» نام برد. چرا که او یگانه شخصیت مذهبی عصر ساسانیان بود، که با بررسی ژرف و بر مبنای نگرشی متفاوت از دیگران، بر اوستا تفسیری نوشت که منافع طبقات پائین اجتماع را در نظر داشت. و همچنین برای از میان برداشتن تفاوت‌های عمده و گوناگون در ساختار جامعه‌اش، دستوراتی را صادر نمود. اما چون نظام فکری او به دلایل مختلف نتوانست به حقیقت پیوندد، خیلی زود از هم پاشیده شد و از بین رفت.

بخش (۹)

مزدک

برای شناخت شخصیت بزرگ و اندیشمند و انسان-
گرای مزدک، و همچنین دریافت علت قیام مذهبی، اجتماعی
و اقتصادی او، مباحث دقیق‌تری لازم است. ابتدا از بزرگ
شاعر حماسه‌سرای ایران حکیم ابوالقاسم فردوسی، شروع
می‌کنیم، که درباره قیام مزدک نکات فوق‌العاده ظریفی را
به نظم درآورده است:

«بیامد یکی مرد، مزدک بنام
سخنگوی با دانش و رای و کام
گرانمایه مردی و دانش فروش
قباد دلاور، بدو داد گوش
به نزد جهاندار، دستور گشت
نگهبان آن گنج و گنجور گشت
به نیکی سخن پرسم از تو یکی
گر ایدون که پاسخ دهی انسکی

بدو گفت آن کس که مارش گزید
 همی از تنش جان بخواهد پرید
 یکی دیگری را بود پاد زهر
 گزیده نیابد ز تریاک بهر
 سزای چنین مرد گوئی که چیست
 که تریاک دارد درم سنگ بیست
 چنین داد پاسخ و را شهریار
 که خونست این مرد تریاک دار
 بخون گزیده به بایدهش کشت
 بدرگاه چون خصمش آرد به مش
 چنین گفت کای نامور شهریار
 کسی را که بندی به بند استوار
 خورش بازگیرد زو تا بمرد
 به بیچارگی جان و تن را سپرد
 مکافات آن کس که نان داشت او
 مرین بسته را خوار بگذاشت او
 چه باشد بگوید مرا پادشا
 که این مرد دانا بد و پارسا
 چنین داد پاسخ که میکن بنش
 که خونست ناکرده بر گردنش
 چو بشنید مزدک زمین بوس داد
 خرامان بیامد ز پیش قباد
 بدرگاه او (قباد) شد به انبوه گفت
 که جائی که گندم بود در نهفت

دهید آن به تاراج در کوی و شهر
 بدان تا یکایک بیابید بهر
 دویدند هر کس که بد گرسنه
 بتاراج گندم شدند از بنه
 چه انبار شهری چه آن قباد
 ز یک دانه گندم نبودند شاد
 قباد این سخنگوی را پیش خواند
 ز تاراج انبار چندی برانند
 چنین داد پاسخ کانوشه بدی
 خرد را به گفتار توشه بدی
 به شاه جهان گفتم از مار و زهر
 وز آن کس که تریاک دارد بهر
 که گر مار کشته بمیرد به شهر
 نیابد از آن مرد تریاک بهر
 چو شد گرسنه نان بود پاد زهر
 بسیری نخواهد ز تریاک بهر
 شکم گرسنه چند مردم بمرد
 که انبار را سود جاننش نبرد
 اگر دادگر باشی ای شهریار
 به انبار گندم نیاید بکار
 ز گفتار او تنگدل شد قباد
 بشد تیز، مغزش ز گفتار داد
 ز آن پس پرسید و پاسخ شنید
 دل و جان او پر ز گفتار دید
 «مزدک» پسر «بامداد» (بامدادان) بنا به روایت

دینوری، اهل «استخر» فارس به قول طبری اهل «مدریا»^۱، ساحل چپ دجله که در محل کنونی کوت العماره (عراق) قرار دارد، بود. ابوریحان بیرونی مزدک را از اهالی (شهر) «نسا» می‌داند. و گروهی دیگر از مورخین، درباره محل و زادگاه مزدک یا سکوت اختیار کرده‌اند، و یا نظریاتی شبیه به گفته‌های، طبری، بیرونی و دینوری دارند. اما قدر مسلم اینکه شخصی بنام مزدک در سال (۴۹۴ م) پرچمدار قیامی شد، که تا سال (۵۲۴ م) یعنی حدود سی سال ادامه داشت. و اثرات وسیع و شگرفی را حتی بعد از سقوط ساسانیان بر جای گذاشت. اشاعه جنبش مزدک، که به دلایل مختلف اجتماعی رخ داد، رابطه مستقیمی با اوضاع نابسامان اقتصادی آن زمان داشت. همانطوریکه قبلاً متذکر شدیم، سیستم خاصی که در زمان ساسانیان بوجود آمده بود، جامعه را بسوی فئودالیسم سوق داده بود. و تضاد طبقاتی میان اشراف و بزرگان، با طبقه زحمتکش و زیردستان زیاد بود. و با آنکه حتی در مذهب واقعی و در پیام اصیل زرتشت، برابری و یادگیری و آزادی انسانها، واجب شمرده شده است، اما در چنین جامعه‌ای مذهبی که سران و سلاطین، خود را مروجین دین زرتشت می‌دانستند، بشدت سیستم کاست رواج داشت، و دولت و روحانیت، برای پیاده شدن هرچه بیشتر این سیستم می‌کوشیدند. بطوریکه حتی تحصیل و یادگیری علم و ادب را، ویژه طبقات خاصی می‌دانستند و با نگهداشتن مردم در جهل و نادانی و ضعف فکری، بیشتر از بیش به تأمین منافع آزمندانه خویش

می‌اندیشیدند.

اختلاف طبقات و دور نگه داشتن ملت از حقوق انسانی بخصوص آموزش دانش و فرهنگ، که در انحصار بزرگان و نجبا و موبدان بود، و تنها کسانی می‌توانستند موبد شوند که موبدزاده باشند. و فرزندان موبد از همان اوایل زندگی آموزش لازم را می‌دیدند، که این آموزش عبارت بود از، یادگیری علم و دانش، نوشتن کتاب و ایجاد تمرکز برای نفوذ در زمینه فکری جامعه، و درباره تدوین متون دینی نیز به ایشان تعلیم داده می‌شد. در اینجا به حکایت مرد کفشگر اشاره می‌کنیم، که حاضر بود کمبود مخارج سپاه ایران را در جنگ با رومیان فراهم آورد، تا در مقابل پسر او دانش بیاموزد و در زمره دبیران قرار گیرد. اما با مخالفت شاه مواجه گردید. چرا که با سواد شدن يك بچه از طبقه پایین برخلاف عدالت و توهین به آزادی طبقه اعیان است.

در چنین نظامی دهقانان نیز در وضعیت نیمه برودگی به سر می‌بردند، و در زمینها و املاک مالکان و بزرگان که بین آنها تقسیم شده بود، کار می‌کردند، و در برابر زمین مالیات یا خراگ (خراج) می‌پرداختند. و روستائانی که زیر دست صاحبان زمین بودند، دهک یا دهکان (دهقان) نامیده می‌شدند. چون صاحبان این زمین‌ها دهک نام داشتند. و به احتمال زیاد برده (بندک) باید خارجیها و اسیران باشند. اما ایرانیان با دادن مالیات و کار کردن آزادانه می‌توانستند، زندگی کنند. و اگر از کار و مسئولیت شانه خالی می‌کردند در این صورت زمین از آنها گرفته می‌شد.

و اغلب این اشخاص راهی شهرها شده و به این ترتیب، روز به روز بر جمعیت شهرها افزوده می‌گشت، که خود بحرانهای دیگری را در پی داشت. و باز سختی و مشقت همچنان بر دوش مهاجرین بود. همچنین غیر از طبقات ممتاز، خاندان هفتگانه‌ای از اشراف، به نامهای، قارن، سورن، مهران، اسفندیار، سوخرا، سپهبد و، زیك بودند. که از زمان اشکانیان در ایران صاحب نفوذ و قدرت بوده و در زمان ساسانیان نیز قدرت خود را حفظ کرده بودند، و ضمن وابستگی به دربار ساسانی، هرکدام سرپرستی قسمتی از کشور را به عهده داشتند، و مانند يك شاهك حکمرانی می‌کردند. و گاه بر سر کسب نفوذ بیشتر، باهم به رقابت می‌پرداختند، و خود به خود مشکلات تازه‌ای را ایجاد می‌کردند. و باید این نکته را نیز یادآور شد، که قانون راستی و درستی (اشی=اشا) که در دین زرتشت به آن تأکید فراوان شده است، در چنین نظامی، فقط در درون طبقات مخصوص به خود، قابل اجرا بود. یعنی اگر هر طبقه در کار و چرخش سیستم تعیین شده و بسته خود براساس راستی و درستی عمل کند، آرامش به مملکت باز می‌گردد. و دهقان باید در کار خود صادق و فرمانبردار باشد. «واستریوشان سالار» در جمع‌آوری بهتر و بیشتر مالیات، کوشش کند و درستکار باشد. زمینداران باید با هر وسیله‌ی ممکن، سعی کنند تا محصول زیادتری از دهقانان بگیرند، تا بتواند برای خزانه بیشتر پول بفرستند. بندگان و بردگان باید بردبار و صبور باشند و در اطاعت نیز بکوشند. و سرانجام در قله هرم طبقات، بزرگان و طبقات ممتاز بخصوص شاهان و

شاهزادگان نیز باید دارای ابهت و شکوه و قدرت باشند، و آسودگی و شادی و کامرانی آنها هرگز افول نکند و خزانة سیم و زر نیز تهی نگردد. مسئله دیگر، وضعیت آشفته ایران در اواخر قرن پنجم میلادی بود، که به علت شکستهای ایرانیان از دولت هیاطله و ضعف قدرت مرکزی و بخصوص بر اثر خشکسالی و قحطی در زمان پیروز (۴۵۹-۴۸۴ م) بوجود آمده بود و هفت سال به طول انجامید، و عموم مردم نیز باید غرامتهای کمرشکن شکست دولت در جنگ و مالیاتهای سنگینی به عناوین مختلف را در این اوضاع می-دادند، باعث گردید، فقر و گرسنگی سراسر ایران را فراگیرد. و در این میان قدرتمندان و مالکین بزرگ، آذوقه و خواربار مردم را احتکار کردند. بدلیل بی عدالتی و وضع ناهنجاری که در جامعه بوجود آمده بود، «مزدک» پرچمدار نهضتی گردید و در مقابل آن همه ظلم و ستمکاری قد علم کرد. و بر اساس ایدئولوژی مذهبی خود، ندای آزادی و برابری را به گوش طبقات مختلف، بخصوص توده مردم رسانیده و عامل رستاخیزی گردید که در جامعه آن زمان بی مانند بود.

برای روشن تر شدن مطلب، از مورخین اسلامی کمک می گیریم. گرچه هرکدام از این نویسندگان با تناقض گوئی سعی کرده اند، مزدک را به بی دینی و الحاد متهم کنند، اما می توان از نوشته های آنها مسائلی را نیز استنتاج کرد و سره را از ناسره، بازشناخت.

مسعودی در التنبیه و الاشراف می نویسد، «به روزگار قباد بن فیروز «مزدک» مؤبدی بود، که کتاب اوستا را

تأویل و برای ظاهر آن، باطنی برخلاف نص ظاهر پدید آورد. او نخستین کس از هواخواهان تأویل و باطن است، که از ظواهر شریعت زرتشت عدول کرد.^۲

اما خواجه نظام‌الملک، در سیاست‌نامه، درباره مزدک چنین می‌گوید، «اول کسی که در جهان این مذهب معطله آورد، مردی بود، که اندر زمین عجم بیرون آمد، و او را موبد موبدان گفتندی. نام او «مزدک بن بامدادان» به روزگار ملک قباد بن پیروز و نوشیروان عادل، خواست، که کیش گبرگی را بر گبران به‌زیان آورد. و راهی نو در جهان گسترده. پس دعوی پیغامبری کرد، گفت، مرا فرستاده‌اند تا دین زرتشت را تازه‌کنم. که خلق معنی زند و فستا را فراموش کرده‌اند و فرمانهای یزدان نه چنان می‌گزارند، که زرتشت آورده است. همچنانکه هر یک چندی بنی اسرائیل فرمانهایی که موسی علیه‌السلام در تورات از خدای عزوجل آورده است، ندانستندی و خلاف کردند. خدای عزوجل پیغامبری فرستادی، هم بر حکم تورات، تا خلافت از میان اسرائیل نیفکندی و حکم تورات را باز تازه گردانیدندی و خلق را باز راه راست آورندی. اکنون مرا فرستاده‌اند، تا دین زرتشت را تازه گردانم و خلق را راه راست بنمایم.»^۳

اولین شناسایی شخصیت مزدک این است، که او یک موبد زرتشتی می‌باشد. و اغلب نویسندگان ایرانی در مورد روحانی بودن او متفق‌القول هستند. اما عده‌ای نیز چون «اوتاکرکلیما»، مؤبدان موبد و یا اصلا روحانی بودن

۲- التبیه و الاشراف، ص ۸۸

۳- خواجه نظام‌الملک، سیاست‌نامه، ص ۲۵۷

مزدک را مشکوک دانسته است و می‌نویسد: «شخصیت سرکش و اصلاح‌طلبی چون مزدک ممکن نیست، از میان جامعه محدود و متشکل موبدان، که در کمال دقت تعلیم یافته بودند برخاسته باشد. چنین افکار در نزد نمایندگان عالیرتبه جامعه روحانیون که قویترین طبقه اجتماع را تشکیل می‌دادند، جائی برای خودنمایی نداشت.»^۴

آنچه در اینجا مهم و مسلم است و «کلیما» نیز بر آن باور است، این بود، که تعالیم و منشا و نیروی محرکه انقلاب مزدک بر پایه باورداشتها و اندیشه‌های دینی پایه‌گذاری شده بود. و مزدک اختلافات و تفسیرهای رسمی اوستا و سوء استفاده‌ای را که جامعه روحانیون از این راه می‌کردند، به باد انتقاد گرفت. و علت فقر و بدبختی را در فرمان نبردن مردم از «اهورامزدا» و عوض کردن دستورات زرتشت می‌دانست. و او (مزدک) هیچ‌وقت ادعای آوردن دین جدیدی نیز نکرد، بلکه خودش را اصلاح‌کننده دین زرتشت می‌دانست، یعنی همان دینی که مغان در طی زمان به سرنوشت بدی دچارش کرده بودند. و او یکسری از اصول و عقایدی را بیان می‌کرد که حتی روحانیت هم عصرش نیز نمی‌دانستند، او را باید زندیق و ملحد و از دین برگشته بخواند یا نه؟ و روحانیون زرتشتی درباره او می‌گفتند: «اول چیز آن است، که ما را به دین و کتاب ما می‌خواند و زرتشت را خلاف نمی‌کند. و در زند و فستا، سخنانی است، که هر سخنی ده معنی دارد. و هر موبدی و

دانایی را در او قوی و تعبیری است و دیگر ممکن است که از آن قول و تفسیر، نیک تر عبارتی خوشتر بیاورد.^۵

حال ببینیم، اصول اعتقادی مزدک چه بوده است. شهرستانی می گوید: «معبود او (خداوند) بر کرسی نشسته و در عالم اعلی بر آن هیئت که خسرو بر تخت ملک نشسته در عالم اسفل (در این عالم) و در محضر او چهار قوه حاضر است، قوه تمیز و حفظ و فهم و سرو (شادی) چنان که کار ملک خسرو به چهار شخص است. موبد موبدان، هیربد اکبر (هیربدان هیربد) اسپهبد و رامشگر، و این چهار شخص تدبیر عالم کنند، به هفت شخصی که سالار و پیشکار و بالون و پروان (رئیس و کارپردازان) و کاردان و دستور (مشاور) و کوذک (غلام) می باشد. این هفت بر دوازده روحانی دایر است، (دور می زنند) خواننده، دهنده، ستاننده، برنده، خورنده، دونده، خیزنده، کشنده، زننده، (کننده) آینده، شونده، پاینده، و هر شخصی را از اشخاص انسانی که در آن شخص این چهار قوه و این هفت و آن دوازده ملتئم (به هم پیوستن) گردد. و در عالم سفلی به مثابه (بسان) رب (خدا) باشد. و تکلف از او برخیزد. و خسرو در عالم اعلی تدبیر (حکفرمایی) به حروف می کند. که مجموع اسم اعظم است. و هر که را از این حروف چیزی منکشف (آشکار) گردد بر او اعظم منقح (گشاده) شود. و هر که محروم ماند (یعنی از راز) در جهل و نسیان (فراموشی) و بلاد (کودنی) و غم بماند.^۶

۵- سیاست نامه، ص ۲۵۸

۶- ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ص ۱۹۷

اعتقاد مزدک بر این بود، که نور و ظلمت به تنهایی و جدا از هم و به طور مستقل وجود دارد. اما به طور اتفاق و بدون قصد و اختیار نور و ظلمت با یکدیگر آمیخته می-شوند. ولیکن جدا شدن نور از ظلمت آشکار و قطعی است. ولی این جدائی و پیروزی نور بر ظلمت به کمک و همراهی مردم، امکان می پذیرد. و بخاطر همین امر، انسان باید برای نجات از طریق زهد و ترک لذات و تزکیه نفس کرده و همچنین باید علاقه خود را به مادیات کم کند، و بدین ترتیب باید از خوردن گوشت حیوانات و ریختن خون بپرهیزد، و از خواهشها و شهوات که سد راه نجات نور است، کناره گیری کند. و همچنین بدیهائی از قبیل، تعصب، خشم، انتقام، احتیاج و آز، باعث می شود، که انسان از راستی رو برگرداند. کسی که از بدیها بپرهیزد، به اهورا-مزدا می پیوندد. به عقیده مزدک، علت اصلی کینه و ناسازگاری نابرابری مردمان است. پس باید عدم مساوات را از میان برداشت، تا کینه و نفاق نیز از جهان رخت بربندد. و اگر نابرابری اجتماعی از میان برود، خوبی و دوستی و عدالت جایش را می گیرد. و چیز دیگری که بیان می کرد، این بود که، هیچ کس حق داشتن خواسته مال و زن، پیش از سایر ممنوعان خود را ندارد. پس باید از توانگران گرفت، و به تهی دستان داد. تا بدین وسیله برابری و دادگری بار دیگر در جهان برقرار شود.

فردوسی حکیم درباره روح برابری و دادخواهی و مساوات مزدک می گوید:

«همی گفت هر کو توانگر بود
 تهی دست با او برابر بود
 نباید که باشد کسی برفزود
 توانگر بود تار و درویش پود
 جهان راست باید که باشد به چیز
 فزونی توانگر چرا جست نیز
 زن و خانه و چیز بخشیدنی است
 تهی دست کس با توانگر یکی است
 من این را کنم راست با دین پاک
 شود ویژه پیدا بلند از مفاک
 در مورد اشتراکی بودن زن، گروهی از نویسندگان و محققان، آن را يك تلاش غیر اخلاقی و اجتماعی و غیر اصولی مزدک می دانند. درباره نتایج اشتراکی بودن زنان، خواجه نظام الملک می گوید: «هر که در شدی تا با زنی گرد آید کلاه بر در خانه بنهادی. پس چون دیگری را رغبت افتاد، کلاه را دیدی بر در خانه نهاده بازگشتی و توقف کردی تا او بدر آمدی.»^۷ که بی گمان از بنیان نارواست و «فرومایگان و توده ناآگاه این نظریه فاسد را مغتنم شمردند، افسار گسیخته به هر افراطی دست یازیدند، به مال و زن مردم تجاوز کردند، هر عمل ناشایستی که دلشان خواست مرتکب شدند و قباد بخاطر مزدک در برابر قبائح و جنایات آنان اغماض کرد.»^۸

آیا واقعاً چنین است، که می گویند؟

۷- سیاست نامه، ص ۱۹۸

۸- ثمالبی، تاریخ عذر، ص ۵۹۶

در جواب باید گفت، روایت نویسندگانی، چون ثعالبی، کمی سنگین و دور از واقعیت می‌نماید. چرا که در اغلب متون تاریخی، مزدک را مردی زاهد، که او و پیروانش جامه درشت‌بافت و خشنی بر تن می‌کردند. و سراسر زندگی آنها توأم با سختی و کشتن نفس و پرهیز از لذات و دوری از فسق و فجور و شهوترانی بوده معرفی کرده‌اند. در کتاب «سیر الیگارش‌ی در ایران»، از قول علامه اقبال لاهوری، نوشته آمده است که «جوهر انقلاب مزدک، بر مبنای اصل اشتراک مالکیت بوده است. بعلاوه چنانکه با دقت در جنبه‌های تعالیم مذهبی وی نظر کنیم، ملاحظه خواهیم کرد، که منع ذبح حیوانات و خوردن گوشت یکی از دستورهای اولیه او بوده است، مضاف بر اینکه پیروانش در سراسر زندگی جامه‌های درشت و خشن بر تن داشته‌اند و پیوسته با سختی و پرهیز از لذات شهوانی زندگانی دست به‌گریبان بوده‌اند و همیشه به زهد و ریاضت روزگار می‌گذاشته‌اند. لذا با این گونه دستورات اخلاقی چگونه می‌توان باور داشت که مزدک و پیروان او به فسق و فجور و شهوترانی علاقه داشته و به اشتراک زنان معتقد بوده باشند.»^۹

بنابراین می‌توان گفت، مزدک نوعی اصلاحات در مسئله زناشویی منظور داشته، که مقررات آن زیاد روشن نیست. ولی الغاء تعدد زوجات را در بر داشت. چرا که در زمان ساسانیان شماره زنانی که یک مرد می‌توانست اختیار کند،

از لحاظ حقوق نظری محدود نبود. و بدیهی است که اختیار کردن زنان متعدد، در عمل بسته به میل مرد و قبل از هر چیز منوط به بنیه مالی او بوده است. و همچنین شاهان و بزرگان از زنان و دختران دهقانان و فقرا نیز نمی‌گذشتند. شاید بد نباشد از بهرام گور یادی کنیم، که او برای خوشحال کردن آسیابانی که چهار دختر دم بخت دارد اما هیچ ندارد که جهیز آنان کند، دستور می‌دهد دختران بی‌جهیز آسیابان را به حرمسرای او بفرستند. و همچنین کارشان بجائی رسیده بود، که از روم و ترکستان کنیز و از هند رقاصه وارد ایران می‌کردند. و شاهان ساسانی اگر بیشتر از اشراف و بزرگان، حرمسرا نداشتند، کمتر هم نبوده آیا می‌توان روایت، محمد بن بلعمی را درباره مزدک درست انگاشت؟! «پس چون ده سال از ملك قباد بگذشت. مردی بسوی او بیرون آمد، نام او مزدک از زمین خراسان بود. از شهر «نسا» وی دعوی پیغامبری کرد. و ایشان را هیچ شریعتی نو ننهاد مگر همان شریعت مغی و آتش پرستیدن و مادر و دختر و خواهر را بزنی کردن و به حلال داشتن، مگر آنکه نکاح از زن بیفکندی و ملك از خواسته برگرفت و گفت، خدای این جهان میان این خلق راست نهاد و کسی را کم و بیش نداد. ایدون باید که بزنی و خواسته راست باشید و هر که را خواسته بود نتوانست. که گوید مر آن را که نیست ندهم. و این سخن بی‌کاران و درویشان و جوانان سپاه غوغا را خوش آمد و همه او را متابع شدند. پس بر قباد برداشتند. قباد را این سخن به دل آمد. که به زنان میل بودی، بدو بگروید و او را دست قوی

کرد. و زن هر کسی که خواستی بگرفتی...»^{۱۰} و یا در بعضی از روایات آمده، «در زمان کودکی انوشیروان، «مزدک» نزد قباد آمد و گفت، اگر تعلیمات و عقاید مرا قبول داری و اعتقادات تو نسبت به من مستحکم است، باید مادر انوشیروان که زوجه توست، نزد من بفرستی و قباد قبول کرد. و خواست بفرستد، اما انوشیروان وقتی چنین صحنه‌ای را می‌بیند به تضرع و زاری می‌پردازد و به دست و پای مزدک بوسه می‌زند تا مزدک از این مورد درگذرد. اما مزدک هیچ اعتنائی به او نمی‌کند. و موقعی که انوشیروان مزدکیان را می‌کشت و آنها را مانند درخت در گل فرو می‌کرد می‌گفت، هنوز بوی پای مزدک از بینی من نرفته است.»

چنین نقل و قول‌هایی که درباره مزدک آمده زیاد است. و همیشه سعی کرده‌اند که او را متهم به فسق و فجور و میل به شهوترانی کنند. اما همین نویسندگانی که چنین اتهاماتی را، به مزدک می‌بندند، کمتر درباره جامعه و اجتماع ساسانیان بخصوص حقوق زنان در آن عصر، صحبت می‌کنند. اما برای آنکه موضوع اشتراکی بودن زنان را در اصلاحات مزدک بهتر درک کنیم از «اوتاکر کلیما» کمک می‌گیریم که «تعدد زوجات بیشتر در طبقات بالای اجتماع، رونق داشت. زیرا فقط اعیان و اشراف، قادر به نگهداری زنان متعدد، در حرمسراهای خود بودند. این امر، عاملی شد که اشخاص صاحب جاه و مقام و مال فقط زنان زیبا و

توانمند در انجام کار را برای خود برگزینند. و زنهای زشت‌رو و ناتوان و آنهایی را که از کارشان حاصلی عاید نمی‌شد، به دیگران واگذار نمایند. تعدد زوجات در ایران نیز مانند سایر ممالك موجبات تحقیر زنان را فراهم آورد. زن‌ها همچون کالای مایملک یا اسباب بازی مرد تلقی می‌شدند. و اغلب در حرمسراها به زندگانی ناخوشایند خود ادامه داده و به پیری و پژمردگی می‌گراییدند. از آنجا که همه زنان يك مرد حاضر نبودند، ارزش مساوی داشته باشند لذا دسایس و اعمال زشت گوناگون بکار می‌بستند، تا یکدیگر را از نظر شوهر بیاندازند و می‌کوشیدند تا حس حسادت وی را اغلب از راه‌های نادرست تحریک نمایند.^{۱۱} گریشمن می‌نویسد، «مسئله تقسیم زن از نظر مزدک اعتراض علیه حرمسراهاى اغنيا بود که زنان متعدد را در حرمسراها محبوس کرده بودند.»^{۱۲}

شهرستانی بی‌غرضانه چنین می‌گوید، «مزدک مردم را از مباحضه و قتال و منازعه، منع می‌کرد. و چون بیشتر منازعت مردم را سبب مال و نسوان بود زنان اضافی و زنان اسیر در حرمسراها را حلال گردانید و تمام مردم را در اموال و نسوان شریک گردانید. تا هرکس يك زن و يك سهم مال و خواسته به قدر رفع احتیاج يك انسان داشته باشد.»^{۱۳}

نهضت مزدک، اقدامی بود بر ضد بی‌عدالتیهای

۱۱- به نقل مضمون از کتاب تاریخ جنبش مزدکیان ص ۱۱۹

۱۲- ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۰۴

۱۳- الملل و النحل، ص ۱۹۶

اجتماعی و اقتصادی آن عصر، قباد از این نهضت پر دامنه خلق پشتیبانی نمود.

در خصوص دلایل حمایت قباد از عملیات و نهضت مزدک، محققان نظریات متفاوتی ارائه داده‌اند. عده‌ای می‌گویند: «چون قباد نسبت به زنان میلی وافر داشت، و مزدک نیز این خواسته را آزاد گذاشته بود، و هر کسی می‌توانست با هرکه تمایل دارد، آزادانه رابطه داشته باشد. پس مزدک را پذیرفت.» اما عده‌ای دیگر می‌گویند: «گرایش قباد به مزدک مصلحتی بود و نه از روی اعتقاد واقعی.» بعلاوه قباد حساب کرده بود، که جنبش مزدک چندان پایه استواری ندارد و نمی‌تواند برای همیشه ادامه یابد. گروهی نیز بر این عقیده‌اند که، «قباد با کمک مزدکیان می‌خواست قدرت روحانیون و اشراف و نجبا را که خطری برایش محسوب می‌شدند، کم و ضعیف کند.»

اما اگر اندکی دقیق‌تر و عمیق‌تر به زندگانی و شخصیت مزدک بپا نیشیم، می‌بینیم که مزدک فردی عادی و از لحاظ موقعیت اجتماعی در سطح پایینی نبوده است، بلکه او شخصی دانا، خردمند و با دانش و هوش زیاد و از طرفی جزء مشاورین نزدیک قباد محسوب می‌شد. و به احتمال زیاد، مزدک از روحانیون بزرگ آن زمان بشمار می‌رفت، که در دربار قباد نفوذ بسیاری داشته است. و هنگامی که قباد، سخنان منطقی مزدک را درباره رفع مشکلات مملکت می‌شنود، و برای از بین بردن فلاکت و بدبختی که ملت محروم سالیان درازی با آن دست‌به‌گریبان بودند، از مزدک حمایت می‌کند. ابتدا در انبارهای غله را به‌روی گرسنگان

و قحطی زدگان می‌گشاید. و سپس دست به اصلاحات می‌زند. اما در مقابل، این جریان که به هیچ وجه با مطامع و مقاصد طبقات بالا و خودکامگان سازگار نبوده، بزرگان نظام فتودالیت در سال (۴۹۶ م) قباد را از سلطنت خلع و برادرش «جاماسپ» را بجایش می‌نشانند. اما قباد از چنگ رقیبا و دشمنان می‌گریزد و به خاقان هیاطله متوسل می‌شود. و با او پیمان می‌بندد. و حتی با دختر خاقان نیز، ازدواج می‌کند. و با کمک هیاطله «جاماسپ» را از تخت برکنار می‌کند، و بار دیگر خود بر اریکه سلطنت می‌نشیند. ولیکن این بار مانند سابق علاقه‌ای به ادامه جنبش مزدکیان نشان نمی‌داد. شاید طعم تلخ برکناری از قدرت را چشیده بود. عده‌ای از دانشمندان معتقدند که، قباد بر سر جانشینی خسرو انوشیروان با مزدکیان، اختلاف پیدا می‌کند، و با کمک اشراف و بزرگان درباری و با استفاده از تناقضات اعتقادی، بر نهضت بهانه‌ای بسته و آنان را به محاکمه می‌کشانند. در محکمه نیز عده‌ای از روحانیون بزرگ زرتشتی حضور داشته‌اند، که از نقاط مختلف فراخوانده شده بودند، و آنها نیز رأی بر بی‌دینی مزدک می‌دهند. به گفته آفریننده شاهنامه، حکیم فردوسی:

«ز استخر، مهر آذر پارسی بیامد بدرگاه با پارسی
بکسری سپردند یکسر سخن خردمند و دانندگان کهن»
تا بدین جا، دانستیم که مزدک بوسیله مذهب می‌خواست، دست به یکسری اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بزند. اما رقبای او، زرتگ‌تر از آن بودند، که شکست بخورند و میدان را برای مزدک و پیروانش، خالی گذارند. و همچنین

می‌بینیم که برای پیروزی بر مزدکیان، باز مذهب را به خدمت می‌گیرند، و با دستاویز، مذهب علیه مذهب، مزدک را متهم به الحاد و بی‌دینی می‌کنند. «انجمنی از روحانیون دعوت کردند. و اندرزگر مزدکیان را با سایر رؤسای فرقه به آنجا خواندند. و گروهی عظیم از آن طایفه را دعوت و جلب کردند تا در مجلس مباحثه رسمی حاضر باشند. کواذ^{۱۴} شخصاً مجلس را اداره می‌کرد. اما خسرو که به ولایت‌عهد معین شده بود، و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته‌بندی مزدکیان (کاهش) می‌دید، تمام همت و همگی جهد خود را مصروف داشت....»^{۱۵}

شعار برابری و آزادی و راستی مزدک در بیدادگاه شاه، نتوانست بر دل روحانیان دین زرتشت بنشیند. و حتی آوای «زرتشت» را که از حلقوم مزدک خارج می‌شد، ناشنیده انگاشتند، و رأی بر قتل او دادند.

[اگر آن آزاده که از او درخواست پناه دادن شده است، به یاری برنخیزد و از پناه دادن، دریغ ورزد، بی‌گمان آن مرد [دیگر] باره به آفریدگان دروغ خواهد پیوست، چه او خود دروغ‌پرست و نیک‌خواه دروغ‌پرستان است.

ای «اهورا!» از همان نخستین روزی که دین بیافریدی، يك راستی پرست دوست يك راستی‌پرست است.] سرود ۴۶ بند ۶

طرز کشتن مزدک بوسیله خسرو انوشیروان در سیاست-نامه، چنین آمده است، «انوشیروان فرمودند تا مزدک را بگرفتند. و بر آن کوکان بردند. تا سینه در چاه کردندش،

۱۴- «کواذ» همان قباد است.

۱۵- ایران در زمان ساسانیان ص ۳۸۴

چنانکه سرش بر بالای زمین بود و پاهایش در چاه، آنگاه بر گردنش گچ فرو ریختند، تا در میانه گچ فسرده بماند. گفت، اکنون در گروه کان می نگر و نظاره می کن. و پدر را گفت، دیدی رأی فرزنانگان، اکنون مصلحت تو در آن است، که یک چندی در خانه نشینی تا لشکر و مردم بیارامند. که این فساد از دست رأی تو است. و پدر را در خانه بنشانند. و بفرمود تا مردم روستا را که از جهت چاه کندن آورده بودند، دست بازداشتند، و در میدان بگشادند. تا مردم شهر و لشکر درآمدند، و نظاره می کردند و ریش و سبیلت مزدک می کنند، تا بمرد. و نوشیروان پدر را بند برنهاد و بزرگان را بخواند و به محبت پادشاهی نشست. و دست بداد و دهش بگشاد و این حکایت از او یادگار بماند.^{۱۶}

«بکشتندشان هم بسان درخت

ز بر پای و سر زیر آکنده سخت

بزرگان شدند ایمن از خواسته

زن و زاده و باغ آراسته»

بخش (۱۰)

آئین مهرپرستی در جامعه زرتشتی (مزدیسنا) ساسانیان

همانگونه که قبلا اشاره شد، پیام یگانه توحیدی و آزادبخش زرتشت در جامعه‌ای پر از شرک و اوهام و خرافات که همراه با آئین و پرستش خدایان و بت‌پرستی بود، ابلاغ گردید. و موقعی که زرتشت ظهور کرد، خواه ناخواه بخشی از دستورها و پیامهای او، نمی‌بایستی با فرهنگ و آداب و رسوم حاکم بر جامعه‌اش و پندارهای مردم آن عصر تفاوت بسیار فاحشی داشته باشد. چرا که ممکن بود، پیام و گفتارش، انسانها را به هراس اندازد و رسالتش بر مردم درشتناک و سهمگین جلوه کند. و همچنین او نیز تمام آئین‌ها و سنت‌ها را یکباره به دور نینداخت، بلکه قسمتی از آن را طرد کرد و بعضی از مسائل سنتی را که مناسب می‌دید به توحید و یگانگی نزدیک پیوند داد، و به آن جلوه صفا و راستی بخشید، و از جنبه‌های رازآلود برخی از اعتقادات کاست. اما به مرور زمان گروهی از پیروانش بخصوص روحانیون و مروجین دین یکتاپرستی‌اش،

با جعل و تحریف در اصول آئین راستین، اصالت آن را از بین بردند، به طوریکه اهورامزدا جنبه ثنویت یافته و ایزدان و فرشتگان نیز جنبه خدائی می گیرند. با آنکه در زمان ساسانیان مذهب رسمی ایران دین زرتشت بود، اما بار دیگر اوهام و خرافات و سنتهای قدیمی، اشاعه می یابد. و همچنین برخورد و ارتباط فراوان ملل مختلف با ایرانیان، باعث گردید، که فرهنگ مذهبی ملل بیگانه نیز با فرهنگ مذهبی ایرانیان آمیخته شود، و آئین های مختلفی از دین زرتشت زمان ساسانیان جان گیرد و زائیده شود.

از جمله آئین هایی که در زمان ساسانیان رواج پیدا کرده بود، می توان از آئین مهرپرستی و زروانیست نام برد. ظهور این آئین ها اگرچه يك نوآوری و یا آئین نوینی نیست، اما بهتر است، برای روشن شدن مطلب درباره هر يك بررسیهای مختصری داشته باشیم.

اولین بار نام «میترا» را در سنگنبشته های اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۸ ق.م) پادشاهان هخامنشیان می بینیم. «به خواست، اهورامزدا این کاخی است، که در زندگانی خود چون بهشتی بنا کردم. اهورامزدا، آناهیتا و میترا، مرا و آنچه را بوسیله من انجام شده از همه گزندها بپایند.»

بعد از دوران حکومت این پادشاه، بخصوص در زمان حکومت اشکانیان، ما بیشتر به کلمه میترا برخورد می کنیم و همچنین آئینی بنام میترائیسم یا مهرپرستی (میثره) نیز کم کم آشکار می شود و رواج و گسترش می یابد. مهرپرستی در زمان ساسانیان نه تنها بر دین ملی (مزدیسنا) ایرانیان راه می یابد، بلکه بر اندیشه های مختلف نفوذ کرده و در

شرایط خاصی، آنها را با خود سازگار می‌سازد. و یا در طی تحولاتی که رخ می‌دهد، چنان هضم اندیشه‌ها و آئین‌ها می‌شود، که بیرون کشیدن نکات اصلی و بازسازی دوباره مفاهیم و عملکرد واقعی و یا به عبارتی بیرون کشیدن آیین مهر از درون باورهای مذهبی و بینش‌های دینی، توانائی خاصی می‌طلبد، و گاه غیرممکن به نظر می‌رسد. اما با بررسی‌های ژرف می‌توان رد پای آن را یافت و به ظرافت مبادله معنوی آن پی برد.

در زمان ساسانیان نیز نقش مهر (میترا) را در سنگ‌نگاره اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳م) در طاق‌بستان (در فاصله نه کیلومتری شمال شرقی باختران) داریم. طاق‌بستان به احتمال زیاد يك زیارتگاه قدیمی در آن وجود داشت، که در ازمنه بسیار قدیم گویا مکانی برای ستایش آناهیتا بوده است. از این جهت این محل از روزگار باستان موقعیت بسزائی داشت، بخصوص از زمان اردشیر دوم پسر هرمزد دوم و جانشینان او، این محل بیشتر مورد توجه بوده است. اما آنچه در این قسمت بیشتر مورد نظر است، تجسم تاجگذاری اردشیر دوم است که بر روی تخته سنگی حجاری شده است. در سمت راست نقش اردشیر، شخصی ایستاده است که به عقیده پرفسور کریستن‌سن، «اهورامزدا» است. و عده‌ای نیز می‌گویند، که «موبد موبدان» می‌باشد. شخص مورد نظر، دارای تاج‌کنگره‌داری است، که روی خود را به طرف شاه برگردانیده است و حلقه سلطنتی را که دارای نواری می‌باشد، به او اعطاء می‌کند. شاه و شخص مورد نظر که در طرف راست وی قرار گرفته، قبائی بر تن دارند که

تا زانوان آنها را پوشانیده است. دامنه قبای شاه مدور است. و همچنین شلواری که بپا دارند، در قسمت میچ پا، چین خورده و بوسیله بندی به کف پا چسبیده است. هر کدام از آنها، کمر بند و گردنبند و دستبندهائی نیز دارند. در پشت سر شاه، شخص ایستاده است که لباس تقریباً نظیر لباس شخصی است که در سمت راست شاه دیده می شود. ولیکن انواری از اطراف سرش ساطع است. و دسته ای از شاخه های مخصوص اعمال مذهبی [برسم] را (به نظر می رسد، که به احتمال زیاد گرز باشد) در دست گرفته است. این نقش نشان می دهد که شخص مذکور «میترا» است. و همچنین میترا روی گل نیلوفر ایستاده و در زیر پای شاه و اهورامزدا، دشمنی بر زمین افتاده است. براستی مهر کیست؟ چرا اینگونه نقوش را در اوایل سلطنت پادشاهان ساسانی نداریم، اما در اواسط سلطنت شاهان ساسانی چنین نقشهائی نمودار می گردد.

«مهر» در میان آریائیسان هندوایرانی سابقه دیرینه و کهن داشته است. در سرودهای «ودائی» نام میترا چندین بار آمده است. در لوحه های گلی «بغازکوی» (ترکیه امروزی) که بین پادشاهان هیتی^۱ و میتانی^۲ برای تعیین خط مرزی، قراردادی، بسته شده بود، از چهار خدا نام برده شده است، به نامهای وارونا^۳، ایندرا^۴، میترا^۵ و ناساتیای^۶، هریک از این خدایان، در زیستگاه اولیه آریاها مورد پرستش بوده اند، که پس از انشعاب و تمرکز هر دسته از این اقوام،

1— Hiti

2— Mitani

3— Varouna

4— indra

5— Mithra

6— Nasatiya

یکی از خدایان برای آن دسته دارای مقامی والا و شامخ گردیده است. (مانند میترا برای آریاهای ایرانی) مهر در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی «میثره»^۷ در سانسکریت «میترا»^۸ در پهلوی میتره^۹ و امروزه بنام «میترا» و «مهر» شناخته می‌شود.

در گائاه‌ها، که قدیمیترین و اصیل‌ترین بخش اوستاست، کلمه «میثر» یکبار استعمال شده است. اما نه به معنی فرشته، بلکه به معنی وظیفه مذهبی و تکلیف‌دینی آمده است. در اوستای متأخر، درباره میترا، فراوان سخن گفته شده است. در فرگرد چهارم «وندیداد» که به تفصیل از معاهده بستن و در آن پایدار ماندن و یا شکستن آن و گناه و سزای پیمان‌شکن و اقسام معاهدات و شروط آنها صحبت می‌شود، که به میترا مربوط است. در «یشت دهم» که به سی و پنج باب تقسیم گردیده و مجموعاً صد و چهل و شش بند است، مخصوص مهر (میترا) می‌باشد.

مهر فرشته روشنائی است. (در فارسی کلمه مهر به خورشید نیز اطلاق می‌شود.) بخاطر همین آن را با خدای خورشید هند و یونان اشتباه گرفته و با خدای خورشید، یکسان دانسته‌اند. گرچه میترا (مهر) تجسمی از روشنائی و فروغ آسمان است، اما در اوستای متأخر به معنی خورشید نیست. «مهر را می‌ستائیم و (کسی) که دارای دشتهای پهن است. که از کلام راستین آگاه است. زبان‌آوری که دارای هزار گوش است..... کسی که پس از فرورفتن خورشید به پهنای (کره) زمین بدر آید، و دو انتهای این

زمین فراخ کروی بعیدالحدود را سوده آنچه در میان زمین و آسمان است بنگرد.» مهر یشت کرده ۲۴ - بند ۹۵-همچنین در مهر یشت آمده، «مهر (و) اهورای بزرگ فنا ناپذیر مقدس را ما می ستائیم. ستارگان و ماه و خورشید را نیز گیاه برسم و آن مهر که سرور سراسر ممالک است می-ستائیم. برای فروغ و فرش....» مهر یشت کرده ۲۵ بند ۱۴۵

اسم میثره از قرن چهارم ق. م، در کتیبه های پادشاهان هخامنشی جای گرفته و چندین بار این نام تکرار شده است. اولین بار در کتیبه اردشیر دوم در خرابه های شوش، و از همین پادشاه نیز در پایه ستونی که از شهر همدان بدست آمده است، نام میثره را می بینیم. در زمان اردشیر سوم (۳۳۸-۳۵۸ ق.م) در فارس، در خرابه های تخت جمشید، سنگنوشته ای از این پادشاه که نام میثره در آن نوشته شده بود، بدست آمد، که می گوید، «اهورامزدا و بغ میثره، مرا و این مملکت را و آنچه که بوسیله من ساخته شده است باید نگه داری کنند.»

در ادبیات پهلوی آمده، «سروش و مهر و رشن، بر سر پل چینوت (چینود)^{۱۰} به انتظار روان مردگان ایستاده تا اعمالشان را بر روی ترازوئی که اشتباه نمی کند، وزن کنند. و سپس روان از پل عبور می کند. میترا (مهر) و

۱۰ - einvad-einvad، در لغت به معنی آزماینده و بازشناسنده. و

در دین زرتشت، نام پل و گذرگاه مجزاکننده روان درگذشتگان پس از مرگ است که در این قسمت است، عده ای به بهشت و کسانی که اعمالشان بد می باشد به دوزخ می روند.

مصاحبانش با این که جزئی از جهان خیر و نیکی هستند، ولی قضاتی بی طرف می باشند. و ترازوی سرپل چینوت اشتباه نمی کند.»

در روایات پیروان آئین مهر چنین آمده است که «مهر از تخته سنگی زاده شده است. و پس از تولد چوپانان به پرستش او پرداختند. آنگاه «اورمزد» با صدای خورشید و بوسیله کلاغی به میترا پیام داد که گاوی را هلاک کند. و با آنکه مهر در باطن خود از این کار ناراحت و ناراضی بود. به تعقیب گاو پرداخت. و پوزه گاو را بدست گرفت و او را به غاری برد. و با ضربت دشنه ای خونس را ریخت. بی درنگ از بدن گاو خوشه های گندم و درخت تاک و دیگر رستنی ها روئید. و سپس یک عقرب و یک مورچه و یک مار، خود را به گاو رسانیده تا از خونس بیاشامند. (این موجودات در اوستا جزء خرفستران به حساب می آیند و کشتن آنها ثواب دارد.) بعد از کشتن گاو، روح او به آسمان می رود. و از آنجا به گله ها نظارت و پاسبانی می کند. و در زمین زندگی تازه ای آغاز می شود. همچنین مهریان، اعتقاد دارند، که مهر آفریننده ایست که جهان را بار دیگر زندگی و حیات می بخشد. و او نجات دهنده ایست، که نیک بختی و سعادت معنوی را برای مردم به ارمغان می آورد. و او از حق و حقیقت و راستی نگاهبانی می کند. و سوارکار و تیرانداز ماهری است. در نبرد میان خیر و شر، زشتی و زیبایی، پیروزی با اوست. او پادشاهی است که در میان ستارگان جای دارد. و اوست که شکوه و بزرگی را به پادشاهان روی زمین اعطاء می کند. او زاینده روشنائی است و لقبش

شکست ناپذیر است. و معجزات او یکی فوران آب از دل سنگهای سخت است. بخصوص زمانی که آبها نقصان می-پذیرند. و دیگر، شکار برای سیر کردن گرسنگان است. «و معتقدین مهر می گویند، «مهر» در هر دو جهان به پیروان خود محبت خواهد کرد.»

حال بازگردیم به اوستا (اوستای متأخر) و ببینیم که در مورد مهر چه آمده است، «اهورامزدا به سپیتمان زرتشت گفت، ای سپیتمان، هنگامی که من مهر دارنده دشتهای فراخ را بیافریدم، او را شایسته ستایش بودن مساوی و سزاوار نیایش بودن مساوی با خود من که، اهورامزدا (هستم) بیافریدم. ای سپیتمان، مهر پیمان شکننده نابکار سراسر مملکت را ویران سازد. مثل صد (تن از اشخاص است) که «به گناه» کینا^{۱۱} آلوده باشد. و قاتل مرد پاکدامنی باشد. ای سپیتمان، تو نباید مهر و پیمان بشکنی، نه آن (پیمان که) تو با یک دروغ پرست، و نه آن که با یک راستی پرست بستی. زیرا معاهده با هر دو درست است. خواه دروغ پرست و خواه راستی پرست.» مهر یشت، کرده ۱ بند ۲ و ۳

مهر در اوستا، نشانه بیداری، راستی، عهد و میثاق و دلیری و راهنمای آدمیان در تاریکی است. و همچنین یاری کننده کسانی می باشد که حقشان پایمال شد. و کیفر رسان پیمان شکنان است.

با تعاریفی که در اوستای متأخر از مهر شده است،

۱۱- Kayadha ، یکی از گناهان بزرگ و نابخشودنی، که چگونگی آن گناه هنوز مشخص نیست.

نشان می‌دهد که ارزش مهر فزونی یافته و پس از اهورا-مزدا، بلندپایه‌ترین ایزدان گردیده‌است. شاید این محصولی از آئین مهر باشد که، در اوستای متأخر نفوذ کرده است. و چنان با اوستا آمیخته شده و در باورها، جای گرفته که بیرون کشیدن نکات اصلی آئین مهر که در دین زرتشت نفوذ کرده است مشکل می‌نماید.

اما آنچه مسلم است، آئین مهرپرستی، قبل از ظهور زرتشت و حتی در زمان ظهور زرتشت وجود داشت. و همچنین عده‌ای از محققان معتقدند، که در زمان زرتشت، پیروان آئین مهرپرستی جزء بزرگترین مخالفین دین زرتشت بشمار می‌رفتند. اما درباره اینکه، پایگاه مهر-پرستان در کجا قرار داشته است، نظریات متفاوت است. مثلاً، دارمستتر، مرکز آئین مهر را مازندران و هیرکانیا و خوارزم می‌داند. و نیبرگ می‌گوید، آئین مهر در سگدیانه، مرگیانه، باکتریانه، نسیانه و آریه بوده است. چون فعلاً روی موضوع محل و جایگاه مهرپرستان تأکید نداریم، می‌گذریم و به دوران حکومت اشکانیان وارد می‌شویم. در زمان اشکانیان، مانند اواخر حکومت هخامنشیان، مقام مهر محفوظ می‌ماند، و حتی لقب سه تن از پادشاهان پارت را داریم، که مهرداد بوده است. (اشك ششم - نهم - سیزدهم)

در زمان ساسانیان، در میان بزرگان نامدار می‌توان از «مهر نرسی»، معروف به هزار بندک نام برد، که خود را به اسفندیار، منسوب می‌دانست و کلمه مهر به نام او نیز پیوسته است.

در اینجا باید یادآور شد که به اعتقاد عده‌ای، «رواج آئین مهر یا میترا و بخصوص نقش این ایزد در سنگ نگاره طاق بستان در زمان ساسانیان، تأثیر از هنر و فرهنگ رومیان و یونانیان گرفته شده است.» اما صریحاً باید گفت، که این سخنی نابجاست. چرا که اعتقاد به مهر و همچنین فرهنگ مهرپرستی از ایران به شرق و غرب رفته و حتی اثرات مشخص و قابل توجهی بر مسیحیت داشته است و مدتها نیز حریف سرسخت مسیحیت بوده و دین مسیحیت ناچاراً قسمتی از تشریفات و افکار آئین مهر را پذیرفته، تا بتواند بر حریف سرسخت خود فائق آید. همچنین باید گفت، از اواسط تا اواخر سلطنت پادشاهان ساسانی همانند زمان هخامنشیان و همپای پادشاهان هخامنشی، با شخصیت عینی و تجسم بخشی مهر روبرو می‌شویم، که گاه حتی با حرکتی تندتر از اوستای متأخر به راه خود ادامه می‌دهد. اگر قول «پروکوپوس» را بپذیریم، که می‌نویسد، «هنگامی که فیروز (۴۵۹-۴۸۴ م) پادشاه ساسانی در جنگ در دام هیاطله اسیر شد. پادشاه هیاطله از او خواست که او را سجده کند. اما فیروز (پیروز) با مشورت موبدان، آن پادشاه را هنگام طلوع آفتاب رو به خورشید سجده کرد که در معنی و مقصود پرستش مهر باشد.»^{۱۲}

تأثیر آئین مهر را در سنگ نگاره‌های اوایل سلطنت ساسانیان نیز هویدا می‌بینیم. که نمونه‌های قابل ذکر بدین قرار است، حلقه اقتداری که نوارهایی از آن آویزان است.

و در سنتهای ساسانیان نیز همیشه رسم بر این بود که این گونه حلقه‌ها را از طرف «اهورامزدا» یا موبدان موبد، اعطاء می‌گردید، و در زمان نرسی نیز گرفتن حلقه از دست «آناهیتا» بخوبی در نقوش برجای مانده آن زمان نشان داده شده است. این حلقه، نشانه‌ای از خورشید بود و نوارهای آن شعاع انوار خورشید، که از آئین مهر سرچشمه گرفته است.

همچنین بلند کردن دست بخصوص انگشت نشانه، که از احترام و بزرگداشت بود و یا در بعضی از نقوش زمان ساسانیان می‌بینیم، موبد یا شخصی روحانی نشان داده شده است، که در دست وی برسمی دیده می‌شود، که پیشتر مواقع آن، گیاه برسم نیست، بلکه گریزی است که سمبل مهر است و آن گرز را «دیوپراکن» نیز می‌گویند. یا گذاشتن کلاه فریجی، شبیه کلاه اسقفان که آن را، کلاه میترا نیز می‌گویند. همچنین مجسمه‌هایی از گاو و نقوش آن که اگر به معنی نشان دادن فصل سال نباشد، سمبل میتراست، و آثار و نشانه‌هایی از این قبیل... جان‌کلام باید گفت، پادشاهان ساسانی هرگز مهرپرست نبودند، بلکه آئین مهر بر اساس عوامل مختلف که قبلاً ذکر شد، در دین آنها (مزدیسنا) نفوذ یافته و تأثیرپذیری و پذیرش آن از سوی مردم، در دوران مختلف متفاوت بوده است و گاه این ایزد چنان محترم و دارای ارزش بود که از ارزش واقعی او، حتی در اوستای متأخر، می‌کاست. و گاه در لا به لای و درون دین مزدیسنا حل و هضم می‌شد، که کمتر نشانه‌ای از خود باقی می‌گذاشت.

بخش (۱۱)

آئین زروان در جامعه زرتشتی (مزدیسنا) ساسانیان

چنانکه پیش از این گفتیم، دین زرتشت در سیر تحول زمانی و مکانی، با آئین‌های مختلف آمیخته شد و از جوهر اصلی و راستین خود تهی گشت. یکی از آئین‌هایی را که کم و بیش در خود جذب کرد، آئین زروانی است. هنگامی که در کتب تاریخ مسیحیت دقت کنیم، بخصوص در پرونده‌های شهیدان کلیسای سریانی، می‌بینیم در دادگاهی که بین داوران مزدیسنای ساسانی و روحانیون مسیحی تشکیل شده است، در پرسش و پاسخی که بین این دو گروه طرح می‌شود، اشاراتی به افکار زروانی است که میان علمای مذهبی زرتشتی آن عصر بحث شده است. گرچه نویسندگان مسیحی کوشیدند تا جهان‌بینی و دیدگاه توحیدی مزدیسنا را به اساطیر، و جنبه‌های اغراق‌آمیز بینبارند به گونه‌ای مرز اسطوره و افسانه و خرافه نامشخص گردد. اما آنچه مسلم است، و باید آن را پذیرفت، این می‌باشد که آئین زروانی مانند آئین مهر، دارای قدمتی طولانی‌ست و جزء عقاید

مذهبی ایرانیان باستان بشمار می‌رود. حتی بیشتر پژوهندگان معتقدند، «که آئین مهر از آئین زروانی متأثر شده است.» و برای آنکه قدمت آئین زروانی در جامعه ایران باستان بیشتر آشکار گردد، باید استناد کرد به «لوحه سیمینی که متعلق به سده‌های ۷-۸ ق.م است. این لوحه از لرستان بدست آمده، و اکنون در موزه سین سیناتی نگهداری می‌شود. در روی این لوحه خدای زروان را نشان می‌دهد، که اورمزد و اهریمن را بوجود می‌آورد.»

نظریات ضد و نقیضی، در مورد اعتقادات ایرانیان در عصر ساسانیان نسبت به باورهای زروانی، ارائه شده است. در کتاب مزدیسنا و حکومت از قول الیزئوس^۱ کشیش مسیحی آمده، «در زمان یزدگرد سوم، زروانیسم، مذهب رسمی دولت ایران بوده است. و یا در عهد ساسانیان، مهر نرسی صدراعظم پادشاهان ساسانی (یزدگرد اول و بهرام پنجم و یزدگرد دوم) نام پسر خود را زرواندات نامیده بود. و این کلمه را «زهرن» قانون زروان ترجمه نمود. ولی آفریده زروان یا زروان داده بهتر است.»^۲

«امیل نیونیست» می‌گوید، «مزدیسنا ساسانیان که دین رسمی است، توانست به توفیق و برتری رسد. اما نتوانست از يك چیز جلوگیری کند. و آن عبارت بود از اشاعه و گسترش دو کیش تازه، یعنی دیانت مانوی و مهرپرستی، که هر دو اینها از آئین زروانی سرچشمه گرفته بودند. و یا دست‌کم، عناصر اصلی را از آن آئین به عاریت گرفته

1— Elisaeas

۲- جلال‌الدین آشتیانی، مزدیسنا و حکومت، ص ۱۵۴

شده بود. هیربدان مزدیسنا، میان منطق و سنت در تردید بودند. از این روست که سازشهایی به عمل آمده و از طریق آنها عقاید زروانی، در مزدیسنا پذیرفته شده‌اند. و نیز از این بابت است، پریشانی و درماندگی موبدان پارسی هر بار خواسته‌اند به تعریف و تجدید قدرت شر و یا نقش زمان به پردازند. همچنین با پرهیز از اغراق می‌توان گفت، ثنویت آئین مزدیسنا اصل زروانی دارد...^۳ اما «ماریان موله فرانسوی» در کتاب ایران باستان برخلاف نظریه امیل نیونیست می‌گوید، «اسطوره زروان را متون مزدیسنا منتقل نکرده‌اند. دین دوره ساسانی در محیطی گسترش می‌یافت، که دیگر این مفهوم قابل درک نبود و می‌توانست زنده به نظر آید. در حالیکه تفکر خداشناسی و فلسفی کمک می‌کرد. تایید ثنویت مطلق و داستانی که بنا بر آن دو رقیب دارای پدر و مادر باشد، متناقض به نظر می‌رسید. با وجود این در گاهان «سپنتامینو» و «انگره‌مینو» کاملاً چون دو همزاد مشخص شده‌اند، تفسیر پهلوی این بخش را به دیو نسبت می‌دهد. موضوعی که به روشنی نمایانگر این است، که عقیده مورد سوءظن می‌باشد. با این عقیده هرگز به طور کامل از بین نرفته است. و در يك متن پارسی در «علماء اسلام» دومی که مربوط به قرن سیزدهم است، دوباره این اندیشه ظاهر می‌شود.»^۴

دکتر سرفراز می‌نویسد: «زروان پرستی یا پرستش زمانه بیکران به عنوان خدای بزرگ در زمان ساسانیان

۳- امیل نیونیست، دین ایرانی بر پایه متنبهای کهن یونانی، ص ۶۹

۴- ماریان موله، ایران باستان، ص ۶۶

حتی در میان طبقه حاکم و شاهان محلی معمول بوده است. بطوریکه آن را شاخه‌ای و شعبه‌ای از دین زرتشتی دانسته‌اند و در داخل دین زرتشتی میان پیروان دین اصیل زرتشتی و پیروان زروانیست کشمکش و اختلاف بوده است.^۵

نظریات در مورد زروان پرستی در عصر ساسانیان متفاوت است. اما آنچه را که می‌توان نتیجه گرفت این است که، اگر آئینی بنام زروان پرستی یا مسئله و موضوع زروان در عصر ساسانیان وجود نداشت، هرگز این بهانه را بدست کسانی چون «ازنیک»^۶ پدر کلیسای ارمنی (پیرامون میانه سده پنجم میلادی) نمی‌داد، تا این گزارشهای اغراق‌آمیز و دور از حقیقت را در مورد دین زرتشتی ساسانیان بنویسد. «مغان می‌گویند، پیش از اینکه چیزی موجود بود، نه آسمان و نه زمین، نه چیزهای آفریده دیگر که در آسمان و زمین هستند، یک زروان ویژه‌ای وجود داشت که به معنای سر نوشت (بخت) یا درخشش نیرو (واژه ایرانی فر^۷ یا فرنه^۸ یا خورنه^۹) است. هزار سال او قربانی می‌کرد، که دارای پسری شود که او را می‌خواست، «اورمزد» (اهورامزدا) بنامد، که می‌بایست آسمان و زمین و هر چیزی را که در آنها است می‌آفرید. پس از اینکه وی هزار سال قربانی کرد، نشست تا بیندیشد، او گفت، قربانی که من پیشکش می‌آورم مگر به چه کار باید بیاید؟ براستی من فرزندی

۵- دکتر علی‌اکبر سرفراز، دروس دانشگاهی، تاریخ فرهنگ و تمدن

ساسانی ص ۶۳

6-- Eznik

7 - Farr

8 - Farnah

9-- Xornah

بنام اورمزد دارا خواهم شد، یا آنکه تلاش‌های من بیپرده خواهد بود؟ وی در اندیشه فرو رفته بود، که اورمزد و اهریمن در زهدان بوجود آمدند. اورمزد در پی قربانی‌های او (زروان) که پیشکش کرده بود، و اهریمن در پی تردیدش. زروان چون از این آگاهی یافت گفت، دو پسر در زهدان مادرند، نخستین را که به پیش من درآید پادشاه خواهم کرد. همین‌که اورمزد از این اندیشه‌های پدر آگاهی یافت به نزد اهریمن آنها را آشکار کرد. اورمزد به او گفت، زروان، پدر ما اندیشیده است، نخستین کس از ما دوتا، که خود را به او نشان دهد، پادشاه خواهد کرد. همین‌که اهریمن این را شنید، زهدان را شکافت و رفت تا به پیش پدر درآید. پس از این‌که اهریمن پدیدار شد، او نمی‌دانست که آن کیست، و از این‌رو از او پرسید، تو کیستی؟ اهریمن پاسخ داد، من فرزند تو هستم. زروان پاسخ داد، فرزند من دارای بوی خوش است و روشن، تو تاریک و بد بوئی، هنگامی که این دو باهم سخن می‌گفتند، اورمزد به هنگام درست زائیده شد، روشن و خوشبو، رفت پیش پدر خود درآید. پس زروان دانست که این فرزندش اورمزد است، که برایش قربانی کرده بود، و شاخه‌های قربانی (برسمن) را که در دست داشت و با آن قربانی می‌کرد، گرفت و با این سخنان به اورمزد داد، تاکنون من برای تو قربانی می‌کردم، از این پس تو باید برای من قربانی کنی. در حالیکه شاخه‌ها را به اورمزد می‌داد، زروان او را آفرین کرد. در این هنگام اهریمن به پیش زروان درآمد و گفت، آیا تو این را پیمان نکرده بودی، هر یک از فرزندان من که

نخست پیش من آید، او را پادشاه خواهم کرد؟ زروان برای آنکه پیمان خود را نشکند گفت، تو ای هستی پلید، به تو شهریارى نه هزار ساله داده خواهد شد، و اورمزد باید سرور تو باشد. پس از نه هزار سال باید که اورمزد شهریارى کند. و هرچه که او مى خواهد باید که روی دهد. پس اورمزد و اهریمن در کار پدید آوردن هستی های، آفریده شدند، و هرچه که اورمزد مى کرد همه خوب بود و راست بود و هرچه اهریمن مى کرد، پلید و وارونه.^{۱۰}

حال با بررسی باید دید، کدام نظریه به حقیقت نزدیک تر است.

امروزه به یقین ثابت شده است که دین اصیل زرتشت هیچ بن مایه ای از زروانیسم یا آئین زروان پرستی نگرفته است. و در انجمن دینی گاهانی هرگز اهورامزدا دو همزاد را که یکی «سپندمینو» چون روز روشن است و دیگری «انگره مینو» چون شب تاریک و تیره است، پدید نیاورده است. چرا که، انگره مینو یا اهریمن یعنی شر، تاریکی، ویرانی، بیداد، ستم، بدبختی، قهر، جنگ، بیماری، نابرابری، مرگ و حتی جهل و غیره... آیا اهورامزدا می تواند خالق این همه بدیها و پستیها و پلیدیها باشد؟! و اگر هم بگویم چیزی بالاتر از اهورامزدا و اهریمن وجود دارد، که این دو را پدید آورده است. باز برمی گردیم به اعتقادات زروانیسم، که زروان بالاترین خداست. چنین مطلبی را نیز حتی در اوستای متأخر، هم نداریم. و اگر هم

به کلمه زرون^{۱۱} یا زروون^{۱۲} در اوستای متأخر به آن برخورد می‌کنیم، نه به معنی خالق اورمزد و اهریمن، بلکه معنای اصلی این واژه «زمان» است. و در زبانهای پارسی میانه، به واژه «زوروان» یا «زروان» تغییر شکل یافته است.

و همچنین این رانیز باید یادآور شد، که آئین زروانی وجود داشته و حتی در زمان ساسانیان نیز از بین نرفت. بلکه در طول زمان گاه آشکارا و گاه نهان در لا به لای اعتقادات مذهبی و ایدئولوژی زرتشتیان و گاه مستقل از این دین به راه خود ادامه می‌داد.

در زمان اشکانیان عقاید مهرپرستی و زروانیسم، نیز به دلایل مختلف رواج داشت. و در زمان ساسانیان موبدان و علمای دینی، مزدیسنا سعی می‌کردند، با تصحیح و تنظیم کردن اوستا و نوشتن رساله‌های مختلف مذهبی، دین مزدیسنا را از نفوذ عقاید مختلف و غیر اصیل بخصوص، زروانیسم پاک نمایند. گرچه نیز صد در صد موفق نمی‌شدند، و همین امر باعث گردید تا دستاویزی برای گزارشهای مسیحیانی که مورد تعقیب زرتشتیان قرار می‌گرفتند، باشد. همچنین بعدها توسط نویسندگان اسلامی نیز مورد کم‌لطفی قرار گرفته و تبلیغ سوئی از دین زرتشتیان زمان ساسانی می‌شود.

در کتاب مینوگگ خرد (مینوی خرد) که متن پهلوی آن مفقود، و تنها متن فارسی آن در دست است. مؤلف (نویسنده اش مشخص نیست)، «همه کارهای جهان به قضا و زمان مشیت عالیه زروان که وجودش قائم بذات و

فرمانرواییش طولانی است باز بسته است»^{۱۳}

نتیجه، در زمان ساسانیان و حتی در هیچ دوره خاص از پادشاهی حکومت ساسانی، آئین زروان پرستی دین رسمی کشور بشمار نمی رفت. شاید به عنوان يك آئین نهان و غیر آشکار وجود داشته، و احتمال دارد، پیشرفت این آئین بعد از سقوط دولت ساسانیان نمودار شده باشد، و یا بخاطر اینکه دین زمان ساسانیان را متهم به الحاد و تکفیر نمایند، این تهمت را زدند. چرا که بخوبی می بینیم اندیشه های آئین زروانی در ادبیات دینی پهلوی، که بعد از دولت ساسانیان بوجود آمد، دیده می شود. و یا در آثار نویسندگان سریانی آن را می یابیم.

مهمترین مدارکی، که به طور قاطع می تواند ما را به آئین زروانی زمان ساسانیان راهنمایی کند، آثار برجای مانده از این زمان است. بخصوص در نقوش برجسته و کتیبه های آن عصر که نشانگر نفوذ آئین زروانی باشد نشانه دقیقی نمی یابیم. آیا با این وصف، می توانیم این متن را به عنوان يك مدرک اصیل زمان ساسانیان در رابطه با زروان پرستی، بپذیریم؟ «زروان» اهرمن «را در جریان آفرینش در حرکت آفرید، تا بر اثر پیکار با «هرمزد» روند هستی را تندتر کند.» بندهشن، فصل ۱ بند ۱۹

۱۳- آرتور کریستینسن، مزدپرستی در ایران قدیم، ص ۱۵۷

بخش (۱۲)

طرح کلی فرهنگ و تمدن در جامعه زرتشتی (مزدیسنا) ساسانیان

[هان ای مردم!]

چون شما خود راه راست را نتوانید دید و برگزید، «مзда اهورا» مرا داور هر دو گروه (مزدپرستان و دیوپرستان) برانگیخت و به سوی شما فرستاد تا راه راست را به شما بنمایم و همه باهم زندگی را بر پایه دین راستین بسر ببریم. «مзда اهورا» خود مرا می‌شناسد و گواه درستی‌آیین من است. [سرود ۳۱ - بند ۲]

مسعودی در التنبیه والاشراف چنین می‌گوید، «ایرانیان شایسته‌ترند که اخبار از آنان گرفته شود. هرچند گردش زمانه و حوادث روزگار، اخبارشان را فرسوده کرد، و بزرگی‌هایشان فراموش گردیده و دنباله آئین زندگی آنان بریده شده است. از این رو ما جز آگاهی‌های کمی، نمی‌توانیم از گذشته‌های آنان بدست آوریم. ایرانیان والاترین بزرگی‌ها و بهترین آراستگی‌ها و سیاست و ریاست را می‌داشته‌اند. شیران بودند. در میدان کارزار استوار بودند.

در هنگام پیکار مردم دیگر از بیم شوکت و بسیاری لشکریانش با جگزار و فرمانبردار آنان بودند.^۱

در کتاب، «سنگنبشته‌ها سخن می‌گویند»، از قول یکی از تاریخ‌نویسان هند آمده، «اردشیر همین که به اندیشه بنیاد نهادن دانشگاه بزرگی افتاد چند تن از دانشمندان را به‌دیار هند و یونان و دیگر کشورها فرستاد، تا از نزدیک آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌های آنها را بررسی کنند، و بازگردند. زیرا گفته بود می‌خواهم در کشورم دانشگاهی بنا شود، که به بزرگی و شکوه آن در سراسر گیتی دانشگاهی نباشد. این دانشگاه بزرگ چنان نامبرده شد، که از آن پس دانشگاه‌های روشناس^۲ جهان را به پیروی از آن بنیاد نهادند.^۳»

سعی اغلب پادشاهان ساسانی در این بود، که پیشرفت‌های در تمام زمینه‌ها، در ایران ایجاد نمایند. و در مبادلات فکری و هنری با کشورهای همسایه برتر باشند. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که گرچه در بیشتر مواقع نیز موفق بوده‌اند، اما سود و نفع آن فراگیر تمام افراد جامعه نبوده است. بلکه در اختیار و دسترس افرادی محدود قرار داشته است. از جمله پیشرفت‌های مادی و معنوی را که می‌توانیم نام ببریم بدین قرار است، ۱- معماری، که شامل کاخ‌سازی، پل‌سازی، کاروانسراها، قلعه‌های تدافعی و ساختن موسسات آموزشی و فرهنگی و غیره. که در این مورد نیز باید گفت، معماران و طراحان ایرانی می‌توانستند،

۱- التنبیه و الاشراف، ص ۹۲

۲- ru-shenas، مشهور - معتبر - پرآوازه....

۳- بدیع‌الله کوثر، سنگنبشته‌ها سخن می‌گویند، ص ۱۹۴

بزرگترین کاخها و مدرن‌ترین شهرها را بسازند. و برجها و قلعه‌ها چنان محکم بود، که اغلب کشورهای قدرتمند آن زمان، سعی می‌کردند، الگوی معماری و بخصوص در ساختن قلعه و برجها و ساختمانهای بزرگ و عظیم را از ایرانیان تقلید نمایند.

۲- مجسمه‌سازی ۳- طلاکاری ۴- نقرکاری ۵- نساجی ۶- قالیبافی ۷- صنعت سلاح‌سازی ۸- هنرهای تزئینی و دیگر شاخه‌های هنرها و صنایع مستظرفه. در زمینه ادبیات بخصوص ادبیات مذهبی که به مراتب غنی‌تر از ادبیات زبان اوستائی است و شکوفائی چشمگیری دارد. مهمترین نوشته‌های ادبیات مذهبی «دینکرت» (به معنی کارهای دینی) است. این کتاب که درباره تاریخ و آداب و رسوم ادبیات و سایر مسائل دین زرتشت نوشته شده است. ابتدا در زمان ساسانیان (بقولی در زمان اردشیر توسط تنسر!) نگاشته شده است. و دینکرت بعد از فتح ایران بدست اعراب مسلمان که درهم ریخته شده بود، توسط «آتورپات آتور فرنیغ فرخزاتان» بازسازی می‌شود. اما بعد از مدتی نیز نسخه مذکور، پراکنده شد، ولی در قرن نهم میلادی توسط «آتورپات همیتان» (آذرباد امیدان) بطور کامل جمع‌آوری شد.

دیگر نوشته‌های ادبیات دینی به زبان پهلوی که اغلب بعد از فتح اعراب جمع‌آوری و یا دوباره تدوین گردیده است، و تألیفات دست‌دوم یا حتی دست سوم بشمار می‌روند، عبارتند از: داتستان دینک، بندهشن، شکند گمانیک و یچار، شایست نه‌شایست (مجموعه‌ای از احکام مختلف درباره اعمال

دینی و اخلاقی)، مینوگ خرت (دادستان مینوگ خرد)، ارتاویراز (معروف به ارداویراف نامه)، ماتیکان هزار داتستان (رساله ایست در مورد مسائل حقوقی و مذهبی) پندنامه آذرباد ماراسپند، و هومن یشت، ایا تکار جاماسبیک و همچنین ترجمه اوستا بزبان پهلوی که مهمترین آن، وندیداد پهلوی، یسنا پهلوی و نیرنگستان و فرهنگ ایم ایوگ است. این فرهنگ لغت اوستای پهلوی است، که دارای هزار لغت اوستائی و ۲۲۵۰ لغت پهلوی می باشد. این لغتنامه بسیاری از جمله های اوستائی را که در اوستای امروزه از دست رفته در بر دارد. و دیگر تفسیرهایی که از اوستا بزبان پهلوی شده عبارتند از، زند وندیداد، زند یسنا، زند ویسپرد، زند یشت ها و غیره....

آیا براستی این حقیقت دارد که، «اگر اسلام به میان نیامده بود، غیر ممکن نبود که ایران در روزگار باستان کشوری شود، مسیحی - نستوری، و یقین است، که پس از اینکه اسلام به ایران راه یافت، فرمانروائی ساسانی درهم ریخت. مزدپرستی که تقریباً یکسره بر نیروی دولت تکیه کرده بود، با يك تکان همچون میوه ای کرم خورده فروافتاده و تقریباً بی سروصدا از ردیف دینهای که در دوره نوین بطور جدی انتظارشان را می کشیدند، بیرون رفت.»^۴

زمانی که حکومت امویان با تلاش ایرانیان به سرداری ابومسلم خراسانی برافتاد و عنصر ایرانی نیروئی گرفت. «روزبه» معروف به «ابن مقفع» که از مترجمان بزرگ آن

عهد است و به ترجمه یکسری از کتابهای زمان ساسانیان به زبان عربی اقدام کرد و سرانجام به کوشش او و مترجمان دیگر کتابهایی از قبیل، خداینامگ، تاجنامگ، آئین نامگ، و کلیله و دمنه به عربی برگردانیده شد. اما سرانجام جان خود را بر سر این کار گذاشت. گویند، روزه، روزی از کنار آتشکده‌ای می‌گذشت و شعری را زمزمه می‌کرد، که معنی آن چنین بوده است، «ای خانه دوست هرچند از بیم دشمن از تو دوری می‌گزینم، لیکن دلم بتو پیوسته است.»

قرنها بعد از «روزبه»، امام محمد غزالی، درباره عید نوروز و جشن سده در کتاب، کیمیای سعادت چنین می‌گوید: «افراط کردن در آراستن بازار به سبب نوروز و تکلیف بسیارکردن و تکلفات نو کردن برای عید نوروز نشاید. چه نوروز و سده باید مندرس شود و کسی نام آن نبرد. تا گروهی از سلف گفته‌اند که روزه باید داشتن تا از آن طعامها خورده نشود. و شب سده چراغ نباید کرد. تا اصلا آتش نبینند. و محققان گفته‌اند، که روزه داشتن این روز هم ذکر این روز بود. و نشاید که خود نام این روز برند به هیچ وجه، بلکه با روزهای دیگر برابر باید داشت. و شب سده چنانکه از آن نام و نشان نماند.»^۵

سرانجام به پایان گفتار رسیدیم و در طرح این کیش آئین باستانی (زرتشتی) در نزد ایرانیان عصر ساسانی، آنچه که در توان بود و در این نوشتار می‌گنجید دلایلی چند اقامه کردیم و اینك آنچه را که همچنان پرسش برانگیز است جمع—

بندی می‌کنیم.

۱- آیا دین زرتشت (مزدیسنا) عامل به‌قدرت رسیدن حکومت ساسانیان بود؟

سرزمین پارس، که مرکز آن تخت جمشید بود، از زمان هخامنشیان اهمیت خاصی را داشت. چرا که پایگاه اصلی بزرگان مغان (روحانیون زرتشتی) در این قسمت قرار داشته، و مقارن با حمله اسکندر و به آتش کشیدن تخت-جمشید، مغان در شمال تخت جمشید، در شهر استخر گرد آمدند و در این‌جا ایالت کوچک و نیم مستقلی را بنیان نهادند و حکمرانی این قسمت را نیز بدست گرفتند. و روز به‌روز، پایگاه خود را استوارتر کردند. در زمان اشکانیان «ساسان» جد اردشیر، که در حقیقت نگاهبان پرستشکده استخر بود، با دختر یکی از شاهان محلی، ازدواج و پسری بدنیا می‌آید، بنام «پاپک» که بعدها جانشین پدر می‌شود. و از میان فرزندان پاپک یکی بنام اردشیر، که مقام عالی نظامی ارگبد در شهر دارا بگرد را داشت. وی در سال (۲۱۲ م) چند تن از ملوک پارس را مغلوب و هلاک می‌کند و خود جانشین آنها می‌شود. و پس از یکسری عملیات که با مشکلات فراوانی نیز توأم بود، سرانجام توانست بر همه مصائب و سختیها فائق آید، و در نهایت بر اردوان پنجم پادشاه اشکانیان پیروز و حکومتی را بنیان، که براساس مذهب استوار بود. اردشیر اول که دین رسمی کشور را آئین زرتشت قرار داده بود، خود نیز سرپرستی پرستشگاه آناهیتا را در استخر، به‌عهده می‌گیرد. مدارک و آثار زیادی که از اردشیر و جانشینانش برجای مانده گواه بر

این گفته است که مذهب زرتشت، عامل اصلی به قدرت رسانیدن این سلسله بود. و همچنین می بینیم، اردشیر بعد از به قدرت رسیدن اولین کاری که می کند این است، در سرزمین پارس بخصوص در قسمت‌هایی که بیشتر جنبه مذهبی دارد، سنگ نگاره‌هایی از خود بر جای گذارد، که نقوش اصلی این سنگ نگاره‌ها، او و اهورامزدا را تصویر کرده است. و اغلب، اهورامزدا را در حالتی نشان می دهد، که حلقه شاهی و اقتدار را به اردشیر هدیه می دهد. و تمام دشمنان اردشیر، چون اهریمنان بر زمین افتاده و هلاک شده اند.

۲- آیا دین زرتشت (مزدیسنا) در جامعه ساسانیان می توانست يك تعدیلی در روش سلطنت باشد، یا سلطنت را به خداهای مبدل می کند.

فرمانروائی ساسانیان يك حکومت «تئوکراتیک» بود، پس ارکان عمده قدرت را نیز دین و ایدئولوژی مذهبی تعیین و چهارچوب و وظایف آن را مشخص می کرد. اما دو عامل مهم باعث گردید، که دین و مذهب رسمی ساسانیان، سلطنت را به خداهای و ظل الهی تبدیل کند. عامل اول را باید در پذیرفتن شاه به عنوان يك شخص مقدس و قابل احترام، و اجرای فرامین بی چون و چرای او، دانست، و اینکه شاه مرکز عالم و نماینده اهورامزدا در روی زمین است. و شاه باید خوشحال و خوشبخت باشد، تا مملکتی پر برکت و آرام داشته باشد. و شاهان با انواع و اقسام فره‌ها که از اهورامزدا به ودیعه می گیرند، بر جهان فرمانروایی می کنند. و حتی کار را بجائی می کشانند، که برای آنکه نفس مقدس شاه آلوده به پلیدی نگردد، اگر کسی به حضورش

راه می‌یافت باید با دستمال دهان خود را می‌بست. و اعتقاد بر غیر مادی بودن قدرت فردی بنام شاه، و حرمت و تقدس ذاتی او يك حکومت موناشرشی^۶ را نیز به دنبال داشت. (شاه علاوه بر فرمانروائی کل، مقام قاضی و پیشوائی دینی را نیز به عهده داشت.)^۷ و تبدیل شدن سلطنت سلاطین، به خدا-شاهی بی‌گمان خیلی از مسائل پیچیده و حاد را نیز بوجود می‌آورد. همچنین طبیعت کشورداری بدین گونه اقتضاء می‌کرد که دولت به سوی تجمل پرستی و راحت طلبی و خوشگذرانی، سوق پیدا کند. این تجمل خواهی و خوشگذرانی بیشتر مواقع با دخل و خرج برابری نمی‌کرد و باید از جائی وصول می‌شد، که آن نیز گرفتن انواع مختلف مالیاتها از مردم بود. و سنگینی این مالیاتها، بر دوش طبقات پایین جامعه احساس می‌شد. و نازپروردگی باعث شد، خصال نیک کشورداری از بین برود، و دولت به سوی خودکامگی بیشتری سوق پیدا کند. و گاه چنان این صفت بد شدت می‌یافت که شاهان، پدر و برادران خود را می‌کشتند. و به تشدید بیدادگری دامن می‌زدند، و هیچوقت به سرگذشت شاهان پیشین خود نمی‌اندیشیدند. چرا که سقوط آنها را مشیت الهی، دانسته و پادشاهی و سلطنت خود را با اراده و خواسته اهورامزدا جلوه گر می‌ساختند. و حتی خودپرستی و تجمل-خواهی و نازپروردگی را به جائی رساندند، که از مقام روحانیت کناره گیری کرده و مسئولیت دینی را بر دوش عده‌ای از موبدان و روحانیون دیگر گذاشته و در عوض تمام کارها و افکار روحانیت نیز باید در محور شاه و آنچه

را که او می‌خواهد بچرخد و با دستورات او هماهنگی داشته باشد. اما عامل دوم را نیز باید در خود دین زرتشت زمان ساسانی باز جستجو کرد. زیرا که این دین به‌مرور زمان براساس و مبنای سیستم جامعه یعنی در زور و زر حل گردید، و مثلث قدرت، ثروت و تزویر را بوجود می‌آورد، دیگر نمی‌توانست تعدیلی در دستگاه حکومت و در جهت منافع عموم نیز باشد، از این‌رو می‌بینیم، پادشاهان سعی می‌کنند، براساس پیام و دستورات زرتشت، مواهب الهی را بخوبی حفظ کرده و از بریدن درختان و کشتن گاو و حیوانات مفید جلوگیری می‌کنند. و مشوق کشاورزان و دامپروران هستند. اما تمام سعی و تلاش زحمتکشان در آبادانی و سرسبزی و در پرورش حیوانات مفید و یا به عبارتی تمام سود و نفع فداکاران باید در گردش چرخه مملکت به سود قله هرم (پادشاهان و بزرگان) پایان پذیرد. پادشاهان مشوق علم و هنر هستند. ولیکن دانش‌اندوزی و یادگیری هنر، باید در میان طبقه خاصی صورت گیرد، و یا در خدمت افراد محدود و مشخصی نیز باشد. شهوت که در هر زمینه‌ای مایه آفت و تیرگی است. اما خود شاهان و بزرگان خدای این آفت می‌شوند. و سرانجام در این سرزمین فداکاری در راه احقاق حق و آزادی، به جرم خیانت و الحاد، سرکوب شده و بالاخره ضعف و زبونی، ذلت و خواری، آزمندی و پایمالی حقوق مردم موجب به هم خوردن تعادل جامعه می‌شود، و جامعه‌ای بنا می‌گردد که مال و منال و خون و اصل و نسب، امتیازات مشخص‌کننده افراد است. این حکومت را باید سلطنت خدا-

شاهی نامید.

۳- نقش روحانیون زرتشتی (مزدیسنا) در جامعه ساسانیان چگونه بوده است؟

نقش روحانیون مزدیسنا زمان ساسانیان را می‌توان به دو قسمت تقسیم کرد. اول نقش منفی، دوم نقش مثبت. نقش اول یا به عبارتی نقش منفی را در میان روحانیون زمان ساسانی بیشتر می‌بینیم. و همانطوریکه قبلاً نیز ذکر شد، با تشکیل مثلث زور، زر و تزویر و همچنین با افزایش قدرت مالی و اقتصادی، این قشر چنان جای خود را در میان طبقات بالای جامعه باز می‌کنند که خود یک طبقه و شاید از لحاظ نفوذ فکری بالاتر از طبقات حاکمه و اشراف و بزرگان می‌شوند. و حتی در بیشتر مواقع در جانشینی پادشاهان نقش اساسی داشته و عامل مهمی در تعیین و اجرای خط مشی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه بشمار می‌رفتند. و قانونی را که روحانیون وضع می‌کردند، و یا از نظر این گروه می‌گذشت، پایه و اصل آن بر مبنای منافع هیئت حاکمه، در نظر گرفته می‌شد. و آنچه نصیب افراد محروم جامعه بود، انجام اعمال و مراسم ویژه مذهبی پیچیده تا رستگاری روح آنها را فراهم آورده و آنها را آماده می‌کردند، تا در برابر مشکلات و حوادث صبر پیشه کرده و برای خشنودی اهورامزدا (و در کل و در اصل، برای رضایت روحانیون) خرج‌های سنگینی را نیز تحمل کنند، تا بعد از مرگ روح آنها در بهشت به آسایش و آرامش برسند.

بله، همان زرتشتی که اهورامزدا را در میان کشتزاران

سرسبز و در میان خنده و شادی شکفته لبان دهقانان و برزگران و در سرزمین راستیها، جای می‌داد، اما همین موبدان و هیربدان در کنار شعله‌هایی که از هیمة رنجها افروخته شده بود و در کاخها و چهارطاقیها با برسمی در دست، دعای فر و شکوه شاهان و بزرگان را با کشوری آباد و مرغزاران همیشه سرسبز، اهریمنان بد کنش در بند را زیر لب زمزمه می‌کردند و در این میان، دستان پینه بسته پر درد محرومان، خواب را برای اعیان و اشراف به ارمغان می‌برد. و همواره همین محرومان باید مواظب و متوجه این باشند، که اهریمن نتواند بر دل‌های آنها رسوخ کند.

اما نقش مثبت روحانیت زمان ساسانی را می‌توان در رستاخیز مزدک دید. او که يك روحانی است، ولیکن در مقابل زورمندان و قدرتمندان ایستاد، و مردم محروم را تشویق کرد تا حق مسلم خود را بگیرند. و مزدک سعی می‌کرد، براساس مذهب، جامعه‌ای بنا کند، که مساوات و آزادی و عدالت در آن برقرار باشد. و به قولش، «اصالت واقعی و اصلی را به دین زرتشت بازگرداند.»

۴- سرانجام این سؤال مطرح می‌شود، با قدرت رسیدن دین زرتشت در زمان ساسانیان باعث پیشرفت و تکامل این دین شده، یا خود دین زرتشت (مزدیسنا) دچار تبااهی و عاقبت به خاموش می‌گراید؟ اگر پیشرفت و تکامل دین زرتشت را در جمع‌آوری و تدوین متن‌های اوستا و شکوفائی ادبیات دینی بدانیم، جواب مثبت است. اما اگر ظواهر امر را کنار گذاشته و بخواهیم به حقیقت اصلی و راستین این دین اشاره کنیم، باید گفت، اوستائی که در زمان ساسانیان

مجموعه‌ای بود، از نوشته‌های متفاوت که بیشتر جنبه قانونگزاری مراسم عبادی و شرایع دینی را در خود جای می‌دهد، تا نیازها و خواسته‌های دینی زمانش را، و همین امر باعث می‌شود که دین قادر نباشد، حتی خواسته‌های خود را به مرحله اجرا درآورد. و از آنجائی که دین زرتشت (مزدیسنا) زمان ساسانیان دین دولتی و رسمی نیز است، و عامل مهمی در تعیین خط‌مشی اقتصادی اجتماعی و فرهنگی و سیاسی نیز بشمار می‌رفت. اما از آنجایی که مسائل دینی و اعتقادی موقعی می‌تواند در سیاست اقتصاد و مسائل اجتماعی و غیره، دخالت کند، و برای هر کدام خط‌مشی تعیین نماید که دستورات و قوانین دینی با نظام فکری و اقتصادی و اجتماعی و حتی با سیاست آن جامعه منافات نداشته باشد. در صورتیکه دین زرتشت اصیل و واقعی هرگز نتوانست در جامعه‌ای خاص، بعد از زرتشت پیاده شود، و در هر زمان مسائلی بدان افزوده یا کاسته شد، تا به دوران ساسانیان رسید. و بتدریج نیز از روح بیداری و آزادی آن، که حتی در اوستای متأخر کم بیش دیده می‌شد، خالی و در عوض دست‌اندرکاران این دین باید یکسری قوانین خشک و خاص را در جامعه تحمیل کنند، و یا نمایش آن‌چنانی، ارداویراف، اجراء شود. تا برای قانونی جلوه دادن خطوطی که آنها در دین پیاده کرده‌اند، مجوزی صادر نمایند.

سرانجام در زمان ساسانیان دین زرتشت که چون آبی از سرچشمه اصلی جدا، و به مرور زمان اقسام آلودگیها و ناپاکیها به آن افزوده می‌شود، و در پیچ و خم مسیر،

انحرافات فاحشی را متحمل شده و با تفسیرهای متفاوت و رنگارنگ چنان پیچیدگی در آن پدیدار می‌گردد، که دیگر نمی‌تواند عاملی محرک در برابر رقابت یا جریانهایی گوناگون ایدئولوژیکی، که روز بروز در ایران گسترش و رواج می‌یافت، باشد و یا ملیت‌خواهی را در ایرانیان بیدار نماید. و از آنجائی که مهمترین عامل وحدت ایرانیان عدالت و مساوات و انسان‌دوستی نبوده، بلکه از مذهب و اتحاد دینی سرچشمه می‌گرفت، می‌بینیم ایرانیان، چه زود بدست اعراب که زیر لوای دین جدید خویش متحد گردیده بودند، شکست می‌خورند. و حتی کار به جائی می‌کشد، که بزرگان و بخصوص مغان سعی در حفظ اصل و نسب خود داشتند، و ازدواج با غریبه‌ها را روا نمی‌دانستند، می‌بینیم دختر یزدگرد سوم (شهربانو) به ازدواج امام حسین (ع) درمی‌آید و تمام سعی اعراب مسلمان این است، تا باورها و فرهنگ دینی و حتی غیر دینی ایرانیان را محو نمایند. و کم‌کم دین زرتشت (مزدیسنا) زمان ساسانیان همچون مومی که شکل خاصی گرفته بود، در برابر آتش آب می‌شود و از هم پاشیده می‌گردد، و به خاموشی می‌گراید.

[«مزدا اهورا» به هنگام پایان گردش گیتی، آنچه را از نیک نیکتر است، به کسی بخشد که خواست وی را برآورد. و آنچه را از بد بدتر است، به کسی دهد، که وی را خشنود نسازد.] سرود ۵۱ بند ۶

پایان

فهرست منابع

- ۱- آ. ای. کولسنیکف، ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه م. ر. یحیایی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۷.
- ۲- آرتور کریستینسن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۷.
- ۳- آرتور کریستینسن، مزدپرستی در ایران قدیم، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۵.
- ۴- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
- ۵- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۵۷.
- ۶- ابوالفضل قاسمی، سیر الیگارش در ایران (از گوماتا تا کودتا) تهران، ققنوس، ۱۳۵۷.
- ۷- ابن بلخی، فارسنامه، تهران، دارالفنون، ۱۳۳۹.
- ۸- ابن الندیم، الفهرست، ترجمه م - رضاتجدد، ابن سینا، ۱۳۴۳.
- ۹- احمد تفضلی، ترجمه مینوی خرد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.
- ۱۰- امام شوشتری، عهد اردشیر، (اندرزنامه، سخنان اردشیر بابکان)، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
- ۱۱- امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد، ذوالقرنین یا کوروش کبیر، ترجمه و مقدمه از باستانی پاریزی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۴.

- ۱۲- اوتاگرکلیما، تاریخ جنبش مزدکیان، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، تهران، توس، ۱۳۵۹.
- ۱۳- بدیع‌الله کوثر، سنگنبشته‌ها سخن میگویند، تهران، اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران.
- ۱۴- بهرام فره‌وشی، جهان فروری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
- ۱۵- پورداود، گائاه‌ها، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
- ۱۶- پورداود، یشت‌ها، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
- ۱۷- پروکوپئوس، جنگهای ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- ۱۸- جلال‌الدین آشتیانی، زرتشت-مزدیسنا و حکومت، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
- ۱۹- جلیل دوستخواه، اوستانامه مینوی آیین زرتشت، تهران، مروارید، چاپ پنجم، ۱۳۶۴.
- ۲۰- حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، تاریخ ایران باستان، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۲، جلد دوم.
- ۲۱- خانلری، تاریخ زبان فارسی، تهران، انتشارات فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- ۲۲- خواجه نظام‌الملک، سیاست‌نامه، به‌کوشش دکتر جعفر شعار، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۸.
- ۲۳- دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه علی‌اکبر کشاورز، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- ۲۴- رکن‌الدین همایونفرخ، سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان، تهران، از نشریات هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور، ۱۳۵۰.
- ۲۵- سید علی مهدی نقوی، عقاید مزدک، تهران، مطبوعات عطائی، ۱۳۵۲.
- ۲۶- شهرستانی، ملل‌النحل، بتصحیح و تحشیه دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۵۰.
- ۲۷- علی‌اکبر سرفراز، تاریخ فرهنگ و تمدن ساسانی (از درس دانشگاهی دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه تهران) ۱۳۶۳.

- ۲۸- علی‌اکبر جعفری، زرتشت و دین بهی، تهران، انتشارات انجمن زرتشتیان تهران، ۱۳۵۵.
- ۲۹- علیقلی اعتماد مقدم، فر در شاهنامه، تهران، وزارت فرهنگ و هنر.
- ۳۰- فردوسی، شاهنامه، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- ۳۱- کریستیان بارتلمه، زن در حقوق ساسانی، ترجمه صاحب‌الزمانی، تهران، بنگاه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۳۷.
- ۳۲- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر معین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۵۵.
- ۳۳- لوئی واندنبرگ، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه دکتر عیسی بهنام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
- ۳۴- مجتبی مینوی، نامه تنسر به گشنسپ، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴.
- ۳۵- مجله بررسیهای تاریخی، شماره مخصوص، سال ششم، مهر ۱۳۵۰.
- ۳۶- محمد برنا مقدم، درآمدی بر سیر اندیشه در ایران (مانی‌مزدک)، تهران، جهان کتاب، ۱۳۵۶.
- ۳۷- محمدبن بلعمی، تاریخ بلعمی، به تصحیح بهار و گنابادی، تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.
- ۳۸- مسعود گلزاری، باستان‌شناسی ماد و هخامنشی (از دروس دانشگاهی دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه تهران) ۱۳۶۳.
- ۳۹- موبد اردشیر آذرگشنسب، مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، تهران، فروهر، ۱۳۵۲.
- ۴۰- م. موله. فرهنگ ایران باستان، ترجمه دکتر ژاله آموزگار، تهران، توس، ۱۳۶۳.
- ۴۱- مهرداد بهار، اساطیر ایران، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- ۴۲- ناصح ناطق، بحثی درباره زندگی مانی و پیام او، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۴۳- و. ک. لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله

- رضا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- ۴۴- ویدن‌گری، مانی و تعلیمات او، ترجمه نزهت صفای اصفهانی، تهران، چاپ پرچم، ۱۳۵۲.
- ۴۵- ویل دورانت، مشرق‌زمین: گاهواره تمدن، ترجمه مهرداد مهرین، تهران، اقبال چاپ دوم، ۱۳۴۳.
- ۴۶- هاشم رضی، راهنمای دین زرتشت، تهران، فروهر، ۱۳۵۲.
- ۴۷- هاشم رضی، وندیداد، مجله چیستا، سال ۱۳۶۶، شماره يك تا هفت.
- ۴۸- هنریک ساموئل نیبرگه، دینهای ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، مرکز ایرانی مطالعات فرهنگی، ۱۳۵۹.
- ۴۹- هرودت، تاریخ هرودت، ترجمه دکتر هادی هدایتی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.

